۲۵۹
۲۱۰۶۴۳

۲۵۹
۲۱۰۶۴۳

میکند بوجهی که گذشت و بعد از این عمل استحاضه میکند چنانکه مذکور شد مطلب
سیم در بیان بعضی از احکام آنست بدانکه احکام زن نفاسی بیند مثل احکام زن حایض است
چنانکه گذشت حتی در غسل والله العالم فصل دوازدهم در بیان حکم مس میت است
بدانکه غسل واجب میشود بسبب دست کردن انسانی که مرده باشد و سرد شده بر شخصی
باشد و او را غسل تمام نداده باشند یا آنکه غسل او صحیح نباشد مثل اینکه غسل
دهنده کسی باشد که جایز نباشد غسل دادن او آن میت را چون کافر و مانند
آن یا آنکه آن میت کافر باشد و این در وقتی است که آن میت شهید نباشد و معصوم
نباشد و او را تیمم نداده باشند در صورت تعذر غسل زیرا که دست کردن اینها
باعث غسل نمیشود مثل دست کردن مسلمانی که او را غسل صحیح و تمام داده باشند
چنانکه سبب وضو نیز نمیشود چنانکه گذشت و اما در صورتی که غسل صحیح تمام
نداشته باشند و شهید و معصوم نباشد پس دست کردن آن بعد از مردن و سرد شدن باعث
غسل میشود چنانکه باعث وضو نیز میشود علی الاصح و همچنین است دست کردن
پاره از میت یا زنده که با استخوان و گوشت و پوست باشد چون دست و پای
انسان و احوط این است که از برای دست کردن استخوان خالی نیز غسل بکند
فصل سیزدهم در بیان حکم غسل میت است بدانکه مردن انسان باعث غسل دادن میشود
و تفصیل آن خواهد آمد و باید دانست که هر گاه یکی از سببهای وضو یا غسل حاصل

آب یا
بشوید وضو یا غسل ممکن نباشد بسبب بیم بیشتر شدن ضرر رسانیدن آن یا مانند اینها
واجب است تیمم کردن بدل هر یک از وضو و غسل که ممکن نیست بآن طریق
که خواهد آمد والله العالم فصل چهارم در بیان موجبات تیمم است بدانکه تیمم واجب
میشود بسبب چیزهائیکه باعث واجب شدن وضو و غسل میشود در صورتیکه
وضو و غسل ممکن شرعی نباشد بسبب اینکه از استعمال آب مانع داشته باشد
هر چند بسبب ضرر کردن استعمال آن باشد یا اینکه وقت تنگ باشد از استعمال آب
از برای وضو و غسل چنانکه بسبب تنفیه و مانند آن واجب میشود و واجبات تیمم
چند امر است اول نیت است بر وجهیکه مذکور شد و مقارن باشد بازدن دست
را بر خاک و مانند آن دوم زدن باطن کف هر دو دست است بر خاک و مانند آن و اگر
از باطن ممکن نباشد پشت هر دو کف را بجای کف را بر زمین میزنند و هر گاه زدن
کف بر زمین ممکن نباشد پیشانی را بر زمین میزنند و میکشد سیم مسح کشیدن
پیشانی و دو جبین است بباطن مجموع دو کف از رستنگاه موی که سر تا طرف
فوقانی بینی و اگر تا سر بینی مسح بکشد احوط است چهارم مسح کشیدن پشت
کف دست راست است بشکم دست چپ از بند دست تا سر انگشتان پنجم مسح
کشیدن پشت کف دست چپ است از بند دست تا سر انگشتان بشکم کف دست
راست ششم آنستکه زایل کند چیزی را که مانع است از رسیدن شکم کف دست
بپشت

علی ابن ابیطالب علیه السلام یا یکی از امامان دیگر را میخوانند و همچنین جماعت
صوفیه که قائلند بوحدت وجود باینمعنی که وجود ممکن را منکرند و وجود را
منحصر در وجود واجب میدانند نه بمعنی اینکه وجود ممکن هست ولیکن مضمحل
و کالعدم است در جنب وجود واجب یا اینکه وجود اصلی وجود واجب است
و وجود ممکن ظل آن وجود است و از آثار و مصنوعات او است بلکه هر گاه
وجود ممکن را از آثار وجود واجب ندانند آن جماعت نیز کافرند و همچنین
سایر فرق صوفیه که منکر بدیهیات دین میباشند چون جماعت مباحیه و حلولیه
و اتحادیه و امثال آنها و ... مسکرات است یعنی چیزهائیکه مست کننده و روان
بالاصل چون شراب و مشهور شیره انگور جوشیده و سفت نشده را
ملحق بشراب کرده اند و این احوط است هر چند اقوی طهارت است
و عرق جنب بحرام و شتر جلاله است علی الاظهر و الاحوط و باید دانست که
مستحب است سه مرتبه شستن از برای جمیع نجاسات مگر از برای مردن
موش و لیسیدن خوک که هفت مرتبه شستن مستحب است والله العالم
باب دویم در بیان مسائل نماز است و در این باب نیز چند فصل است
فصل اول در احکام شرایط ساتر نماز گذارنده است سوای طهارت و آن چند
شرط است اول آنستکه ساتر پوست مردار نباشد دویم آنستکه ساتر پوست

یا پشم و کرک یا موی حیوان حرام گوشت نباشد بلکه اینها باید محمول و مصحوب
نمازگذارنده نباشد مگر چیزهائیکه دوری کردن از ایشان ممکن نیست چون
کیک و پشه و شپش مگر خز و سنجاب که جایز است نماز کردن با آنها علی الاقوی
هرچند احوط ترک است ششم آنکه ساتر غصبی و حکم غصبی نباشد در حال
اختیار نه در حال جهل هفتم آنکه ساتر مرد طلائی نباشد و در چیزی که
چهارم آنست که ساتر مرد ابریشمی نباشد
قدم را بپوشاند و ساق نداشته باشد خلاف است اقوی این است که ضرر
ندارد و احوط ترک نماز کردن با آن است بدانکه مستحب است نماز کردن در
نعل عربی و لباس سفید و ترک لباس سیاه سوای عمامه و ردا و چکمه و ترک
کردن لباس نازک که ساتر عورت باشد و مکروه است ترک تحت الحنک و ترک
ردا و نقاب انداختن زن در حین نماز از برای مرد و زن و نماز کردن در لباس
کسیکه متهم باشد بنجاست یا غصب کردن در لباس و در جامهٔ صورت
دار و انگشتر صورت دار و قبا بسته فصل [نهم] در وقت نماز است بدانکه واجب است
بر نمازگذارنده که پیش از داخل شدن در نماز مراعات وقت نماز بکند در غیم
روز ابری و علم بهم رساند که وقت نماز داخل شده و در زمانیکه ابر داشته
باشد بمظنه میتواند عمل بکند هرچند که تاخیر انداختن نماز تا حصول علم اولی
بشود احوط است در وقت نماز ظهر زمان برگشتن آفتاب است از نصف النهار
ووقت

ووقت نماز عصر زمان فارغ شدن از نماز ظهر است ووقت نماز مغرب زمانی است
که سرخی مشرقی از بالای سر برگردد و بسمت مغرب بیاید و [وقت] نماز خفتن زمان فارغ
شدن از نماز مغرب است تا نصف شب و وقت نماز صبح [زمان] نمایان شدن سفیدی مشرقی
است بطریق پهناوی بدانکه مستحب است که هر کس نماز را در وقت فضیلت آن بجا
آورد مثل اینکه نماز ظهر را بجا آورد پیش از اینکه سایه زاید بقدر مثل شاخص بشود
وعصر را آنگه پیش از اینکه بقدر دو مثل شاخص بشود و نماز شام را پیش از
برطرف شدن سرخی مغربی و خفتن را بعد از برطرف شدن سرخی و نماز صبح
را پیش از آنکه سرخی مشرقی نمایان بشود بلی در بعضی اوقات تاخیر اولی است
مثل اینکه روزه داشته باشد و غیر او منتظر او باشد از برای افطار کردن یا اینکه
اضطراب در نفس او باشد از جهت افطار نکردن یا اینکه روز ابر مظنه داخل شدن
وقت کند و تاخیر باعث قطع بشود یا اینکه در اول وقت بعضی از شرایط حاصل
نباشد مثل ساتر و طهارت آن و مانند اینها و تاخیر باعث حصول شرط [آن] بشود
و همچنین مانند اینها که تاخیر در آنها افضل است و مستحب است گفتن اذان
و اقامه پیش از داخل در نماز با بلند کردن صدا و اراجی در اذان و سرعت در اقامه
و روی کردن بقبله در حال اذان و اقامه و فاصله کردن میان ایشان بدو رکعت
نماز یا سجده کردن یا نشستن خصوصا در مغرب کام زدن و یا ساکت شدن

وبا طهارت بودن در حال اذان واقامه فصل در بیان حکم مکان نمازگذارنده
است بدانکه شرط است در مکان نمازگذارنده وفرش او که غصبی وحکم غصبی
نباشد یا بنظر بقدر عینی ومنفعت آن مال نمازگذارنده باشد یا اینکه منفعت
او مملوک او باشد بسبب اجاره یا مصالحه ومانند اینها یا آنکه از مالک آن مکان
اذن صریح یا فحوی یا شاهد حال داشته باشد یا اینکه علم بحقیقت رضاء داشته
باشد یا اینکه اذن شرعی داشته باشد بسبب وقفیت آن مکان یا بودن
آن مکان بلا مالک ومانند آن ونیز شرط است که مکان نمازگذارنده پاک
باشد از نجاسة که غیر معفو باشد وسرایت بکند ببدن نمازگذارنده یا لباس
واما موضع جبهه یعنی پیشانی پس باید پاک باشد از جمیع نجاسات خواه خشک
باشد وخواه تر وخواه معفو عنها وخواه نباشد ونیز شرط است که سجده گاه
که موضع جبهه است از جنس زمین باشد یا گیاه آن باشد که آنرا بحسب عادة
نخورند ونپوشند نه بالفعل ونه بالقوه پس جایز نیست سجده کردن بر نان
وگندم وآرد وپنبه ومعدنی چون طلا ونقره ونمک وعقیق ومانند اینها
وهمچنین پشم وپوست وامثال اینها بلی در حالت ضرورت بسبب نبودن
چیزی که سجده کردن بر آن جایز است یا بسبب تقیه وگرمی وسردی ومانند
اینها جایز است که سجده کردن بر کاغذ خصوصا اگر پنبه باشد وخالی از نوشته
باشد

بعضی از
باشد وبا نبودن آن سجده میکند بر پنبه وکتان وبا نبودن اینها سجده
بر بعضی از اجزاء جامه خود که غیر پنبه وکتان باشد وبا عدم امکان آن
بر پشت کف خود سجده میکند واگر اینهم ممکن نشود باید از برای سجود
اشاره بکند بدانکه مستحب است که نمازگذارنده در مسجد نماز بکند با تفاوت مساجد
در فضیلت بسبب ذات ایشان وکثرت جماعت در ایشان ومکروه است زن که نماز کردن
در خانه مثل مسجد است یا اینکه بهتر از آن است وسجده کردن بر تربت حضرت
سید الشهدا علیه السلام که آن پاره میکند حجابها را چنانکه در حدیث
فصل چهارم در بیان احکام قبله است بدانکه نمازگذارنده هرگاه علم داشته باشد
بعین کعبه باید روی بآن بکند واگر علم بعین کعبه نرساند باید بسمت وجهة
کعبه روی بکند وجهة کعبه معلوم میشود یا مظنون میشود بعلامات
آن مثل قرار دادن اهل عراق مغرب وامثال اینها وجدی را در حال غایة ارتفاع
وانخفاض عقب منکب یمنی که آن محل جمع شدن بازو وشانه است یا گذاشتن
مشرق را بجانب چپ ومغرب را بجانب راست وقرار دادن اهل یمن جدی را
عین عکس اینرا ومانند اینها واگر علم ومظنه بجهة کعبه بهم نرساند هر
چند تجسس کردن غیر باشد بچهار طرف باید نماز بکند فصل پنجم در بیان مقارنات
نماز است بر وجه اجمال بدانکه مقارنات نماز هشت است بعدد ابواب جنان

۱ نیت است بنا بر مشهور و بنا بر مستقلا بین هرچند در رکن و شرط بودن بحث
نماز است ۲ تکبیرة الاحرام است ۳ قرائت است ۴ قیام است یعنی ایستادن
در حال نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت و پیش از رکوع در حال اختیار ۵ رکوع است
ششم سجود است ۷ تشهد است ۸ سلام است فصل ششم در بیان واجبات
نیت است بدانکه در نیت چند امر لازم است ۱ تعیین کردن نماز است یعنی که
کند که این نماز که میکنم ظهر است یا عصر است یا شام است یا خفتن یا صبح ادا است یا   با بنظر بقیه
قضا واجب است یا مستحب ۲ قصد قربة و تقرب بخدا ۳ مقارن بودن با تکبیرة
الاحرام است بر وجهیکه میان ایشان فاصله نشود ۴ استمرار حکم نیت است باین طریق
که نیت مخالف این نیت نکند چون ریا تا آخر نماز بلکه هرگاه در اثنای نماز قصد کند
که این نماز را تمام نمیکنم احوط این که هرگاه منافی عمل بیاورد و باشد آن نماز را تمام
بکند و بعد آن نماز را اعاده نماید فصل هفتم در بیان تکبیرة الاحرام است بدانکه
در تکبیرة الاحرام چند امر واجب است ۱ گفتن الله اکبر است بدون تغییر دادن
و وصل کردن همزهٔ الله و زیاد کردن مد الله اکبر و مانند این ۲ عربی خواندن
این است باینمعنی که در حال اختیار ترجمه او را نخواند ۳ موالاة میان دو
کلمه است باین طریقه که پی در پی بخواند و از هم بسیار جدا نشود ۴ مقارن
ساختن تکبیرة الاحرام با نیت ۵ ترتیب است باین طریقه که اوّل الله را بگوید

وبعد از

و بعد از این اکبر را ششم این است که بخواند الله اکبر را بنحو حقیقه یا تقدیرا
۷ آنستکه هر حروف را ادا از مخرج او بکند ۸ این است که قطع نکند
همزهٔ اکبر و الله را یا ساقط نکند بدانکه مستحب است که با تکبیرة الاحرام شش تکبیر
دیگر بگوید که مجموع هفت تکبیر بشوند و اگر دعائی که وارد شده است در
میان آنها بخواند اولی است و مستحب است که دست را بلند کند در حال تکبیرة
الاحرام تا آنکه برابر نرمهٔ گوش بشود و مستحب است که امام تکبیرة الاحرام را
با موم بشنواند فصل هشتم در بیان واجبات قرائت است بدانکه در قرائت چند
امر واجب است ۱ اینستکه حمد را بخواند با یک سورهٔ تمام از سورهای قرآن
غیر سورهٔ سجده دار در هر دو رکعت نماز صبح و در دو رکعت اول نماز
ظهر و عصر و شام و خفتن ۲ اینست که رعایت اعراب و تشدید کلمات آنها
نماید بر وجهیکه از شارع رسیده و همچنین قرائت معتبره را بخواند قرائت شاذ
و نادر را نخواند ۳ این که رعایت ترتیب میان حمد و سوره نماید باین طریق
که حمد را مقدم بدارد بر سوره و همچنین کلمات و آیات را تقدیم و تاخیر
نکند ۴ اینست که موالات بکند میان آیات و کلمات باین طریقه که فاصله
میان آنها نکند بر وجهیکه در عرف نگویند قرائت میکنند و همچنین سکوت
طویل بدین طور نکند ۵ آنست که در حمد و سوره را در نماز صبح و در

دو رکعت اول شام وخفتن بلند بخواند ودر باقی آهسته بخواند بر وجهیکه خود
بشنود حقیقةً یا تقدیراً ششم آنست که در وقت گفتن بسم الله الرحمن الرحیم
از برای سوره تعیین سوره نماید مگر آنکه بغیر از یکسوره نداند یا بخواند
آنکه باز بان او بیکی روان باشد بر وجهیکه هر وقت که بسم الله از برای سوره بخواند
آن سوره بر زبان او بیاید در اینصورت حاضر و تعیین کردن نیت هرچند در سوره
اخیره تعیین کردن اولی است ۷ آنستکه در نماز واجب یکسوره زیاده تر نخواند
۸ آنستکه از سورهٔ توحید وقل یا ایها الکافرون بعد از شروع عدول
نکند بسورهٔ دیگر و در سایر بعد از گذشتن از نصف عدول نکند بلکه بعد
از رسیدن بنصف نیز عدول نکند بسورهٔ دیگر ۹ آنستکه اداء حروف
آنرا از مخرج ادا بکند ۱۰ آنستکه الفاظ عربی بخواند و ترجمهٔ الفاظ را
نخواند و باید دانستکه جایز است که در دو رکعت آخر نماز ظهر و عصر
وخفتن ویکرکعت آخر نماز شام بدل حمد تسبیحات اربع را سه مرتبه بخواند
وآن اینست سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بدانکه
مستحب است در قرائت چند چیز ۱ آنکه پیش از قرائت در رکعت اول آهسته
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید ۲ آنکه بسم الله الرحمن الرحیم را بلند
بخواند در نمازهائیکه قرائت آنرا آهسته باید بخواند ۳ آنکه ترتیل کند وقفهای
قرائت

قرائت را و نیکو ادا کردن حروف را ۴ آنکه در مواضع رحمت سؤال رحمت کند ودر
مواضع عذاب از آن پناه جوید ۵ آنکه در صبح سورهٔ طوال مثل هل اتی را
بخواند ودر نماز ظهر وعشا سورهٔ متوسط مثل سبح اسم ربک الاعلی بخواند و
در عصر ومغرب سورهٔ کوچک را بخواند وهمچنین در هر سورتی که وقت تنگ
باشد ومستحب است که در ظهر وعصر روز جمعه سورهٔ جمعه را در رکعت
اول بخواند وسورهٔ منافقین را در رکعت دوم بخواند ومستحب است که در نافلهٔ شب
قرائت را بلند بخواند ودر نافلهٔ روز آهسته بخواند ومستحب است که امام بشنواند
قرائت را بماموم در وقتیکه بلند خواندن بسیار از حد نگذرد وهمچنین تشهد
وسایر ذکرها را بشنواند ومستحب است که تسبیحات اربع را پنج مرتبه یا هفت مرتبه
بخواند وبعد از این استغفار کند فصل نهم در بیان واجبات قیام است بدانکه
در قیام یعنی ایستادن چند چیز واجب است ۱ آنست که راست بایستد و
خم نایستد در حال نیت وتکبیرة الاحرام وقرائت ۲ آنستکه مستقل باشد
در ایستادن باین معنی که تکیه نکند در حال اختیار بلی هرگاه از ایستادن
بر وجه استقلال عاجز باشد تکیه بکند در هر قدری که عاجز است واگر از
این هم عاجز بشود بنشیند استقلالاً اگر ممکن باشد والا تکیه کند واگر از
این هم عاجز بشود بر پهلوی راست بخوابد واگر از آنهم عاجز بشود بر پهلوی

چه بخواند واگر عاجز بشود بر پشت بخواند واز برای رکوع وسجود بسر اشاره کند
واگر نتواند بچشم اشاره بکند ۳ آنستکه مستقر باشد در حال ایستادن
باینطریق که راه نرود واولی اینستکه هیچ حرکت نکند پس نایستد بر روی چیزی
که قرار نمیگیرد ۴ آنستکه دو قدم با هم نزدیک ودور نباشد بر وجهیکه در عرف
آن شخص را نگویند که ایستاده است فصل هفتم در بیان واجبات رکوع است بدانکه
در رکوع چند چیز واجب است ۱ خم شدن است تا بحدیکه انگشتان بزانو بتواند
برسد واحوط آنست که اینقدر خم بشود که کف دست بزانو بتواند برساند هر چند
گذاشتن دست واجب نیست ۲ ذکر رکوع است وآن اینستکه بگوید سبحان
ربی العظیم وبحمده یا سبحان الله سه مرتبه در صورت امکان واختیار ویک
مرتبه در صورت اضطرار ۳ آنستکه ذکر رکوع را بعربی بخواند وترجمه او را در حال عربی
اختیار وامکان نخواند ۴ آنستکه طمانینه بجا آورد باین معنی که بقدر ذکر
آرام بگیرد وبعد از قرار گرفتن شروع در ذکر نماید وبعد از تمام ذکر سر را
راست بکند ۵ آنستکه موالاة بجا آورد در میان کلمات ذکر باینطریقکه
میان آنها فاصله نکند بر وجهیکه آنها ذکر مخصوص ننامند ششم آنستکه ذکر را
بعربی بخواند حقیقة باتفاق ۷ سر برداشتن از رکوع است ۸ طمانینه وآرام
گرفتن است بعد از سر راست کردن بر وجهیکه صادق بیاید وبگویند که آرام
گرفت

گرفت وبسیار طول ندهد بدانکه در رکوع چند چیز مستحب است ۱ آنست که در
حالتیکه ایستاده است وقرائت تمام شد از برای رکوع رفتن الله اکبر بگوید
با بلند کردن دستها تا برابر روی در وقت گفتن الله اکبر ۲ آنست که دستها
را بر بالای زانو بگذارد در حال ذکر باینطریقکه انگشتهای دستها را گشاده بکنند
وبر تمام زانو بگذارد اول دست راست را بگذارد ونمایان باشند وزیر لباس
نباشند ۳ آنست که زانو را بسمت عقب میل بدهند ۴ آنستکه پشت خود را
بسیار خم نکند وبسیار راست نکند بلکه مساوی بکند جمیع اجزای پشت را
۵ آنستکه گردن را بکشد ششم آنستکه پیش از گفتن سبحان ربی العظیم و
بحمده دعائی که وارد شده است بخواند ۷ آنستکه ذکر رکوع سه مرتبه بخواند یا
بیشتر بخواند بقدریکه دل تنگ نشود ۸ آنست که بازوها را باز کند
۹ آنست که بعد از سر راست کردن تکبیر بگوید در حالتیکه ایستاده است
۱۰ آنست که بعد از سر راست کردن سمع الله لمن حمده بگوید فصل هشتم در بیان
احکام سجود است بدانکه در سجود نیز چند چیز واجب است ۱ آنست که هفت
موضع را بمکان قرار بدهد وبگذارد که یکی پیشانی است ودیگر دو کف دست
ودو زانو وسر دو انگشت بزرگ پاها است واقوی این است که گذاشتن
این هفت موضع بر وجهیکه در عرف بگویند که این موضعها را بمکان گذاشت

کافی است ولیکن احوط واولی آنست که پیشانی را بقدر درهم بغلی که بقدر گودی
کف دست است علی الاحتیاط بر زمین برساند وکف دست را بقدری که بر زمین
میتواند برساند بگذارد ۲ آنست که این هفت عضو را تمکین بدهد و
بر آنها اعتماد بکند وهیچیک را بر ندارد تا اینکه ذکر تمام بشود ۳ آنست که
پیشانی خود روی زمین بگذارد یا بر روی چیزی بگذارد که از زمین روییده بشود
واورا بحسب عادة نمیخورند ونمیپوشند چنانکه گذشت ۴ آنستکه سجده گاه
او با محل ایستادن مساوی باشند یا در حکم مساوی باشند یا بنظر بقیه بیشتر
نباشد از یک خشت که بقدر چهار انگشت بهم ضم کرده باشد ۵ ذکر کردن
است در سجود یا بنظر بقیه بگوید سبحان ربی الاعلی وبحمده یا اینکه سه مرتبه
سبحان الله بگوید در حال الاختیار ویکمرتبه در حال اضطرار ۶ آنست که بقدر ذکر
آرام بگیرد یا بنظر بقیه بعد از قرار گرفتن شروع در ذکر نماید وبعد از تمام شدن ذکر
سر را راست بکند ۷ آنستکه ذکر را عربی بخواند وترجمه او را نخواند ۸ آنستکه در حال اختیار
ذکر را پی در پی بخواند ولازم بسیار جدا نکند نه بکلام دیگر ونه بسکوت ۹
آنستکه کلمات ذکر را بجود بخواند حقیقة یا تقدیرا ۱۰ آنستکه سر را راست
بکند بعد از تمام کردن ذکر وبنشیند ۱۱ آنستکه بعد از سر بر داشتن از سجده
اول آرام بگیرد وبسیار طول ندهد بلکه احتیاط آنستکه بعد از سر بر داشتن از سجده

دوم

دوم نیز آرام بگیرد بطریق مذکور ۱۲ آنستکه سجده را دو مرتبه بجای آورد نه کمتر
ونه بیشتر بدانکه مستحبات سجود نیز چند امر است ۱ آنستکه در حالتیکه ایستاده
است از برای سجود تکبیر بگوید وبعد از تمام شدن الله اکبر بنشیند از برای سجود
بیفتد ۲ آنستکه دست پیش از زانو بر زمین برساند ۳ آنستکه موضع سجود
مساوی باشد با موضع ایستادن او ۴ آنست که بینی خود را بر روی خاک یا زمین
ومثل اینها بگذارد ۵ آنستکه پیش از گفتن سبحان ربی الاعلی وبحمده دعائی
که وارد شده است بخواند ششم آنست که ذکر سجود را سه مرتبه یا بیشتر بخواند مثل
ذکر رکوع ۷ آنست که بعد از سر بر داشتن از سجده اول ونشستن تکبیر
بگوید وبعد از این استغفر الله ربی واتوب الیه بگوید وبعد از این الله اکبر
بگوید وسجده دوم را بجای آورد وذکر سجود را مثل اول بجای آورد وبعد از
سر بر داشتن ونشستن نیز الله اکبر بگوید ۸ آنستکه بعد از سر بر داشتن
از سجده دوم آرام بگیرد ۹ آنستکه در حال برخواستن دعا بخواند بگفتن
بحول الله وقوته اقوم واقعد ۱۰ آنستکه در حال برخواستن تکیه بدستها کند
وزانوها را زودتر بردارد فصل دوازدهم در بیان واجبات تشهد است بدانکه در تشهد
چند چیز واجب است ۱ نشستن بقدر تشهد ۲ آرام گرفتن بقدر تشهد
۳ گفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله ۴ گفتن اللهم صل علی محمد وآل محمد است بعد از شهادتین

وجهیکه هر دو را خود شنود ۵ عربی خواندن شهادتین و صلوات است در
حال اختیار و امکان ششم آنست که مراعات ترتیب بکند باینطریقکه اول اشهد ان لا
اله الا الله را بگوید و بعد از این اشهد ان محمدا عبده و رسوله را بگوید و بعد از
آن اللهم صل علی محمد و آل محمد را بگوید ۹ آنستکه موالات کند میان کلمات
بوجهیکه بسیار از هم جدا نشوند در حال اختیار ۷ آنست که مراعات کند آنچیز را
که از شارع رسید چنانکه ذکر شد و لفظ دیگر بدل آنها نخواند و چیزی را ترک نکند
چون واو و اشهد با لفظ اشهد و مانند اینها بدانکه مستحبات تشهد نیز چند امر است
۱ آنستکه در حال تشهد خواندن بیک پهلو بنشیند باینطریقکه پاهای خود را
بیرون بیاورد و پشت پای راست را بر شکم قدم چپ بگذارد و هم چنین میان
دو سجده ۲ آنستکه پیش از تشهد دعائیکه وارد شده است بخواند و اقل
آن گفتن الحمد لله است ۳ آنست که بعد از تمام شدن تشهد اول که بعد
از رکعت دوم است نیز دعائی که وارد شده است بخواند و اقل آن اینست که بگوید
و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ۴ آنست که پیش از نماز شهادتین را
بماموم بشنواند فصل سیزدهم در بیان واجبات سلام است بدانکه در سلام چند امر واجب است
۱ نشستن است بقدر او ۲ آرام گرفتن بدن بقدر سلام ۳ آنست که السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین را بگوید یا اینکه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بگوید بقصد
واجب بودن و بیرون رفتن از نماز هر چند در واجب بودن و رحمة الله و برکاته و لیکن

بعد از السلام علیکم مناقشه است

و اگر

و اگر بخواهد یکی را اختیار بکند اولی همان السلام علیکم و رحمة الله و برکاته را بگوید
اولی است و احوط آنستکه السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته را نیز
بگوید و بعد از این السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را بنیت وجوب و تمام
شدن نماز بگوید و بعد از این السلام علیکم و رحمة الله و برکاته را بقصد قربة بگوید
بوجهی که خود شنود ۴ آنستکه مراعات ترتیب میان کلمات و صیغها نماید با
وجهی که ذکر شد ۵ آنستکه سلام را بلفظ عربی بخواند ششم آنستکه موالات
کند میان کلمات بوجهی که بسیار از هم جدا نشوند ۷ آنستکه لفظهای مذکوره را
تغییر ندهد مثل اینکه بجای السلام سلام نگوید و همچنین باقی لفظهای مذکوره را تغییر ندهد
۱ آنستکه سلام را بعد از تشهد بخواند و مقدم بر او ندارد بدانکه در سلام نیز چند چیز
مستحب است ۱ بیک پهلو نشستن بر وجهی که در تشهد مذکور شد و السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته را پیش از سلام بخواند و اگر فرادا نماز میکند بیکسلام رو
بجانب قبله بجا آورد و اشاره کند بکنار چشم خود بسوی جانب راست خود و اگر با جماعت
نماز میکند پیشنماز بکنار روی خود اشاره بجانب راست میکند و در یک سلام دیگر
بکنار روی چپ بجانب چپ اشاره بکند اگر در جانب چپ ماموم باشد و الا به همان اشاره
اول اکتفا بکند فصل چهاردهم در بیان تعقیبات بدانکه تعقیبات نماز از جمله اسباب قرب بخداوند عالم
چنانکه مستفاد از کتاب و سنت و اخبار در این باب بسیار است بلکه مروی است که دعای بعد از

و ماموم در یک سلام بکنار روی خود اشاره بجانب راست میکند

[illegible]

خصر المؤمنین

واجب مستحب است و مرویست که دعای بعد از هر نماز واجب بهتر است از نماز نافله و از امیر
مؤمنین است که تعقیب بعد از نماز بامداد و عصر روزی را زیاد میکند و از حدیث دیگر
مستفاد میشود که تعقیب بهتر است از سیر کردن در بلاد از برای وسعت رزق و آن
چند امر است و اهم آنها چهارده چیز است **اول** اینکه سه مرتبه دستها را بلند کند و الله اکبر بگوید
و بهتر آنست که بعد از تکبیر سیم این دعا را بخواند لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده
و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد یحیی و یمیت
و هو علی کل شیء قدیر و مرویست که هر کس این را کند ادا کرده است شکر نعمت خدا را
در تقویت اسلام و لشکر اسلام **دویم** از تعقیبات نماز اینست که بعد از فارغ شدن
از نماز بگوید اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة و زوجنی من الحور
العین زیرا که مرویست که هر کس این را نگوید آتش جهنم میگوید خداوندا این بنده سؤال
کرد که او را از من نجات دهی پس او را نجات بده و بهشت میگوید خداوندا این بنده
تو از تو خواست پس او را در من ساکن گردان و حور العین میگوید خداوندا
این بنده تو از برای من خواستگاری نمود پس مرا باو بده و اگر این دعا را نخواند
باشند بهشت و حور العین میگویند این بنده ما را نخواسته است و جهنم آتش میگوید این
بنده جاهل است و خود را از من نگاه داشت و ظاهر این حدیث اینست که این دعا اختصاص بمردان
دارد و از برای زنان نیست و از بعضی اخبار مستفاد میشود که از برای زنان

نیز مستحب است

نیز مستحب است

که بگویند اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة و بهتر آنست که با این فقره بگویند اللهم
صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة
و حرف زیاد کنند و زوجنی من الحور العین **سیم** از مستحبات خواندن این دعاست
اللهم اهدنی من عندك و افض علی من فضلك و انشر علی من رحمتك و انزل
علی من برکاتك زیرا که مرویست که هر کس این دعا را مواظبت نماید و عمدا ترک نکند
تا وقت موت چون بصحرای محشر درآید هشت در بهشت برای او گشاده شود و از هر
دری که خواهد داخل شود **چهارم** از مستحبات اینست که بگوید اللهم العن ابا بکر و عمر
و عثمان و معاویة و عایشة و حفصة و هند و ام الحکم **پنجم** از مستحبات تسبیح
(دختر ابابکر — مادر معاویه — خواهر معاویه)
(حاشیه: و حفصة دختر عمر — هند مادر معاویه)
فاطمه زهراست پیش از آنکه پا را دو تا کند یعنی از جا حرکت کند زیرا که مرویست که
این تسبیح بهتر است از هزار رکعت نماز و نیز مرویست که گوینده این تسبیح آمرزیده
میشود و بهشت از برای او واجب میشود و فضیلت آن بسیار است خصوصا اگر بتربت امام
حسین علیه السلام باشد **ششم** از مستحبات خواندن تسبیحات اربع است سی مرتبه و آن
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است زیرا که نقل شده بسند
صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که اصل آنها در زمین و فرع آنها در آسمان است و باعث
محافظت از جمیع بلاهاست چون خوردن در [illegible] و سوختن و در چاه افتادن
و چیزهای بالای او خراب شدن و مانند این بلیات **هفتم** از مستحبات اینست که دوازده

مابین سورهٔ قل هو الله احد بخواند و بعد از آن ده ستارا بکشاید و بگوید اللّهمّ انّی اسئلك
باسمك المكنون المخزون الطهر الطاهر المبارك واسئلك باسمك العظیم
وسلطانك القدیم ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد یا واهب العطایا یا مطلق الأ
سارای یا فکّاك الرقاب من النار وان تجرنی من الدّنیا امنا وتدخلنی
الجنّة سالما وان تجعل دعائی اوّله فلاحا واوسطه نجاحا وآخره صلاحا انّك
انت السّمیع العلیم انت علّام الغیوب مرویست که هر که چنین کند پیکتا بر ان
مواظبت و هیچ غلطه از او سؤال نکند و بعضی از روایات بعد از فکّاك
الرّقاب من النّار چنین وارد شده است صلّ علی محمّد وآل محمّد وفكّ رقبتی من
النّار واخرجنی من الدّنیا امنا وادخلنی الجنّة سالما واجعل دعائی اوّله فلاحا و
اوسطه نجاحا وآخره صلاحا انّك انت علّام الغیوب **ششم** از مستحبات جنو ان
اینست که مرویست که پیغمبر در معراج ملکی را دیدند که هزار سر داشت و در
هر سری هزار روی داشت و در هر روی هزار دهان داشت و در هر
دهانی هزار زبان داشت که تسبیح میکرد خدا را بهر زبانی بهزار لغت
و آن ملك در زمین از خدا سؤال کرد که آیا در پاسبانان کسی هست که از او
برای من در زمینی بنده است که هر آینه بزرگتر است ثواب او از ثواب تسبیح او
پس از حقتعالی اذن خواست بزیارت آن بنده آمد نام آن در روز فقر در حج بود دیدا

واسئلك ان تصلی علی محمّد وآل محمّد وان تعتقنی من النار

قرئ من عباد ... بیعضا ... کرد ... [illegible]

زاید

زاید بر فرایض چیزی بر ایشان از ایشان ان سبحان الله کما سبّح الله شیء وکما یحبّ الله
ان یسبّح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله والحمد لله
کما حمد الله شیء وکما یحبّ الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی
لکرم وجهه وعزّ جلاله ولا اله الّا الله کما هلّل الله شیء وکما
یحبّ الله ان یهلّل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله
والله اکبر کما کبّر الله شیء وکما یحبّ الله ان یکبّر وکما هو اهله
وکما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله سبحان الله والحمد لله ولا اله
الّا الله والله اکبر علی کلّ نعمة انعم بها علیّ وعلی کلّ احد من
خلقه ممّن کان او یکون الی یوم القیمة اللّهمّ انّی اسئلك ان
تصلّی علی محمّد وآل محمّد واسئلك خیر ما ارجو وخیر ما لا ار
جوا واعوذ بك من شرّ ما احذر ومن شرّ ما لا احذر **هفتم** از
مستحبات آیة الکرسی است و ذکر مرویست که هر که آیة الکرسی را بعد از نماز بخواند
هیچ از او مانع نشود در داخل شدن بهشت مگر موت یعنی بعد از مردن داخل
بهشت میشود بدون آنکه چیزی او را مانع شود **دهم** سلام فرستادن بر رسول
خدا است سلام مختصر که در کتب زیارات مسطوره است و آن اینست که السّلام
علیك یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته السّلام علیك یا محمّد بن عبد الله

السلام عليك يا خيرة الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة
الله السلام عليك يا امين الله السلام اشهد انك رسول الله
واشهد انك محمد بن عبد الله صلى الله عليه واله واشهد انك
قد نصحت لامتك وجاهدت في سبيل ربك وعبدته مخلصا حتى اتيك
اليقين فجزاك الله يا رسول الله افضل ما جزى نبيا عن امته اللهم
صل على محمد و آل محمد افضل ما صليت على ابراهيم وال ابراهيم انك حميد

زیارت صاحب الامر

مجيد **یازدهم** از مستحبات این شب که بعد از نماز صبح حضرت صاحب الامر را باین
طریق زیارت کند اللهم بلغ مولای صاحب الزمان صلوات الله علیه عن جمیع المؤمنین
والمؤمنات في مشارق الارض ومغاربها وبرها وبحرها وسهلها وجبلها
حيهم وميتهم وعني وعن والدي وولدي وعني من الصلوة والتحيات
زنة عرش الله ومداد كلماته ومنتهى رضاه وعدد ما احصاه كتابه
واحاط به علمه اللهم اني اجدد له في هذا اليوم وفي كل يوم عهدا
وعقدا وبيعة له في رقبتي اللهم كما شرفتني بهذا التشريف وفضلتني
بهذه الفضيلة وخصصتني بهذه النعمة فصل على مولاي وسيدي صاحب
الزمان واجعلني من انصاره واشياعه والذابين عنه واجعلني من
المستشهدين بين يديه طائعا غير مكره في الصف الذي نعت اهله

في كتابه

في كتابك فقلت صفا كانهم بنيان مرصوص على طاعتك وطاعة رسولك
واله عليه السلام اللهم هذه بيعة له في عنقي الى يوم القيمة

عهد نامه

دوازدهم از مستحبات عهد نامه جناب صاحب الزمانست و ذکر مذکور است
که بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که چهل صباح این عهد را بخواند
از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد خدا او را از قبر بیرون
بیاورد که در خدمت آنحضرت باشد و حق تعالی بهر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید
و هزار گناه از او محو کند و عهد این است اللهم رب النور العظيم ورب الكرسي
الرفيع ورب البحر المسجور ومنزل التورية والانجيل والزبور ورب
الظل والحرور ومنزل القرآن العظيم ورب الملائكة المقربين والا
نبياء والمرسلين اللهم اني اسئلك بوجهك الكريم وبنور وجهك المنير
وملكك القديم يا حي يا قيوم اسئلك باسمك الذي اشرقت به
السموات والارضون وباسمك الذي يصلح به الاولون والاخرون يا
حيا قبل كل حي يا حيا بعد كل حي يا حيا حين لا حي يا محيي
الموتى ومميت الاحياء يا حي لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا
الامام الهادي المهدي القائم بامرك صلوات الله عليه وعلى ابائه
الطاهرين عن جميع المؤمنين والمؤمنات في مشارق الارض ومغاربها

سهلها وجبلها وبرها وبحرها وعني وعن والديّ من الصلوات زنة عرش الله و
مداد كلماته وما احصاه علمه واحاط به كتابه اللهم اني اجدد له في صبيحة
يومي هذا وما عشت من ايامي عهدا وعقدا وبيعة له في عنقي لا احول
عنها ولا ازول ابدا اللهم اجعلني من انصاره واعوانه والذابين عنه و
المسارعين اليه في قضاء حوائجه والممتثلين لاوامره والمحامين عنه والسابقين
الى ارادته والمستشهدين بين يديه اللهم ان حال بيني وبينه الموت الذي
جعلته على عبادك حتما مقضيا فاخرجني من قبري مؤتزرا كفني شاهرا سيفي
مجردا قناتي ملبيا دعوة الداعي في الحاضر والبادي اللهم ارني الطلعة
الرشيدة والغرة الحميدة واكحل ناظري بنظرة مني اليه وعجل فرجه
وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلك بي محجته وانفذ امره و
اشدد ازره واعمر اللهم به بلادك واحي به عبادك فانك قلت
وقولك الحق ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس
فاظهر اللهم لنا وليك وابن بنت نبيك المسمى باسم رسولك حتى
لا يظفر بشيء من الباطل الا مزقه ويحق الحق ويحققه واجعله
اللهم مفزعا لمظلوم عبادك وناصرا لمن لا يجد له ناصرا غيرك
ومجددا لما عطل من احكام كتابك ومشيدا لما ورد من اعلام

دينك

دينك وسنن نبيك صلى الله عليه وآله واجعله اللهم ممن حصنته من بأس المعتدين
اللهم وسر نبيك محمدا صلى الله عليه وآله برؤيته ومن تبعه على دعوته
وارحم استكانتنا بعده اللهم اكشف هذه الغمة عن الامة بحضوره
وعجل لنا ظهوره انهم يرونه بعيدا ونراه قريبا برحمتك يا ارحم الراحمين
پس سه مرتبه دست خود را بر ران خود میزند و میگوید العجل يا مولاي يا صاحب
الزمان بدانکه از مستحبات دعای صنمی قریش است و کفعمی در کتاب مصباح روایت
نموده است که حضرت امیر المؤمنین ع این دعا را در قنوت میخواندند و فرموده اند
که هر که این دعا را بخواند چنان است که در غزوه بدر و حنین و احد هزار هزار تیر از کمان
انداخته باشد و بعضی گفته اند این دعا از رموز و از غوامض و اسرار و کرایم اوراد حضرت امیر المؤمنین ع
است و مواظبت نموده در شب و روز و اوقات سحرها بعضی از علما میخوانده اند
و مذکور است که بسند صحیح روایت میکنند که هر که از خلوص نیت و صفای طویت این
دعا را بخواند حق تعالی ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره و هزار جهاد که با حضرت رسول
کرده باشد باو دهد و هزار حسنه در نامه اعمال او بنویسد و هزار گناه از دیوان اعمال او محو کند
و هزار درجه در بهشت برای او بلند گرداند که از هر درجه تا درجه دیگر بوسعت مشرق تا
مغرب باشد و هزار حاجت او برآورده میشود ببرکت این دعا و آن اینست اللهم صل
على محمد وآل محمد والعن صنمي قريش وجبتيها وطاغوتيها وافكيها

وابنتیهما اللذین خالفا امرک وانکرا وحیک وجحدا انعامک وعصیا رسولک

وقلبا دینک وحرفا کتابک واحبا اعداءک وجحدا آلاءک وعطلا

احکامک وابطلا فرائضک والحدا فی آیاتک ووالیا اعداءک وعادیا

اولیاءک وخربا بلادک وافسدا عبادک اللهم العنهما واتباعهما واشیاعهما

واولیاءهما ومحبیهما وموالیهما فقد اخربا بیت النبوة وردما بابه ونقضا

سقفه والحقا سماءه بارضه وعالیه بسافله وظاهره بباطنه واستأ

صلا اهله وابادا انصاره وقتلا اطفاله واخلیا منبره من وصیه ووارث

علمه وجحدا امامته واشرکا بربهما فعظم ذنبهما وخلدهما فی سقر وما — ولایته وانکرا

ادراک ما سقر لا تبقی ولا تذر لواحة للبشر اللهم العنهم بعدد

کل منکر اتوه وحق اخفوه ومنبر علوه ومؤمن ارجوه ومنافق

ولوه وولی آذوه وطرید آووه وصادق طردوه وکافر نصروه وامام

قهروه وفرض غیروه واثر انکروه وشر آثروه ودم اراقوه

وامر بدلوه وکفر نصبوه وارث غصبوه وفیء اقتطعوه وسحت — ٢ ودین ابدعوه وکذب دلسوه

اکلوه وخمس استحلوه وباطل اسسوه وجور بسطوه ونفاق اسروه — ٣ وحکم قلبوه

وغدر اضمروه وظلم نشروه ووعد اخلفوه وامانة خانوه وعهد نقضوه

وحلال حرموه وحرام احلوه وبطن فتقوه وجنین اسقطوه وضلع

دقوه

دقوه وصک مزقوه وشمل بددوه وعزیز اذلوه وذلیل اعزوه وحق

منعوه وکذب دلسوه وحکم قلبوه اللهم العنهم بکل آیة حرفوها

وفریضة ترکوها وسنة غیروها ورسوم قطعوها واحکام عطلوها وبیعة

نکثوها ودعوی ابطلوها وبینة انکروها وحیلة احدثوها وخیانة

اوردوها وعقبة ارتقوها ودباب دحرجوها وازیاف لزموها وشهادات

کتموها ووصیة ضیعوها وایمان نکثوها ولا ستحی لابنه اللهم العنهما

فی مکنون السر وظاهر العلانیة لعنا کثیرا ابدا دائما دائبا سرمدا لا — فی مستسر السر

انقطاع لامده ولا نفاد لعدده لعنا یعود اوله — لعدده

ولا یروح آخره لهم ولاعوانهم وانصارهم ومحبیهم وموالیهم والمسلمین

لهم والمائلین الیهم والناهضین باجتهادهم والمقتدین بکلامهم و — باحتجاجهم نخ بدل

المصدقین باحکامهم سه چهار مرتبه بگوید اللهم عذبهم عذابا یستغیث

منه اهل النار آمین رب العالمین چهارم از مستحبات سجدهٔ شکر است که

رئیس المحدثین در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که فرمودند سجدهٔ شکر واجبست بر هر مسلمان تمام میشود بآن

نماز تو وخوشنود میشود بآن پروردگار تو وتعجب میکنند ملائکه از تو بدرستیکه بنده در وقتیکه نماز

وبعد از آن دو سجدهٔ شکر بجا آورد پروردگار عالم حجابها از میان او ومیان

فرشتگان بر سجده دارد پس پیغمبر فرماید که ای ملائکه من پس نظر کنید بسوی بنده من که روی
را بعمل آورده است و عهد مرا تمام کرده است پس سجده شکر میکند برای من بنابر
آنچه کردم با او ای ملائکه من ثواب او چه باشد برای او ملائکه عرض میکنند ای پروردگار ما
بار حمت و آمرزش تو باز پیغمبر فرماید که دیگر چیست ثواب او عرض میکنند ای
پروردگار ما بهشت تو باز پیغمبر فرماید که دیگر چیست ثواب او ملائکه عرض میکنند
تا اینکه غیر از این هیچ چیز مگر آنکه میگویند آن را ملائکه باز حقتعالی میفرماید چیست
ثواب او ملائکه عرض میکنند ای پروردگار ما دیگر چیزی نمیدانیم پس حقتعالی
میفرماید که من آینه منهم شکر میکنم او را چنانکه مرا شکر کرده است و رو میکنم بسوی او
بفضل خود و رحمت خود را شامل حال او کرده ام و رحمت خود را با او نمایم
و آن بر سه قسم است طریقه مختصره آن است که سر را بر سجده گاه گذارد و سینه را
بر زمین برساند و دستها را پهن کند و سه مرتبه شکرا بگوید و بعد از آن روی
راست و قدری از جبین را بر زمین برساند و بگوید یا الله یا ربّاه یا سیّداه
و بعد از آن روی چپ را بر زمین گذارد و همین را بگوید بعد از آن پیشانی
را باز دیگر بسجده گاه گذارد و سه مرتبه نیز شکرا بگوید و حاجت خود را از خدا بخواهد
و جانب راست و چپ را بر سجده گاه گذارد و یا الله و یا ربّاه و یا سیّداه بگوید
و راست شود و طریقه متوسطه آن است که سر بسجده گاه گذارد بر وجه مذکور

و صد

و صد مرتبه عفوا بگوید و صد مرتبه احتیاطا شکرا بگوید پس جانب راست و چپ روی
را و جبین را بر سجده گاه گذارد و یا الله و یا ربّاه یا سیّداه بگوید و باز پیشانی را
بر سجده گذارد و صد مرتبه شکرا بگوید و حاجت خود را از خدا بخواهد پس جانب
راست و چپ خود را بر سجده گاه گذارد و در هر یک یا الله یا ربّاه یا سیّداه بگوید
و بر خیزد و طریقه مبسوطه آن این است که مستحب است طول دادن در سجده شکر و
چون سر بسجده گاه گذارد و این دعا بخواند اللّهمّ انّی اشهدک و اشهد ملا
ئکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انّک انت الله ربّی و الاسلام
دینی و محمّدا نبیّی و علیّا ولیّی و الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین
و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن
علیّ و علیّ بن محمّد و الحسن بن علیّ و الحجّة ابن الحسن ائمّتی بهم اتولّی
و من اعدائهم اتبرّء پس سه مرتبه بگوید اللّهمّ انّی انشدک بایوائک علی نفسک
لاعدائک لتهلکنّهم بایدینا و ایدی المؤمنین اللّهمّ انّی انشدک بایوا
ئک علی نفسک لاولیائک لتظفرنّهم بعدوّک و عدوّهم ان تصلّی
علی محمّد و علی المستحفظین من آل محمّد پس سه مرتبه میگوید اللّهمّ انّی
اسئلک الیسر بعد العسر پس روی راست را بر زمین گذارد و سه مرتبه
بگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق الارض علیّ بما رحبت و

لهم فیهم
و من اعدائهم
دم المظلوم پس صد مرتبه بگوید
اللّهمّ انّی انشدک

المستحقین

ویا بادئ خلقی رحمة بی وکنت من خلقی غنیاً صل علی محمد وآل محمد وعلی المستحقین
من آل محمد صلی الله علیه وآله پس روی چپ را بر زمین گذارد وسه مرتبه بگوید
یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی پس سه مرتبه بگوید
یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام پس بسجده دوم رود وصد مرتبه شکراً
بگوید وحاجت خود را طلب نماید و مرویست که حضرت امام موسی کاظم در سجده
شکر بصدای حزین وحال آنکه اشک از گوشهای چشم مبارکش جاری بود واین دعا میخواند
عصیتک رب بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی ولو شئت وعزتک لا — وعصیتک ببصری
کمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی وعصیتک بیدی
ولو شئت وعزتک لکنعتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی وعصیتک — ولکنعتنی بدل
بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت — لعقمتنی بدل
بها علی ولیس هذا جزاک منی پس هزار مرتبه العفو بگوید پس روی راست
خود را بر زمین بچسباند وسه مرتبه بصدای حزین میگوید بوءت الیک بذنبی
عملت سوءاً وظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی فانه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای
پس روی چپ خود را بر زمین بچسباند وسه مرتبه میگوید ارحم من اساء واقترف
واستکان واعترف وسر از سجده بردارد واین دعا بخواند اللهم لک الحمد
کما خلقتنی ولم اک شیئاً مذکوراً رب اعنی علی اهوال الدنیا وبوائق الدهر

ونکبات

ونکبات الزمان ومصیبات اللیالی والایام واکفنی شر ما یعمل الظالمون فی الارض
وفی سفری فاصحبنی وفی اهلی فاخلفنی وفیما رزقتنی فبارک لی وفی نفسی فذللنی
وفی اعین الناس فعظمنی والیک فحببنی وبذنوبی فلا تفضحنی وبعملی فلا
تبسلنی وبسریرتی فلا تخزنی ومن شر الجن والانس فسلمنی ولمحاسن الاخلاق
فوفقنی ومن مساوی الاخلاق فجنبنی الی من تکلنی یا رب المستضعفین وانت
ربی الی عدو او ملکته امری الی بعید فیتجهمنی فان لم تکن غضبت علی یا
رب فلا ابالی غیر ان عافیتک اوسع لی واحتمالی واعوذ بنور وجهک — واحتمالی
الذی اشرقت به السموات والارض وکشفت به الظلمة وصلح علیه امر الاولین
والآخرین ان تحل علی غضبک وینزل بی سخطک هب لی العفو حتی ترضی وبعد
الرضا لا حول ولا قوة الا بک فصل ما به هم در بیان خللی است که در نماز
واقع میشود چون منافیات نماز وشکیات نماز وسهو کردن در بعضی از اجزاء
نماز بدانکه خللی واقع میشود در نماز بر چند قسم است **اول** آنچیزیست که نماز را
باطل میکند در جمیع احوال از عمداً وسهواً واختیاراً واضطراراً
یا در بعضی از احوال چون حال عمداً واختیاراً چند امر است **دوم** چیزهائیکه
میباشند که باعث بهم خوردن وضو میباشند چون بول وغایط وباد ومانند
آنها که ذکر شد ودر حکم اینهاست طهارت کوفتن با آب غصبی مطلقا وآب غصبی در حکم غصبی

در حال علم بنجاست و حکم آن **سیم** پشت کردن بقبله است در صورت علم و عمد و اختیار
و هرگاه کسی خلاف قبله را قبله گمان بکند و نماز بآن سمت بکند و بعد از آن معلوم
بشود که خطا کرده است واجب است اعاده کردن نماز در صورت باقی بودن وقت
نماز بلکه هرگاه در صورت گذشتن وقت قضا بکند احوط است و هرگاه بتمام بدن
روی بجانب راست یا چپ بکند نماز باطل میشود باید دانست که بر گردانیدن
روی را بدوش راست یا چپ بدون بدن مکروهست و بآن سبب نماز باطل نمیشود و همچنین
بچشم التفات بآنطرف بکند **چهارم** فعل کثیر است که خارج از نماز باشد یعنی هرگاه
کسی کار بسیار خارج از نماز در میان نماز بجای آورد بنحوی که در عرف اورا
از سبب آن کار نماز کننده نگویند نماز او باطل است و احوط اینست که بسبب فعل
کثیری که صورت نماز را محو نکند نیز اعاده بکند بعد از اتمام آن نماز
و در حکم فعل کثیر است سکوت بسیار یعنی بسیار ساکت شدن که محو کند صورت نماز را
پنجم کم کردن رکنی از رکنها است چون تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و رکوع
و سجود عمداً یا سهواً یا زیاد کردن یکی از اینها در غیر صورت سهو در نماز جماعت
از برای ماموم پیش از امام برکوع یا سجود برود و بعد از این ملتفت شود که
امام رکوع یا سجود نکرده باید برگردد تا با امام ملحق بشود با او رکوع یا سجود
بکند و زیاد کردن رکوع یا سجود در این صورت ضرر ندارد و در حکم اینست زیاد

کردن

کردن رکعت **ششم** اینست که نماز را پیش از وقت کرده باشد **هفتم** آنکه نماز را در — دانسته
مکان غصبی بجای آورده باشد و همچنین است مکان نجس که نجاست آن نا معفو
عنها باشد که سرایت بکند ببدن نماز کننده یا لباس او یا اینکه موضع پیشانی
او نجس باشد هر چند خشک باشد **هشتم** آنست که بسبب نماز کردن ترک اداء
حق واجب مضیقی از انسان یا صاحب حق نشود بنا بر قولی **نهم** آنست که عمداً حرف
بزند بحرفیکه خارج از نماز باشد و ذکر یا دعا و قرآن نباشد و در عرف بگویند که حرف زد
بلکه احوط احتیاط اینست که دو حرف خارج از نماز از او صادر نشود هر چند بسرفه — در حکم تکلم
کردن و عطسه کردن و تنحنح و مانند این باشد که برای این در عرف حرف زدن
صادق نباشد بعد از اتمام نماز آن نماز را اعاده بکند **دهم** خوردن و آشامیدن است
عمداً **یازدهم** قهقهه کردن است عمداً بلکه احوط اینست که از برای خنده بدون قهقهه
نیز نماز را اعاده بکند و تبسم ضرر ندارد **دوازدهم** گریستن است از برای امور دنیا
دنیوی مثل مردن اولاد و مانند اینها **سیزدهم** آنست که عمداً کشف عورت بکند و همچنین است
سایر منافات **چهاردهم** چیزیست که نه باعث تلافی میشود و نه سجده سهو مثل فراموش — قسم دویم
کردن غیر رکنی از واجبات نماز را یا گذشتن از محل آن مثل اینکه فراموش کند
حمد یا سوره را یا جزئی از آنها یا صفات آنها را از قبیل ادا کردن حروف آنها
از مخارج آنها و اعراب آنها و ترتیب آنها و موالات آنها و رد تا اینکه داخل رکوع شود

حمد و سوره

واگر فراموش بکند بلند خواندن را در نمازیکه بلند خواندن حمد و سوره در آن لا
زم است چون دو رکعت اول نماز شام و خفتن و صبح یا فراموش کند آهسته خواندن
حمد را در نمازیکه آهسته خواندن غیر بسم الله الرحمن الرحیم در آن لازم است چون
نماز ظهر و عصر و یك رکعت آخر نماز شام و دو رکعت آخر نماز خفتن اگر حمد بخوانند
نه تسبیحات اربع علی الاصح پس لازم نیست اعاده کردن انقدر بکه فراموش کرده بلند
خواندن یا آهسته خواندن او را هرچند داخل رکوع نشده باشد علی الاصح و همچنین
اگر ذکر رکوع را فراموش کند یا عربی خواندن آن را فراموش کند یا یکی در وقت خواندن
آن را فراموش کند یا آرام گرفتن بقدر ذکر را فراموش کند و بخاطرش بیاورد تا
اینکه سر را از رکوع راست کند بر او چیزی نیست نه اعاده و نه سجدۀ سهو و همچنین
اگر سر برداشتن از رکوع را یا آرام گرفتن بعد از سر برداشتن را فراموش کند و بخاطرش بیاورد
تا اینکه سر را از رکوع راست کند داخل سجده شود و همچنین اگر فراموش کند در حال
سجده کردن گذاشتن کف دستها یا زانوها یا انگشت بزرگ پاها را بر زمین یا ذکر
سجودها یا عربی خواندن آنها یا یکی در وقت خواندن آنها یا آرام گرفتن بقدر ذکر را و
بخاطرش بیاورد تا آنکه سر را از سجده بردارد و همچنین اگر فراموش کند کامل کردن سر برداشتن را
از سجدۀ اول یا آرام گرفتن بعد از سر برداشتن از سجدۀ اول را و بخاطرش بیاورد
تا آنکه داخل سجدۀ دوم شود که در این صورتها بر آن نماز گذار نه چیزی لازم نیست

نه اعاده

اینستکه

نه اعاده و نه سجدۀ سهو بنا بر آنکه سجدۀ سهو از برای هر زیادتی و کمی نباشد بلکه
مخصوص باشد ببعضی از مواضع که خواهد آمد چنانکه اصح در نزد حقیر بکه هم
چنین احوط آنست که از برای هر زیادتی و کمی دو سجدۀ سهو کند چنانکه خواهد آمد
و همچنین اگر فراموش کند و بیاد کند غیر رکن از واجبات نماز را مثل اینکه حمد را
دو دفعه بخواند و اگر شك کند که چیزی را فراموش کرده یا نه یا اینکه سهو کند
که آنچیز را که فراموش کرده چیزی بوده که باعث اعاده یا سجدۀ سهو میشود یا نه
پس بر او چیزی نیست و اگر یقین کند که آنچه فراموش شده باعث تلافی میشود
ولکن نداند که آن کدام است مثل اینکه نداند که آن فراموش شده سجده بوده یا تشهد
واجب است که هر دو را بجای آورد و هرگاه شك کند که آن فراموش شده چیزی بوده
که فراموش کردن آن نماز را باطل میکند مثل رکوع یا نه مثل سجده احتمال قوی
دارد که نمازش باطل نشود لکن احتیاط این است که نماز را اتمام کند و بعد از این
آن نماز را اعاده نماید و هرگاه یقین کند که سهوی کرده باعث تلافی و سجدۀ سهو میشود
و لیکن شك کند که بمقتضای آن عمل کرده یا نه واجب است که بجا آورد سجدۀ سهو را
یا تلافی را و هرگاه کثیر الشك باشد یعنی آنکه در عرف عادت بگویند
که بسیار شك میکند در نماز و یقین کنند که او کثیر الشك است بعد از این
اعتبار شك خود نمیکند و هر شکی که کند بنا میگذارد که آنچیزیکه در آن شك

حمل بر بدل

کرده ام آن را بجا آورده ام مگر آنکه آنچیز باعث بطلان نماز باشد چون شک میان چهار و
پنج بعد از رکوع و مانند این که در اینصورت بنا میگذارد بر اینکه بجا نیاورده ام
آن را و نماز را تمام میکند و اگر در صورت اول یقین کند که مشکوک فیه را بجا نیاورده
باید که آن را بجا آورد اگر از محل آن نگذشته باشد و اگر از محل آن گذشته باشد
پس اگر آن فراموش شده رکن باشد نماز او باطل است و اگر غیر رکن است نماز او
صحیح است و اگر کسی کثیر الشک و السهو باشد یعنی که بسیار شک کند و فراموش کند
نماز را بر وجهیکه علم حاصل شود که او را کثیر الشک میگویند احوط آن است که آن
نماز را اعاده کند با تلافی و سجدهٔ سهو اگر آن سهو باعث آنها شود و بعد از این
آن نماز را اعاده کند و اگر آن فراموش شده رکن باشد همچنین اگر پیشنماز
و ماموم بخاطر داشته باشد یا عکس این اعتبار با شک نیست بلکه شک کننده از
ایشان باید که رجوع کند بخاطر دارنده از ایشان و اگر هر دو شک کنند و محل
هر دو یکی باشد مثل اینکه هر دو شک کنند میان سه و چهار هر دو بمقتضای آن
عمل میکنند و اگر آن محل مختلف باشد و در یک جزء شریک نباشند مثل اینکه
یکی شک کند میان دو و سه و دیگری شک کند میان سه و چهار احوط آن است که بنا
را بر سه گذارند و نماز را تمام کنند و بعد از اتمام اعاده کنند و هر گاه در یک
جزء شریک نباشند قصد انفراد میکنند و هر یک جداگانه از برای خود نماز میکنند

مثل اینکه یکی شک کند میان دو و سه و دیگری شک کند میان چهار و پنج
در اینصورت آنکه شک اول را کرده بطریق شک میان دو و سه عمل میکند و آنکه
شک دوم را کرده بطریق شک میان چهار و پنج عمل میکند چنانکه خواهد آمد
قسم چهارم آنچیزیکه باعث تلافی میشود و باعث سجدهٔ سهو نمیشود و این چند
امر است **اول** آنکه فراموش کند حمد یا سوره را یا بعضی آنها را یا صفات آنها را
از جهر و اخفات و پیش از اینکه داخل رکوع شود بخاطرش بیاورد در اینصورت
آن فراموش شده را بجا آورد و آنچه که بعد از او است **دوم** آنکه رکوع را فراموش
کند و هنوز داخل سجده نشده بخاطرش بیاورد در اینصورت راست بشود و
رکوع بکند **سیم** آن است که هر دو سجده یا یک سجده را فراموش کند و هنوز
داخل رکوع رکعت دیگر نشده بخاطرش بیاورد در اینصورت بر میگردد دو سجده را
میکند و بعد از این بر میخیزد و آنچه باقی مانده است بجا میآورد و نماز را تمام
میکند و احوط آن است که اگر آن فراموش شده دو سجده باشد بعد از تمام کردن
آن نماز را اعاده کند و هر گاه یقین میداند که یک سجده را فراموش کرده و لکن نمیداند
و شک کند که دیگری را فراموش کرده باید بعد از تمام یک سجده کردن دیگری را نیز
بجای آورد و بعد از این آنچه که بعد از او واجب بود از قبیل حمد و تشهد
و مانند آنها را بعمل میآورد **چهارم** آنچیزیست که باعث تلافی و سجدهٔ سهو هر دو

میشود و آن دو امر است ۱ آنکه فراموش کند یک سجده را و بخاطرش بیاورد تا آنکه داخل
رکوع شود و در اینصورت بعد از تمام کردن نماز آن سجدهٔ فراموش شده را باید
بجا بیاورد و بعد از این دو سجدهٔ سهو از جهة فراموش شدن آن سجده نیز
بجا میآورد باید ۲ آنکه فراموش کند تشهد را یا یکی از شهادتین را یا صلوات
بر پیغمبر یا بر آل او را یا هر دو را و بخاطرش نیاورد تا اینکه داخل رکوع شود یا نماز را
سلام دهد و بعد از این بخاطرش بیاورد و بعد از تمام شدن نماز آن فراموش
شده را بجا میآورد و دو سجدهٔ سهو نیز بجا میآورد بدانکه سجده سهو کاهی واجب
میشود در چند موضع دیگر **اول** سلام بیجاست یعنی در غیر محل سهواً سلام دادن
که در اینصورت بعد از تمام شدن دو سجدهٔ سهو بجا میآورد از جهة سلام زیادتی
دویم کلام بیجاست یعنی آنکه سهواً حرف بزند در میان نماز بجز اینکه غیر قرآن و ذکر
و دعا باشد و از جملهٔ حرفهائی که در محاورات بان تکلم میکنند و مشتمل بر دو حرف
یا بیشتر باشد در اینصورت نیز بعد از تمام شدن نماز دو سجدهٔ سهو بجا
میآورد از برای زیادتی حرف بیجا **سیم** شک کردن میان چهار و پنج بعد از
اکمال سجدتین و همچنین بعد از رکوع و پیش از اکمال سجدتین علی الاصح و در
اینصورت نیز دو سجدهٔ سهو لازم است و احوط آنست که دو سجدهٔ سهو
بجای آورد نیز از برای ایستادن در جای نشستن مثلا اینکه کسی تشهد را فراموش
کند

کند و برخیزد پیش از آنکه داخل رکوع شود بخاطرش بیاورد زیرا که در اینصورت باید
بنشیند و تشهد بخواند و بعد از این برخیزد و باقی مانده را بجای بیاورد پس
برخواستن سابق سهواً زیاد شد بجای نشستن و همچنین است نشستن در موضع
ایستادن مثل اینکه در رکعت اول سهواً بنشیند و تشهد بخواند بلکه احوط
آنست که از برای هر زیادتی و نقصان که باطل نمیکند نماز را دو سجدهٔ سهو کنند
و اولی این است که از برای فراموش شدن حمد و سوره چهار سجدهٔ سهو بجای آورد
باین معنی که از برای فراموش شدن حمد دو سجدهٔ سهو بکند و از برای فراموش
شدن سوره نیز دو سجدهٔ سهو دیگر بجای آورد و هم چنین سایر مواضع حتی ذکر
ذکریکه بی محل کرده باشد یا قنوتیکه بی محل خوانده باشد و مانند اینها و باید
دانست که جای این دو سجده بعد از سلام دادن است علی الاصح هر چند از
برای کسی باشد و اولی بلکه اظهر آنست که این دو سجده را پیش از حرف زدن
بجای آورد و در زمان باقی بودن وقت نماز بجای آورد پس بنیت ادا کردن
و قضا کردن اولی است و لکن اگر تاخیر بیندازد یا پیش از آنها حرف بزند نماز
او صحیح است علی الاصح هر چند اعاده کردن نماز بعد از تمام کردن نماز و بجای
آوردن دو سجدهٔ سهو خالی از احتیاط نیست و احوط آنست که در وقت
بجای آوردن این دو سجده با طهارت باشد و از نجاسات پاک باشد و رو بقبله

باشد و عورتین را بپوشانند و واجب است هفت موضع که در سجده نماز بر زمین
میگذاشت در این دو سجده نیز بر زمین گذارد و باید که سجده گاه زمین پاک
و مباح باشد یا چیز دیگر باشد که سجده بر آن جایز است و نیز واجب است سر
برداشتن از سجدهٔ اول و نشستن میان دو سجده و آرام گرفتن و احوط آنستکه
بعد از نیت کردن با اینطریق که دو سجدهٔ سهو میکنم از جهة فراموش شدن یک سجده
یا مانند آن واجب قربة الی الله والله اکبر بگوید و بعد از سر گذاشتن با
قصد نیت بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد و بعد از این
سر را است کند و بنشیند و بعد از این تشهد خفیفه بخواند با اینطریقه که
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسول الله اللهم صل علی
محمد و آل محمد و بعد از این واجب است سلام دادن با اینطریقه که بگوید السلام
علیکم و اولی زیاد کردن و رحمة الله و برکاته است قسم پنجم شک است و آن بر دو قسم است
اول آن شکی است که بافعال نماز تعلق میگیرد نه برکعتهای آن پس اگر شک کند در واجبی
از واجبات نماز پیش از آنکه محل آن فوت شود واجب است که او را بجای آورد
و بعد از آن آنچه باقی است از اجزا بجای آورد پس اگر شک کند در اذان پیش از آنکه
داخل در اقامه شود اذان را بجا بیاورد و بعد از این اقامه را بجای آورد اگر اذان
و اقامه واجب شوند بسبب نذر یا اجاره یا مانند اینها و اگر شک کند در اقامه پیش

از داخل شدن در تکبیرة الاحرام اقامه را بجای آورد و بعد از این تکبیرة الاحرام را
بگوید و اگر شک کند در تکبیرة الاحرام پیش از آنکه داخل در قرائت شود واجب
است تکبیرة الاحرام را بگوید و بعد از این قرائت بخواند و اگر شک کند
در خواندن کل حمد یا بعض از آن پیش از آنکه داخل سوره شود حمد را یا بعض
او را بخواند و اگر شک کند در سوره پیش از آنکه داخل قنوت شود سوره را
باید بخواند و اگر شک کند در رکوع پیش از آنکه خود را بسیار از برای سجود
رکوع را میکند و اگر شک کند در سجود پیش از آنکه داخل در تشهد شود
یا داخل در ایستادن شود سجده را بجای آورد و همچنین است شک کردن
در تشهد پیش از آنکه برخیزد و مانند اینها و اگر شک در یکی از چیزها که ذکر
شده است در وقتیکه داخل در جزو دیگر از فعلهای نماز بشود خواه فعل
واجب باشد چون تشهد و ایستادن و مانند اینها و خواه مستحب باشد چون
قنوت و مستحبات تشهد و مانند اینها باین شک اعتبار نمیکند و بنا میگذارد
که او را بجای آورده ام ۲ آنکه شک برکعتهای نماز تعلق بگیرد و این دو نوع است
اول آنکه باعث باطل شدن نماز میشود و آن پنج است اول شک کردن در نماز
دو رکعتی است چون نماز صبح و نمازهای سفری غیر از مغرب و مانند اینها دویم
شک کردن در نماز سه رکعتی است چون نماز مغرب سیم شک کردن میان یک

وبیشتر در نماز چهار رکعتی است چهارم شک کردن میان دو و بیشتر پیش از اکمال
سجدتین پنجم شک کرده در جمیع عددهای رکعت است باینطریق که نداند که
چند رکعت کرده است و در اینصورت هرگاه فکر کند و گمان او بجائی برسد بهمان
گمان خود عمل نماید و اگر گمان او بجائی نرسد نماز را بهم میزند و از سر بگیرد و اگر
شک کند در نماز کسوف یعنی نماز ماه گرفتن و آفتاب گرفتن و زلزله کند بنا را بر کم
گذارد مگر آنکه شک باعث شک دیگر بشود چون شک میان رکوع پنجم و ششم
که در اینصورت نماز باطل میشود دویم قسم آنستکه باعث باطل شدن نماز نمی
شود بلکه باعث نماز احتیاط است و آن چند امر است اول آنکه شک کند در
نماز چهار رکعتی میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین باینطریق که سر از سجده
دوم بردارد در اینصورت بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد
از سلام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجای آورد باین
طریق که نیت کند که یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته میکنم
از جهة خللی و عیبی که واقع شد در نماز ظهر یا عصر یا خفتن اداء یا قضاء قربة
الی الله الله اکبر بگوید و بعد از این حمد را بخواند بدون سوره و آن نماز را
تمام کند دویم آنکه شک کند میان سه و چهار خواه پیش از اکمال سجدتین
و خواه بعد از اکمال سجدتین در اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام
میکند

میکند و بعد از سلام یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای
میآورد بطریقیکه گذشت سیم آنستکه شک میان دو و چهار بعد از اکمال سجدتین
در اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از سلام دادن
دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای میآورد بخواندن حمد و سوره چهارم آنست
که شک کند میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین در اینصورت بنا را بر
چهار میگذارد و بعد از تمام شدن نماز دو رکعت نماز نشسته بطریق سابق نیز
بجای میآورد پنجم شک در میان چهار و پنج است و این شک صورت دارد اول آنکه (۲ و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بطریق سابق نیز بجا آورد صح)
پیش از رکوع این شک را بکند خواه پیش از قرائت باشد یا در اثنای قرائت یا
یا بعد از قرائت باشد در اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و آن رکعت را منهدم
میسازد باینمعنی که بنشیند بقصد اینکه رکوع و سجود کند و آن نماز را
تمام میکند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجا میآورد بطریق سابق و احوط آنستکه دو سجده سهو از برای
زیادتی خصوص قیام بجای آورد دویم آنستکه شک کند میان چهار و پنج
بعد از اکمال سجدتین در اینصورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام
میکند و بعد از سلام دادن دو سجده سهو بنیت وجوب از برای خلل واقع
در نماز بجای میآورد سیم آنستکه شک کند میان چهار و پنج میان رکوع
این

واکمال سجدتین خواه در حال ایستادن باشد و خواه پیش از دو سجده باشد و خواه
میان دو سجده و در اینصورت خلاف است و اصح در نزد حقیر این است که در اینصورت
نیز بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن دو سجده به
نیت وجوب بطریق سابق بجای آورد و احوط این که بعد از این نماز را اعاده
کند ششم آنکه شک کند میان دو و پنج بعد از اکمال سجدتین هفتم آنکه شک کند
میانه شش و پنج بعد از رکوع یا بعد از سجود هشتم آنکه شک کند میان دو و سه و پنج
بعد از اکمال سجدتین نهم آنکه شک کند میان دو و چهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین و اصح در نزد حقیر در این چهار صورت این است که بنا را بر اقل یعنی
آنچه از همه کمتر است گذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن احوط این
است که نماز را اعاده نماید دهم این است که شک کند میان سه و چهار و پنج
و اصح در نزد حقیر در اینصورت نیز اینست که بنا را بر اقل گذارد و نماز را تمام
کند و احوط در اینصورت نیز این است که بعد از اتمام نماز آن نماز را اعاده کند والله
العالم بالاحکام فصل پنجم در بیان احکام نماز زلزله است و آفتاب گرفتن
و ماه گرفتن بدانکه اول وقت نماز آفتاب و ماه گرفتن زمانی است که آفتاب یا ماه
شروع در گرفتن نمایند و در آخر وقت این نماز خلاف است و احوط آنست که
زمانی که شروع در انجلا نماید از آن وقت تجاوز نکند هر چند اصح و احوط
این

این است که تا زمان تمام انجلا و روشن شدن وقت نماز باقی است و اگر در حال
گرفتگی آفتاب یا ماه نماز را ترک کند دانسته یا بفراموشی کردن نماز را واجب است
قضاء آن و همچنین اگر تمام آفتاب گرفته شود نیز واجب است قضا اگر نکرده باشد
اعم از آنکه در حال گرفتن آن مطلع شده باشد یا نه و اگر بعضی از آفتاب یا ماه گرفته
شود و مطلع نشده باشد و بعد از این خبردار شود ظاهراً قضا لازم نیست هر چند
احوط قضا کردن است در اینصورت نیز و اما وقت نماز زلزله پس اصح و مشهور
این است که مدة عمر است و از بعضی نقل شده است که اول وقت آن اول آمدن
زلزله است و آخر آن زمان تمام شدن نماز است و این احوط است و طریقه
نماز این هر سه یکی است و احوط این است که سه مرتبه بنیت استحباب بگوید الصلوة
و بعد از این نیت کند که نماز ماه گرفتن میکنم ادا واجب قربة الی الله یا نماز
آفتاب گرفتن میکنم ادا واجب قربة الی الله یا نماز زلزله میکنم ادا واجب قربة الی الله
و بعد از این میگوید که الله اکبر چنانکه در نماز شبانه روزی میگوید بطریق
که در حال الله اکبر گفتن دستها را بلند نماید تا برابر نرمه گوش بر وجه احتیاط
و استحباب و بعد از این حمد را بخواند و بعد از خواندن حمد اگر میخواهد
تبعیض نماید یعنی بعضی از سوره را بخواند شروع میکند در خواندن سوره
که پنج آیه داشته باشد مثلاً مثل سوره انا انزلناه پس یک آیه از آن را بخواند یا این

طریق که بخواند بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر پس بنیت
مستحب میگوید الله اکبر پس برکوع میرود و بعد از سر برداشتن میگوید الله
اکبر به نیت مستحب بودن پس میگوید وما ادراک ما لیلة القدر پس بنیت
استحباب قنوت میخواند بهر چیز که میخواهد مثل قنوة نماز یومیه پس بنیت
استحباب میگوید که الله اکبر پس برکوع میرود مثل اول پس سر بر میدارد
باگفتن الله اکبر بعد از آن به نیت استحباب میگوید لیلة القدر خیر من
الف شهر پس برکوع میرود باگفتن الله اکبر پیش از آن بنیت استحباب پس سر
را بر میدارد و بعد از سر برداشتن میگوید الله اکبر به نیت استحباب پس
میگوید تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر پس قنوة میخواند
بطریق سابق پس الله اکبر میگوید پس برکوع میکند بطریق سابق پس سر را
بر میدارد و بعد از سر برداشتن میگوید سلام هی حتی مطلع الفجر پس الله الله اکبر پس میگوید
اکبر میگوید و رکوع میکند پس سر را بر میدارد بدون گفتن الله اکبر بلکه بجای
او سمع الله لمن حمده میگوید پس الله اکبر میگوید از برای سجود و سجود میکند
مثل سجود شبانه روزی پس برمیخیزد حمد را میخواند پس آیه اول انا انزلناه
را میخواند پس قنوة میخواند و رکوع میکند باگفتن الله اکبر پیش از او پس
سر را بر میدارد باگفتن الله اکبر بعد از سر برداشتن هم بنیت استحباب و آیه

دوم

دوم را میخواند و رکوع میکند پس سر را راست میکند و آیه سیم را میخواند و قنوة
میخواند و رکوع میکند پس راست میشود و آیه چهارم را میخواند و رکوع
میکند پس راست میشود و آیه پنجم را میخواند و قنوة میخواند و الله اکبر میگوید
و رکوع میکند و سر را بر میدارد بدون گفتن الله اکبر بلکه بجای او سمع الله
لمن حمده میگوید پس سجود میکند بطریق سابق پس تشهد میخواند و سلام
میدهد و اگر پیش از رکوع حمد را با یک سوره را تمام بخواند و بطریق سابق
رکوع کند و بعد از سر برداشتن حمد و سوره هر دو را بخواند و قنوة بخواند
و رکوع کند و همچنین تا پنج مرتبه در رکعت اول و بهمین طریق پنج مرتبه
و در رکعت دوم و بطریق سابق قنوة بخواند و جای تکبیر الله اکبر بگوید نیز
صحیح است بلکه این طریق اولی است و غیر از این دو طریق طریق دیگر نیز صحیح است
و ما بهمین دو طریق اکتفا نمودیم بجهة بهتر بودن آنها و اگر نماز تمام شود
و تمام آفتاب و ماه روشن نشود مستحب است که باز دیگر نیز نماز کند و همچنین
تا تمام آنها روشن شود و اگر نماز را اعاده نکند مستحب است که دعا بخواند
و ثنا بکند خدا را و اگر در وقت نماز شبانه روز ماه یا آفتاب گرفته شود اگر
وقت بقدر هر دو نماز وسعت داشته باشد بهتر آن است که اول نماز
شبانه روز بکند و بعد از آن نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن را بجا آورد هر چند

اللهم انی اسئلک

لازم نیست واگر وقت نماز یومیه تنگ باشد و وقت نماز ماه گرفتی یا آفتاب گرفتی
وسعت داشته باشد لازم است نماز یومیه را مقدم بدارد واگر وقت نماز ماه
گرفتی و ماه گرفتی تنگ باشد و وقت نماز یومیه وسعت داشته باشد لازم است یا آفتاب
که اول نماز ماه گرفتی یا آفتاب گرفته را بکند و بعد از این نماز یومیه را بکند
واگر وقت هر دو تنگ شده باشد لازم است که نماز یومیه را بکند پس اگر از
برای نماز آفتاب گرفتی یا ماه گرفتی وقتی باقی مانده باشد آن نماز را میکند
ادا اگر در وقت آن بکند واگر ادا نکند لازم است که قضا بکند واگر وقت باقی
نمانده باشد نیز قضا میکند اگر علم داشت که بمشغول داشتن یومیه باعث فوت شدن
این نماز میشود والا فلا واگر ظن بوسعت وقت نماز یومیه کند و شروع در نماز
آفتاب گرفتی یا ماه گرفتی نماید در اثنای نماز معلوم شود که وقت نماز یومیه
فوت میشود باید نماز آفتاب گرفتی یا ماه گرفتی را قطع کند و شروع در نماز
یومیه نماید و بعد از نماز اگر وقت نماز ماه گرفتی یا آفتاب گرفتی باقی مانده
باشد از اینرا بجای آورد واگر وقت باقی نمانده باشد اگر فوت شدن نماز
از تقصیر او شده باشد قضا بکند والا فلا واما نماز عید فطر و عید قربان پس در نماز عید فطر و عید قربان
امثال اینزمان مستحب است و زمان آنها بنابر مشهور از زمان طلوع آفتاب است
تا وقت ظهر واحوط این استکه بعد از پهن شدن آفتاب بجا آورند و طریقه

انفا

استکه
آنفا این استکه بعد از نیت و تکبیرة الاحرام حمد را بخواند و بعد از آن بهتر آن
سورهٔ سبح اسم را بخواند و بعد از این پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر یک قنوت
بخواند و بعد از آن رکوع و سجود بکند و در رکعت دوم بعد از خواندن حمد بر
سبیل استحباب سورهٔ والشمس را بخواند و چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر
قنوت بخواند و رکوع و سجود بکند و نماز را تمام کند و قنوت مخصوص نماز
عید را خواندن اولی است و آن این است اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اَهْلُ الْکِبْرِیاءِ وَا
الْعَظَمَةِ وَاَهْلُ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَاَهْلُ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلُ التَّقْوٰی
وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هٰذَا الْیَوْمِ الَّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِینَ عِیداً وَلِمُحَمَّدٍ
ص وَآلِهِ کَرَامَةً وَشَرَفاً وَذُخْراً وَمَزِیداً اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ
تُدْخِلَنَا فِی کُلِّ خَیْرٍ اَدْخَلْتَ فِیهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُخْرِجَنَا مِنْ کُلِّ سُوءٍ
اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ خَیْرَ
مَا سَئَلَکَ بِهِ عِبَادُکَ الصَّالِحُونَ وَنَعُوذُ بِکَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُکَ
الْمُخْلَصُونَ و بعد از تمام شدن نماز عید دو خطبه باید بخواند که مشتمل باشند
بر حمد خدا و صلوات بر رسول و آل او و موعظه و شرایط فطره و قدر آن و وقت
آن و مکلف بان در نماز عید فطر و شرایط قربانی و احکام آن در نماز عید قربان باشد
در آخر هر یک یک سورهٔ قرآن بخواند هر چند از سوره های کوچک باشد والله العالم بحکمه

از سور ماه

٥

فصل سیزدهم در بیان احکام نماز مسافر است و در این فصل چند مطلب است مطلب
اول در اقسام مسافرت بدانکه مسافر بر چند قسم است اول کسی است که سفر
او واجب است چون سفر حج و سفر کسی که اجیر شده باشد بر خدمت کسی در
سفر یا مطلقا بکند و آن شخص بسفر میرود یا آنکه اجیر شده باشد که از برای شخصی
در موضعیکه محتاج است بسفر کاری بکند و آن شخص مطالبه کند حق خود را از او یعنی
او را بسفر یا آنکه کسی بندهٔ شخصی باشد و آقای او او را امر کند برفتن در موضعی
که بقدر هشت فرسخ باشد یا مثل آن مسافت میان آن موضع با موضع مسافر باشد
یا آنکه ظالمی امر کند کسی را بسفر از برای امر مباحی رفتن یا مثل آن بجهتی که اگر آنکس
سفر نرود مظنهٔ کشتن و مانند آن از آن ظالم داشته باشد و همچنین است امثال
اینها چون صورت نذر و اجاره از برای زیارت و تجارتی که ادای نفقه موقوف
بر آن باشد دویم کسی است که سفر او مستحب است چون سفر کردن از برای زیارت
کردن ائمهٔ طاهرین و تجارت از برای توسعهٔ در امر عیال و مثل اینها
چون رفتن بدیدن برادران ایمانی سیم کسی است که سفر او مباح است چون سفر
کردن از برای تجارتی که موقوف علیه نفقه و ادای دیون و امثال اینها نباشد
و از برای توسعهٔ عیال و مثل اینها نیز نباشد بلکه مقصود تحصیل مال زیاده
باشد چنانکه در غالب تجارت است چهارم کسی است که سفر او مکروه باشد چون
سفر

سفر کردن از برای تجارت مکروهه از قبیل بنده فروختن و مانند اینها پنجم کسی است
که سفر او حرام است خواه خود سفر کردن حرام باشد چون گریختن بنده که از آقای
خود فرار کرده یا اجیری که بسبب مخالفت مستاجر در زمان لزوم عمل بمقتضای
اجاره بکند یا اینکه بسبب سفر کردن ترک واجبی از واجبات از او صادر
شود چون نفقه دادن عیال و تحصیل مسائل دینی که واجب باشد و همچنین است
سفر کسی که مدیون باشد و قادر بر ادای دین باشد و طلبکار مطالبه خود
نماید و آن مدیون سفر کند تا آنکه حق طلبکار را ندهد و همچنین است
سفر کردن در راهیکه باعتقاد مسافر محل خوف باشد و خواه غایت و غرض
سفر معصیت باشد چون سفر کردن از برای قطع طریق مسلمانان یا کشتن
مسلمانان یا تلف کردن مال ایشان باشد یا اذیت دیگر بایشان و همچنین است
سفر کسیکه مطیع ظالم باشد در ظلم او بر وجه ظلم و باعث او بر سفر
باشد خ بدل
اطاعت آن ظالم در ظلم بر وجه ظلم باشد چون سفر ملازمین سلاطین جور
یا ملازمین مطیعین آن ملازمین که از جملهٔ ظالمین باشند بسبب اعانت بر ظلم
بر وجه ظلم در صورتیکه سفر کردن مدخلیتی در ظلم داشته باشد و فرقی
نیست میان اینکه ظلم کردن و اعانت ظالم کردن در ظلم بر وجه ظلم علت تامه
باشد بر سفر کردن یا اینکه جزء جزء علت باشد مثل اینکه مقصود مسافر این

متحقق

باشد که تجارت بکند واعانت ظالم نیز نکند بحیثیتیکه اگر یکی از اینها متحقق نشود
در نظر او دو ند دیگری سفر نخواهد کرد بلی هرگاه با ظالم سفر کند و مطیع او نباشد
اصلا یا در ظلم مطیع او نباشد یا انکه در ظلم بر وجه ظلم نباشد بلکه بر وجه علاج غیر
باشد مثل اینکه هرگاه سفر نکند خوف ضرر غیر داشته باشد از ظالم یا اینکه اگر
اطاعت او نکند خوف ضرر فوت داشته باشد مثل اینکه هرگاه امر کند ظالم
ملازم را که کسی را بزند و هرگاه آن ملازم نزند او را خواهد کشت در اینصورت
زدن انمظلوم بر وجهیکه موجب هلاکت نشود و بقدریکه دفع ضرر از ملازم
بشود کند از برای ملازم مشروع است و اگر امر کند بکشتن مسلمانی باید
اطاعت او نکند بلکه راضی بشود که او را بکشند و مانند اینها است و مانند
سفر کردن با ظالم بر وجه مصاحبت که موجب زیادتی شوکت و قوت ظالم
بر ظلم بشود با قصد او هر چند آن مصاحب شریک در ظلم نباشد حاصل هر
سفری که موجب مخالفت خداوند عالم است حرام است مطلب پنجم در شرایط قصر
کردن نماز و روزه است بدانکه شرایط قصر چند امر است اول اینکه مسافر در
ابتدای سفر قصد داشته مسافتیرا که باعث قصر کردن میشود و مانند حیران
و سرگردان طی مسافت کند با بنحویکه در حال رفتن بی شعور باشد یا اینکه
متردد باشد که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه خواه قصد مسافت بالاصالة

باشد

باید تبعیت باشد چون سفر هنگ واجب و زوجه و اسیر و مسافتی که باعث قصر
کردن است هشت فرسخ است یا انچه در حکم او است علی الاصح مثل اینکه قصد کند
مسافتی را که چهار فرسخ یا مثل آن است با قصد برگشتن بسوی منزل خود
در همان روز یا شب که سفر میکند بر وجهیکه رفتن و برگشتن بحسب عرف
و عادت متصل باشند و بحرکت کردن شمرده شود و فرسخ بنابر مشهور سه
میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است و هر ذراعی مقدار بیست و چهار
انگشت است و بعضی میلها را بیک مد بصر یعنی چشم انداز نیز تحدید کرده اند
دویم اینستکه علم داشته باشد که آن مسافتی که قصد کرده است هشت فرسخ
حقیقی یا حکمی یا زاید بر آن است و در کفایت شهادت دو عادل یا شیاع ظنی اشکال
است اگر شهود تعارض کنند و بر خلاف هم دیگر شهادت دهند و احتیاط این
است که در صورتیکه علم ندارد که مسافت هشت فرسخ حقیقی یا حکمی است جمع
کند میان قصر و اتمام و اگر احتیاط نکند اختیار تمام را بکند و اگر بعضی از مسافرین
علم داشته باشند که مسافت بقدر هشت فرسخ حقیقی یا حکمی است و بعضی علم
نداشته باشند هر یک بمقتضای علم خود عمل میکنند و در جواز اقتدا کردن
یکی از اینها بدیگری اشکال است و قول بجواز نیکو است و لیکن احتیاط ترک است
سیم آنست که بجائی ترخص برسد یا بنحویکه صورت دیوارها معتاد

بلدیکه بسیار بزرگ نبینند و دیوارهای محله بسیار بلند یکدیگر بودن باشند پنهان شود ان
چشم آنکه در میانه میباشند در دیدنا و نیز صدای اذان شود فی که صدای میانه
دارد مخفی بشود از گوششان که معتدل باشند چهارم آنست که سفر حرام نباشد
بانظر بعقلی که گذشت و حکم تابع سفر هم نباشد هر چند باشد باشد مگر اینکه صید از برای
حاجت باشد و اگر از برای تجارت باشد احوط این است که جمع کند میان قصر و اتمام در نماز هر چند
صید ا
قول بلزوم قصر قوی است پنجم آنست که سفر مستمر باشد و قطع نشود بسبب
رسیدن بوطن خود یا مکانی که قصد کند در آن اقامه ده روز متوالی را یا آنچه
در حکم آن است که چون ده روز که یک روز آن مرکب باشد از بعضی از روز
اول و از بعضی از روز یازدهم هر چند احوط این است که بایخواز از اقامت اکتفا
نکند و ظاهر این است که کافی است که در متوالی بودن ده روز اینکه در عرف بگویند توقف کند
که ده روز در فلان بلد یا فلان قریه مانده است هر چند در بعضی از اوقات بیرون
برود بجاییکه مانع از صدق عرفی نباشد چون رفتن بمزرعه و بستان و محل
اقامه که اینها ضرر ندارد هر چند احوط ترک این است پس هرگاه قصد اقامه ده
روز در محلی بکند و قصد داشته باشد که در اثنای اقامه خارج بشود به محلی
دیگر که رفتن در آن محل باعث بشود که صدق نیاید در عرف که ده روز در یک محل
اقامه مانده است بسبب بودن محل دوم مغایر با محل اول یا بسبب شک در یکی

واصل

در یک کلام واحد بودن دو محل چون نجف و کوفه و کربلا و مقبره حر و مشهد و کا
ظمین و بغداد و طهران و مقبره شاه زاده عبدالعظیم اقامه صحیح نیست و قصر
لازم است بلی هرگاه در اول امر این قصد را نداشته باشد بلکه جازم بود که در
محل واحد خواهد ماند ولیکن بعد از اتمام یک نماز قصری یا بیشتر اراده کند
بیرون رفتن بمحلی که مذکور شد میتواند نماز را تمام بکند هر چند که احوط این
است که جمع کند میان قصر و اتمام در وقتیکه بعد از مراجعت قصد اقامه ده
روز جداگانه نداشته باشد و الا بعد از عود اتمام متعین است و همچنین
بایکجا بود اگر بعد از اتمام ده روز بمحل مذکور بلکه در همه صورت تعیین اتمام اولی است
خصوصاً در صورتیکه قصد اقامه علیحده بعد از عود داشته باشد و باید
دانست که اظهر این است که یا بمحلی که قصد اقامه بآن دارد رسیدن قصر لازم
است هر چند دیوارهای آن محل نمایان بشود و صدای اذان شنیده شود
که رسیدن به بلد و قریه کافی است و ضرور نیست رسیدن بجایی که قصد
اقامه در آن خوانده داشته بلکه در زمان بیرون آمدن از محل اقامه شرط
است که بحد ترخص برسد چنانکه گذشت ششم اینکه مسافر کثیر السفر شرعی
نباشد و کثیر السفر کسی است که صادق بیاید در عرف که سفر کردن شغل
ده روز و عمل او باشد چون مکاری و تجار و در وطن خود هر چند بدون قصد

باشد نماند و در موضعی دیگر ده روز بقصد اقامه نماند و همچنین است ده روز
بعد از سی روز که بر وجه تزلزل و تردد مانده باشد بنا بر قولی و بعد از صدق
آمدن کثیر السفر یعنی مذکور و نماندن ده روز بر طریق مسطور در سفر چهارم
نماز را تمام میکند در اول قصر میکند و در دوم و سیم نیز ظاهر حدیث معتبر
لزوم اتمام است خصوصا در سفر سیم و لکن جمع میان قصر و اتمام اولی است و هم
چنین سفر دوم و سیم که بعد از ... سفر و ماندن ده روز اتفاق بیفتد
هر چند لزوم اتمام در اینصورت قوی تر است از صورت اولی بلکه احوط در
اینصورت در سفر اول نیز این است که جمع کند میان قصر و اتمام مطلب سیم در احکام
سفر است و آن چند چیز است اول آنکه در تقریر که سفر حرام و در حکم آن نباشد
و شرایط مذکوره متحقق شوند لازم است قصر کردن نماز چهار رکعتی یعنی ظهر
و عصر و خفتن میباشند نه نماز دیگر چون نماز شام و صبح مگر در مسجد الحرام
و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه و حایر سید الشهدا ع که در این چهار موضع
علی المشهور مخیر است میان قصر و اتمام و احوط این است که جمع کند میان قصر
و اتمام چون از بعضی قول بلزوم قصر محکی است و از ظاهر بعضی قول بلزوم
اتمام با اینکه قصر کنند در غیر مساجد و حایر مثل اینکه در خوابهای مکه یا مدینه
یا کوفه یا بیابان کوفه نماز را قصر بجای آورد دویم آنکه بمقدار نماز از اول

وقت

وقت بکند هر چند تا زمان رسیدن بحد ترخص باشد و نماز را نکرده باشد
و بعد از این سفر بکند و در راه بخواهد نماز بکند در لزوم قصر یا تمام خلاف است
قصر
و اظهر لزوم قصر است و احوط جمع است و هرگاه در سفر باشد و وقت نماز
داخل شود و بعد از نماز بکند نماز را نکند تا اینکه بخواند بمحل اقامه ده روز
یا بوطن برسد در اینجا نیز خلاف است و اظهر این است که لازم است تمام کردن
و احوط در اینجا نیز جمع است و لیکن در صورت اولی اولا قصر را میکند بنیت
وجوب و بعد از این اتمام میکند و در صورت ثانی بعکس این میکند سیم
آنکه لزوم قصر مخصوص است بنماز ادائی یا قضای سفری و اما اگر بخواهد
که قضا کند نمازهائی را که در حضر فوت شده است پس لازم است که تمام
کند و همچنین اگر بخواهد نماز اعاده بجای آورد سیم اگر عمدا و عالما نماز
سفری را تمام بکند اعاده در وقت یا خارج وقت لازم است بلی هرگاه ناسی یا
جاهل بمسئله باشد اعاده ملازم نیست علی الاظهر هر چند اعاده کردن با باقی
بودن وقت بلکه مطلقا احوط است چهارم آنکه نماز سفری اگر فوت بشود
قضاء آن باید بر وجه قصر باشد هر چند در حال فوت مسافر باشد و در حال
وجوب حاضر علی الاظهر و همچنین است هرگاه یکی از چهار موضع گذشته قضا
شده باشد علی الاحوط و حاصل این است که مطابقه میان ادا و قضا لازم است

چهارم در جهه واضعفات بکو در کیفیات مثلاً هرگاه در حال فوت شدن نماز قادر
بر ایستادن نبود باید ایستاده قضا بجا آورد وهمچنین اگر در حال فوت شدن
قادر بود بر ایستادن ودر حال قضا کردن قادر نباشد باید نشسته یا مثل آن
که مقدور است قضا بجا آورد پنجم آنکه هرگاه در اثناء نماز قصد اقامه بکند باید
تمام بکند ششم آنکه در کمتر از چهار فرسخ هرچند بمقدار یک وجب یا کمتر باشد
قصر نیست وهمچنین اگر علم بهم نرسانیده باشد که چهار فرسخ است باید در قصر
تخییر چون علم نداشته که هشت فرسخ است باید در قصر تخییر هفتم آنکه
مستحب است که بعد از هر نماز قصر سی مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر والله سبحانه وهو العالم بالاحکام فصل هیجدهم در احکام نماز
جماعت است ودر این باب چند مطلب است مطلب اول در فضیلت نماز جماعت است
بدانکه در فضیلت نماز جماعت اخبار بسیار وارد شده است واز جمله آن احادیث
است که مضمون آن این است که هرگاه ماموم یکی باشد ثواب هر رکعتی مقابل صد و
پنجاه نماز است وهرگاه دو تا باشند ثواب هر رکعتی مقابل دویست پنجاه نماز
است واگر سه نفر باشند ثواب هر رکعتی مقابل ثواب هزار ودویست نماز
است واگر چهار نفر باشند از برای هر یک در عوض هر رکعتی مقابل ثواب هزار
وسیصد نماز است واگر پنج نفر باشند از برای هر یک در عوض هر رکعتی مقابل

ثواب

بلکه تکلیف او نیز بود در حال قضاء کردن قادر باشد

در احکام نماز جماعت

اخبار

ثواب دو هزار چهار صد نماز نویسند واگر شش نفر باشند از برای هر یک در
عوض هر رکعتی مقابل ثواب چهار هزار وهشت صد نماز نویسند واگر هفت
نفر باشند از برای هر یک در عوض هر رکعتی ثواب نه هزار وشش صد نماز
نویسند واگر هشت نفر باشند از برای هر یک در عوض هر رکعتی ثواب نوزده
هزار نماز نویسند وچون از نه نفر بگذرد هرگاه دریاهای آسمان وزمین همه
مرکب بشوند ودرختها قلم بشوند وجن وانس وملائکه نویسنده بشوند نمیتوانند
ثواب یک رکعت را نویسند ونیز وارد شده است که هرگاه کسی عمداً در حالتی
که مفارقت کننده باشد از جماعت بوی بهشت را نمیابد وهمچنین عمل او از
عمل اهل زمین بیشتر باشد ودر روایت است که خداوند عالم فرموده که تارک جماعت ملعون است
در نزد خدا ودر نزد ملائکه ودعای او مستجاب نمیشود ورحمت بر او نازل نمیشود
واگر بیمار شود عیادت او مکن ای محمد صلعم واله واگر بمیرد بر جنازه او حاضر
مشو ای محمد صلعم وهمچنین سایر اخبار که در فضیلت جماعت ومذمت بر تارک
آن وارد شده است بسیار است مطلب دویم در شرایط نماز جماعت است وآن چند امر است
اول آنکه میان امام وماموم حایلی نباشد که مانع بشود از مشاهده ماموم
امام را وهمچنین میان ماموسین حایلی نباشد که بسبب آن هیچ یک از صف
عقب هیچ یک از صف پیش را نه بینند وبعضی گفته که باید میان امام وماموم

زیادی فاصله نباشد و این احوط است هرچند دلیلی بر آن نیافتیم دویم انکه ماموم
دور نباشد یا از امام یا از ماموم که نزدیک امام باشد یا نزدیک ماموی باشد
که آن نزدیک امام باشد بمقداری که بیک گام زدن نتوان بان رسید و بنابر
مشهور باید بسیار دور نباشد واگر بعضی از ماموین که در میان امام و سایر
ماموین باشند از اقتدا بیرون بروند بسبب تمام شدن نماز ایشان پیش
از تمام نماز امام از جهة مسافر بودن ایشان و مقیم بودن امام یا بسبب باطل شدن
نماز ایشان یا مانند اینها و باین سبب فاصله میان امام و آن ماموین دیگر
بیش از یک گام زدن باشد احوط این استکه این ماموین نزدیک شوند
بامام بگذارند پاهای خود را و بعد از آنکه نزدیک شدند نیت اقتدا بکنند و نماز را تمام
بکنند و بعد از این اعاده بکنند یا اینکه در هنگام تمام شدن نماز آن ماموینی که فاصله بوده اند
نیت انفراد بکنند و قصد بکنند که نماز را بتنهائی میکنم و از اقتدا کردن بیرون
میروم و بعد از این آنچه باقی مانده خود بجا آورد هرچند محتمل است که این نوع
از دوری ضرر نداشته و همچنین احوط این استکه کسانیکه دور میباشند پیش
از کسانیکه نزدیک میباشند داخل در نماز نشوند مگر اینکه تاخیر مستلزم فوت
شدن اقتدا باشد هرچند اظهر و اقوی این است که این ضرر ندارد و کسانیکه
دور میباشند میتوانند پیش از کسانیکه نزدیک میباشند نیت کنند

سیم انکه موضع ایستادن امام بلندتر از موضع ایستادن ماموم نباشد
بیشتر از یک وجب مگر انکه زمین منحدر و سراشیب باشد و لیکن جایز است که مکان
ماموم بلندتر باشد از مکان امام بهر مقدار که باشد مثل اینکه ماموم در پشت
بام باشد و امام در زیر آن باشد و لیکن باید که میان ایشان بحسب مسافت یعنی
و پیش و یا جنوب و شمال بیش از یک گام فاصله نباشد چهارم انکه مکان ماموم مقدم
نباشد بر مکان امام و احوط این استکه مساوی هم نباشند بلکه مکان ماموم
قدری عقب تر باشد پنجم انکه ماموم علم داشته باشد باینکه امام عادل است
باینطریقکه بحسب ظاهر از او صادر نشود گناهان کبیره و اصرار بر صغیره بلکه چیزهای
اینکه منافی مروت میباشد نیز صادر نشود چون پوشیدن علما لباس لشکرها را
بدون ضرورت و نیز باید که ماموم عالم نباشد که امام ولد الزنا است واگر ماموم
ایستاده باشد باید که امام نیز ایستاده باشد واگر ماموم صحیح القرائة باشد باید
که امام نیز صحیح القرائة باشد واگر ماموم مرد باشد باید امام نیز مرد باشد
و احوط این استکه در آزاد بودن نیز مساوی باشند هرچند لازم نیست و
مکروه استکه امام خوره و پیسی داشته باشد و همچنین اگر یکی از ایشان مسافر باشد
و دیگری حاضر مطلب سیم در احکام نماز جماعت است و آن چند امر است اول انکه
قصد بکند ماموم اقتدا کردن بامام معین را هرگاه قصد بکند اقتدا کردن

بشخصی را وبعد از اتمام نماز معلوم بشود که غیر آن شخص بود ظاهر این است که نماز او
صحیح است خصوصا اگر آن کس دیگر نیز عادل باشد ولیکن احوط این استکه آن
نماز را اعاده بکند واگر در اثنای نماز معلوم بشود ظاهر این است که لازم است که
نیت انفراد بکند واگر احتیاطا نماز را بعد از اتمام اعاده بکند خوب است **دویم**
آنکه جماعت منعقد میشود بیک ماموم نیز اگرچه طفل ممیز یا زن باشد **سیم**
آنکه هرگاه کسی در تکبیر رکوع ملحق بشود با امام ادراک جماعت را میکند بلا خلاف
وهم چنین اگر در رکوع ملحق بشود با امام هرچند درک نکند ذکر رکوع را با امام
بلکه همان که امام و ماموم در یک زمان باهم در رکوع باشند کافی است بنابر اظهر
واشهر ۴ **سیم** آنکه مکروه است از برای ماموم خواندن حمد و سوره در هریک از
دو رکعت اول نماز را در صورتیکه اقتدا کند با امامیکه در نزد او عادل باشد علی الاظهر
و بعضی در نمازهای جهریه حرام دانسته اند و احوط ترک آن است خصوصا در
نمازهای جهریه اگر بشنود قرائت را یا همهمه امام را بلکه مستحب است گوش دادن
واگر در نمازهای جهریه هیچ چیز را نشنود مستحب است که حمد و سوره را بلند
بخواند هم چنانکه در نمازهای اخفاتیه مستحب است که سبحان الله بگوید و باید دانست
که در غیر دو رکعت اول امام لازم است بر ماموم که حمد یا تسبیحات اربع بخواند
اگر در رکعت اول با امام ملحق شده باشد واگر در رکعت ثانی ملحق شده باشد

باید

باید در رکعت سیم امام که دوم ماموم است حمد و سوره را بخواند اگر امکان دارد
و تشهد بخواند بعد از آنکه امام برخواست و در رکعت چهارم امام که سیم
ماموم است باید حمد تنها یا تسبیحات اربع را بخواند و در زمان تشهد امام
و سلام او باید که ماموم نیز نیم خیز بنشیند و بعد از سلام امام بنیت انفراد
آنچه باقی مانده است تمام کند و اگر در رکعت سیم ملحق بشود حمد و سوره را
در آن رکعت و در رکعت چهارم باید در صورت امکان بخواند و باید تشهد را
با امام بخواند و در زمان سلام امام نیز نیم خیز بنشیند و بعد از سلام امام بنیت
انفراد آنچه باقی مانده است بجا آورد و اگر در رکعت چهارم ملحق بشود حمد و سوره را باید اگر امکان بخواند در صورت
و در زمان تشهد امام و سلام امام نیم خیز بنشیند و بعد از سلام امام بنیت
انفراد باقی مانده را بجا آورد و اگر در صورتی که لازم است بر ماموم خواندن
حمد و سوره نتواند خواند هرچه در لحاظ است که ترک نماید و با امام در رکوع ملحق
بشود بلکه اگر تمام حمد را نیز نتواند بخواند میتواند که قطع بکند و با امام ملحق
شود ولیکن احوط در اینصورت این استکه نماز را اعاده نماید یا بنیت انفراد
حمد و سوره را بخواند و با انفراد نماز را اتمام کند و احوط آن این استکه در رکعت
اول ماموم که دوم یا سیم امام است اگر بداند که میتواند که حمد را تنها بخواند و با امام
ملحق بشود صبر بکند تا اینکه امام شروع در تکبیر رکوع بکند و بعد از این نیت بخواند و اگر نمیتواند

بکند وتکبیرة الاحرام بگوید وبا امام برکوع برود **چهارم** آنست که جایز است که از برای ماموم که بنیت انفراد بکند واز اقتدا کردن بیرون برود از جهة عذری که از جملهٔ آنها عارض شدن حاجتی است که اقتدا کردن موجب فوت آن میشود واز جملهٔ آنها این است که امام پیش از ملحق شدن ماموم سر را از رکوع بردارد خواه در رکعت اول باشد وخواه غیر آن واز جملهٔ آنها این است که رکعت سیم امام رکعت دوم ماموم باشد در نماز چهار رکعتی که ماموم در تشهد منفرد میشود ولیکن در اینجا بعد از این ملحق میشود واقتدا میکند واقوی این است که بی عذر نیز میتواند با قصد انفراد منفرد بشود ولیکن احوط ترک این است پس اگر قبل از اداء قرائت بنیت انفراد بکند لازم است که قرائت بکند واحوط این است که در اثناء قرائت بنیت انفراد بکند اکتفا نکند با آنچه که امام خوانده است بلکه قرائت را از سر بگیرد هر چند ظاهر این است که میتواند اکتفا بکند با آنچه که امام خوانده است وبعد ما بقی را بخواند وهمچنین احوط این است که اگر بنیت انفراد بعد از تمام قرائت بکند با آن قرائت اکتفا نکند بلکه خودش نیز قرائت نماید **پنجم** آنست که جایز است که کسیکه بقصد انفراد داخل نماز شود ودر اثناء نماز عدول بکند باقتدا کردن وهمچنین جایز نیست عدول کردن از اقتدای امامی با امام دیگر مگر آنکه نماز امام اول تمام کرده باشد یا فاسد شده باشد بسبب

حدث

حدث ومانند آن که در اینصورت جایز است که یکی از مامومین که عادل باشد در تتمه اقتدا بکند واما اقتدا کردن بکسیکه از جملهٔ مامومین امام اول نبوده است باشد خواه امام باشد یا ماموم امام دیگر باشد یا منفرد باشد پس احوط ترک است **ششم** آنکه هرگاه بر ماموم لازم باشد نیم خیز شدن وترک آنرا بکند عمداً یا سهواً یا علماً یا جهلاً نماز باطل نمیشود واحوط اعاده کردن نماز است **هفتم** آنست که واجب است متابعت امام که در نظر ماموم عادل است در تکبیرة الاحرام ودر رکوع وسجود وسایر افعال با این طریق که در وقتیکه امام بجای آورده یکی از آنها را بعد از او ماموم بجای آورد زیرا که بعضی از علما گفته اند که اگر افعال هر دو یکزمان باشد از برای او ثواب جماعت نیست وهرگاه افعال ماموم پیش از افعال امام باشد نماز او باطل است واحوط این است که در اقوال از قبیل تشهد وسلام وذکر رکوع وسجود نیز متابعت بکند پس هرگاه ماموم سر را از سجود یا رکوع راست بکند بسبب آنکه فراموش کند که اقتدا میکند یا گمان بکند که امام سر را راست کرده است باید برگردد واگر برنگردد ظاهراً نماز او باطل است وهرگاه ماموم رکوع کند بگمان اینکه امام رکوع کرده است ومعلوم شود که امام رکوع نکرده است سر راست میکند وبا امام برکوع میرود وهمچنین اگر فراموش بکند وپیش از امام برکوع برود باید برگردد وبا امام برکوع برود ولیکن احوط در

این صورت این است که نماز را اعاده بکند و همچنین هرگاه پیشی از امام بسجود رود
بسبب فراموشی کرده یا بگمان اینکه امام بسجود رفته است برمیگردد و بعد از این
با امام سجده میکند و هرگاه یکی از این عملها را عمداً بکند واحوط این است که متابعت
امام بکند و بعد نماز را اعاده بکند هشتم آنکه هرگاه کسی فرادی نماز بکند و بعد از
کسی دیگر بهم رسد که با او نماز جماعت بتواند بکند مستحب است که نماز را اعاده
بکند نهم آنکه هرگاه ماموم از قرائت فارغ بشود پیش از امام حمد میکند خدا
وند عالم را تا اینکه امام فارغ شود دهم آنکه هرگاه ماموم بعد از اتمام نماز علم بهم
رساند که امام فاسق است یا کافر است یا محدث است یا اینکه نماز او باطل است
بسبب اخلال بنیت یا مانند آن واجب نیست اعاده کردن نماز بر ماموم علی الاظهر
و الاشهر و اگر در اثنای نماز علم بهم رساند بیکی از این احوال قصد انفراد میکند
علی الاصح یازدهم آنکه هرگاه در مسجد جمعی نماز جماعت کرده باشند و متفرق نشده
باشند و مشغول بتعقیب باشند و جمعی دیگر بخواهند که بعد از ایشان نماز جماعت
کنند در آن مسجد و یا اینکه منفرد خواسته باشد که نماز کند احوط بلکه اقوی این است
که در صورت علم بعدالت امام ترک اذان و اقامه کند والله العالم بالاحکام فصل پنجم
در بیان نمازهای سنتی است که در هر زمان حتی از شب یا روز مستحب است و در این
فصل چند مطلب است مطلب اول در بیان نافلهٔ ظهر است بدانکه مشهور و اقوی این
است

است که نافلهٔ ظهر هشت رکعت است و بهتر این است که در رکعت اول تکبیرات هفت گانه
را با دعاهای او بجا آورد و بعد از این اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید
و بعد از حمد در رکعت اول قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها
الکافرون و نماز را سلام بدهد و تکبیرات ستهٔ گانه را بگوید و تسبیح حضرت فاطمه
زهرا را بجا آورد و بعد از این دعائیکه وارد شده است بخواند و ما بقی را نیز
بهمین طریق بخواند و هر دو رکعت را بیک سلام بجا آورد مگر آنکه تکبیرات هفت
گانه را در این رکعتها نخواند و لیکن شرط نیست خواندن این دعاها بلکه ظاهر این
است که سورهٔ معینه نیز ضرور نیست بلکه بدون آن نیز صحیح است و وقت این
نافله از اول ظهر است تا زمانیکه سایه شاخص زیاد شود بعد از کم شدن بقدر
دو سبع شاخص یعنی دو هفت یک آن بشود مطلب دویم در بیان نافلهٔ عصر است
بدانکه اقوی و اشهر این است که نافلهٔ عصر نیز هشت رکعت است و لیکن ظاهر
این است که میتواند اکتفا بکند بشش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت و در این
رکعتها سورهٔ خاصه وارد نشده است و تکبیرات هفت گانه نیز وارد نشده است
هر چند دعا وارد شده است که در کتب ادعیه چون مفتاح الفلاح و غیر آن مذ
کور است و وقت این نافله بعد از نماز ظهر است تا زمانی که سایهٔ شاخص بقدر
چهار سبع آن باشد مطلب سیم در بیان نافلهٔ نماز مغرب است بدانکه اظهر و اشهر

این است که نافلهٔ نماز مغرب چهار رکعت است ولیکن جایز است که اکتفا بکند بدو رکعت
و بهتر این است که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد را سه مرتبه بخوانند
یا اینکه سوره قل یا ایها الکافرون را و در رکعت دوم بعد از حمد سورهٔ انا انزلناه
را بخوانند و نیز بهتر این است که میان نماز شام و خفتن نافلهٔ آن خصوصاً در رکعت
اول حرف نزنند و وقت ابتدا از مغرب است بعد از شام تا زمانی که سرخی مغرب
زایل بشود **مطلب چهارم** در بیان نافلهٔ نماز خفتن است و آن دو رکعت است که آن را
وتیره میگویند و بهتر آن است که آن نشسته بجا آورد و تکبیرات هفتگانه با دعا
های آن بجا آورند و در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ ملک یا واقعه را بخوانند
و در رکعت دوم سورهٔ قل هو الله احد را بخوانند و بعد از نماز دعا بکند بهر چیز که
بخواهد و وقت این دو رکعت بعد از نماز خفتن است تا زمانی که او اداست

فصل در بیان حکم نماز شب است با نافلهٔ صبح بدانکه فضیلت نماز شب
بسیار است و مانند این از مستحبات کم است و اصل نماز شب هشت رکعت است
و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت نماز نافلهٔ
صبح که مجموع اینها سیزده رکعت میباشند و زمان ابتدا بعد از نصف شب است
تا صبح و هر چند نزدیک تر بصبح باشد افضل میباشد و بهتر این است که بعد از
از بیدار شدن از برای نماز شب مسواک بکند و وضو یا غسل بجا آورد و دعائی

در بیان نماز شب

که

که روایت بخوانند و بعد از این شروع کند در نماز شب و اولی این است در رکعت اول
تکبیرات هفتگانه با دعاهای آن بجا آورد و در رکعت اول یا در هر دو رکعت بعد از حمد
قل هو الله احد را سی مرتبه بخوانند یا اینکه در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد را
بخوانند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون را هر چند اگر بخواهد در هر یک قل هو الله
احد را بخوانند نیز کافی است بلکه بدون سوره خصوصاً در صورت تنگی وقت نیز
صحیح است و مستحب است که بعد از قرائت در رکعت دوم قنوت بخوانند خصوصاً
دعاهائیکه وارد شده است و همچنین دعا خواندن در میان هر دو رکعت و تسبیح
جناب فاطمهٔ زهرا را بجای آوردن و سجدهٔ شکر کردن خصوصاً دعاهائیکه وارد
شده است و مستحب است که بعد از دو رکعت اول چهار رکعت دیگر را بطریق
نماز جعفر طیار بجا آورد و از آن احتساب کند و طریق آن این است که در رکعت
اول بعد از حمد اذا زلزلت الارض بخوانند و در رکعت دوم والعادیات و
در رکعت سیم اذا جاء و در رکعت چهارم قل هو الله احد را بخوانند و بعد از
این دو رکعت باقی را بجا آورد و در رکعت اول آن بعد از حمد سوره تبارک
الذی بیده الملک را بخوانند و در رکعت دوم هل اتی را و بعد از این دو رکعت
شفع را بجا آورد در هر رکعت بعد از حمد قل هو الله را سه مرتبه بخوانند یا
اینکه در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی بخوانند و در رکعت دوم قل یا ایها

الکافرون را بااینکه در رکعت اوّل قل اعوذ برب الفلق بخواند و در رکعت ثانی
قل اعوذ برب الناس بهتر است و در این نماز قنوت مستحب است علی الاصح و
بعد از سلام دعائی که وارد شده بخواند و بعد از نماز وتر را بجا آورد و تکبیرات
هفت گانه را با دعای آنها بجا آورد و بعد از حمد سه مرتبه قل هو الله احد را
بخواند و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس هر یک را یک مرتبه بخواند
و بعد از این قنوت بخواند و بعد دست چپ را و بدست راست شماره کند و
هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله و اتوب الیه و دعا بکند برادران مؤمن را
که اقلا چهل نفر باشند و سیصد مرتبه العفو بگوید و بعد از آن بگوید رب
اغفر لی وارحمنی وتب علیّ انک انت التواب الرحیم و بعد از این هر دعا که
خواهد از برای دین یا دنیا بکند و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا را بجا آورد
و دعائیکه مشهور است بلاه آنکاه حزین بخواند بعد از این نافله صبح را بجا آورد
و در رکعت اوّل بعد از حمد قل یا ایها الکافرون را بخواند و در رکعت دوم
قل هو الله احد بهتر است و بعد از سلام مستحب است که به پهلوی راست رو
بقبله بخوابد و دست راست را در زیر روی راست بگذارد و دعاهائیکه
وارد شده است خصوصا دعای صحیفهٔ کامله را بخواند و هرگاه نماز شفع و وتر را
با نافله صبح را میان فجر کاذب و صادق بجا آورد بهتر است و هرگاه وقت تنگ
باشد

باشد جایز نیست که اکتفا کنند بنماز وتر و دو رکعت نافله صبح و باید دانست کیفیت
تکبیرات هفت گانه را و دعاهای آن این که سه مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از
این اینها را بخواند اللّهم انت الملک الحقّ لا اله الّا انت سبحانک انّی
ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انّه لا یغفر الذنوب الّا انت و بعد از این
دو مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از این بگوید لبّیک و سعدیک والخیر فی
یدیک والشرّ لیس الیک والمهدیّ من هدیت لا ملجأ و لا منجی الّا الیک
سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک ربّنا و ربّ البیت و
بعد از این یک مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از این اینها را بخواند یا محسن قد
اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء و انت المحسن و انا
المسیء فبحقّ محمّد و آل محمّد تجاوز عن قبیح ما تعلم منّی یا ذا الجلال و الا
کرام و بعد از این نیت نماز کند و بقصد تکبیرة الاحرام بگوید الله اکبر و بعد
اینها را بخواند وجّهت وجهی للّذی فطر السموات والارض عالم الغیب و
الشهادة حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین انّ صلوتی و نسکی و محیای
و مماتی لله ربّ العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین
و بعد از این میگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و شروع میکند در
خواندن حمد و سوره و نماز را بهر وجهیکه مقرر است در شریعت تمام میکند

در باب واجبات روزه

و متعقباتی که وارد شده بخواند والله العالم بالاحکام **باب پنجم** در واجبات روزه
است بدانکه ماه رمضان ماهی است که در بارهٔ او وارد شده است که هر کس
واجبی از واجبات خدا را در ماه خدا که رمضان است بجا آورده مثل کسی است
که هفتاد واجب از واجبات خدا را در ماه دیگر بجا آورده و باید دانست که
واجب است روزه را نیت کردن در شب اگر که فراموش بکند در هر وقتیکه
باشد ولیکن نیت در اول کافی نیست و اگر فراموش کند نیت را در شب جایز
است که در روز نیت کند تا وقت ظهر و اگر عمداً در شب نیت نکند احتیاط
این است که در روز نیت کند و آن روزه را بجا آورد و بعد از این قضای آن
را بجا آورد و ایضاً باید دانست که واجب است بر روزه دار که از اول صبح تا شام
خود را باز دارد از دوازده چیز علی الاقوی و دو چیز دیگر علی الاحتیاط و چند
چیز دیگر علی سبیل الاولویة اما دوازده چیز **اول** اکل است یعنی خوردن و
چیزهائیکه خوردنی است خواه عادی باشد چون نان و خواه نباشد چون چوب
و خاک **دویم** شرب است یعنی آشامیدن چیزهائیکه روانند خواه عادی باشند
چون آب و سرکه و مانند اینها و خواه نباشد چون آب و علف و مانند آن
سیم جماع کردن است با زن خواه حلال باشد و خواه حرام و در حکم جماع است لواط
چهارم استمناء است و آن عبارت است از بیرون آوردن منی خواه بجماع کردن
باشد و خواه بملاعبه و ملامسه و بوسه و معانقه و مانند اینها باشد و اصح
این

این است که هرگاه با زن بازی کردن از او منی بیرون بیاید و قصد انزال نیز و عادت
او نیز نبوده باشد که بسبب بازی کردن منی بیرون بیاید نیز قضا و کفاره لازم است
و هرگاه کسی در روز ماه رمضان محتلم شود و استبرا بکند که باقی مانده منی از او بیرون
بیاید قضا و کفاره ندارد و لیکن هرگاه قضا نماید شاید احوط و اولی بوده باشد
پنجم باقی ماندن بر جنابت است تا صبح با علم و تذکر یعنی فراموشی و با قدرت
و اختیار پس واجب است که پیش از صبح غسل کند بنیت وجوب هر چند در اول
شب باشد و هر چند در ذمهٔ آن نماز نیز نباشد و در حکم جنابت است حیض
و نفاس و استحاضه که باعث غسل باشد چون کثیره و متوسطه و همچنین واجب است
ترک خواب کردن با جنابت تا طلوع صبح و با علم و اختیار مگر خواب اول که در صورتی
که عزم داشته باشد که غسل بکند و غیر خواب اول در صورتیکه عزم غسل داشته
باشد **ششم** رسانیدن غبار غلیظ است بحلق **هفتم** رسانیدن دود غلیظ است
بحلق **هشتم** رسانیدن بخار غلیظ است بحلق **نهم** فرو رفتن در آب است بتمام بدن
بلکه احوط اینست که سر را در آب فرو نبرد در صورتیکه سایر بدن بیرون آب باشد
دهم کذب بر خدا و رسول خدا و ائمهٔ هدی است **یازدهم** حقنه کردن است بچیزیکه
روان باشد چنانکه در امثال این بلاد حین الامالة دستور است و احوط این است
که حقنه بجامد که آن اشیاف میگویند نیز نکند در حال اختیار **دوازدهم** عمداً قی کردن است

باختیار و هرگاه قی شود سر بابلا بی جز ندارد و اما آن دو چیز که احتیاط باید
ترک کرد پس فرو بردن بلغم خصوصاً اگر از دماغ و مغز سر باشد دویم خون بیخ
دندان و مانند آن است هرچند در حرام بودن آن خلاف و اشکال نیست و اما
آن چیزی که اولی ترک آن است پس اول بوسه دادن زنان و دست کشیدن ایشان و
بازی کردن با ایشان است در صورتیکه مظنهٔ بیرون آمدن منی نداشته باشد دویم سرمه
کشیدن است سیم سرمه که در آن مشک یا چیز صاحب طعم باشد چهارم فصد کردن
است که باعث شود آمدن خونی را که باعث ضعف بشود پنجم داخل شدن بحمام که
که سبب ضعف بشود ششم بوییدن ریاحین و علفهای خوشبو است خصوصاً نرگس
هفتم تر کردن جامه و لباسی است که از او بپوشند هشتم نشستن زنان است در میان
آب نهم حقنه کردن است بجامد و غیر روان و باید دانست که هرگاه کسی در ماه
رمضان روزه را افطار کند و قضای آن را نخواهد بجای آورد پس اگر وقت قضا
وسعت داشته باشد و تنگ نباشد جایز است که پیش از ظهر روزه را افطار
کند و اولی ترک آن است و اگر بعد از ظهر افطار کند پس عاصی خواهد بود و بعضی
کفاره لازم دانسته‌اند که ده مسکین را طعام بدهد هر یک بقدر چهار یک یا چیزی که
باشد بدهد و احوط این است که شصت مسکین را طعام بدهد و اینهم باید دانست که
هرگاه کسی بیمار شود و روزه را افطار کند و دیگر بیماری او باقی بماند تا سال
دیگر

دیگر قضا لازم نیست ولکن از برای هر روز یک مد طعام بمسکین بدهد و احوط این است
که هرگاه در سال دیگر قدرت بهم رساند قضا بجا آورد و چنانچه در صورت ترک قضا
باختیار در سال دیگر باید قضا بکند و اینهم باید دانست که هرگاه کسی روزه را بدون عذر شرعی
افطار کند لازم است که کفاره بدهد و کفاره رمضان در اینجا مخیر است میان اینکه یک بنده آزاد
کند یا شصت روز متوالی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام بدهد که سیر بکند و اگر سبب
کفاره متعدد بشود در روزهای متعدد کفاره نیز متعدد میشود و احوط این است که در
یک روز اگر سببهای متعدد بعمل بیاید کفاره نیز متعدد بدهد و در روزه کفاره اگر در اثنای
پیش از گذشتن از نصف بسبب عذری مثل حیض و نفاس افطار کند بعد از رفع شدن
عذر باقی بجا آورد و الا باید از سر بگیرد و الله العالم بالاحکام باب چهارم در بیان مسائل
زکوة است بدانکه در این باب چند فصل است فصل اول در بیان کسی است که زکوة
دادن بر او واجب است بدانکه زکوة دادن واجب است بر کسیکه بالغ عاقل باشد و حر باشد
و مالک نصاب باشد و تمکن داشته باشد تصرف کردن در آن مال فصل دویم در بیان
مالهائیست که زکوة با آنها تعلق میگیرد بدانکه زکوة تعلق میگیرد در میان جمادات
بطلا و نقره و از نباتات بجو و گندم و خرما و مویز و از حیوانات بشتر و گاو که گاومیش
از جملهٔ آنهاست و گوسفند که شامل بز است فصل سیم در بیان نصاب این مالها است
بدانکه از برای طلا دو نصاب است اول آنستکه به بیست دینار برسد که هر دینار

که هر دیناری عبارت است از یک مثقال شرعی طلا که هیجده نخود است و مقدار زکوة
این نصاب نصف دینار است دوم چهار دینار است که بعد از بیست دینار باشد و مقدار
این نصاب عشر دینار میباشد یعنی دو یک مثقال شرعی است و هم چنین در هر چهار مثقال
که زاید بر اینها باشد عشر دینار است تا اینکه بچهل مثقال شرعی برسد که در این صورت
باید که یک مثقال زکوة بدهد و بدین منوال است هر قدر که زیاد بشود و نیز باید دانست
که از برای نقره دو نصاب است نصاب اول دویست درهم است که صد و پنجاه مثقال است
که بحساب ریالی دو مثقال پنجاه و دو ریال نیم است و نصاب این مقدار پنج درهم است که دو مثقال
نیم صیرفی است و سه نخود باشد نصاب دوم چهل درهم است که بیست یک مثقال صیرفی است که — ریالی مزبور ده ریال نیم است تخمیناً
بحساب ریال مزبور ده ریال نیم است که بعد از پنجاه و دو ریال نیم حاصل بشود و زکوة آن
یک درهم و زکوة این مقدار یکدرهم است علاوه بر پنج درم که از برای مقدار اول است
و درهم دوازده نخود و نیم یک عشر نخود است که از ربع ریال مزبور صیرفی چیزی کمتر است
و هم چنین در بیست یک مثقال شرعی که علاوه بر اینها حاصل بشود یکدرهم است تا اینکه
بدویست و ده مثقال شرعی برسد و در این صورت باید پنج مثقال شرعی و شش نخود زکوة
بدهد و بدین نهج است سایر مراتب و مقدار را باید دانست که شرط است در واجب شدن
زکوة در طلا و نقره علاوه بر سایر شرطها که در جمیع تکالیف ضرور است اینکه مسکوک
باشند بسکه که بآن معامله میشود و مثل شمش نباشد و باید که سال بر آن بگذرد که

دربارهٔ

بگیرد بدون معامله باقی بماند و اما نصاب غلات از جو و گندم و خرما و مویز پس این
است که بمقدار دویست هشتاد هشت من تبریز بسنگ هفت عباسی الا چهل و
پنج مثقال صیرفی برسند و در اینصورت لازم است عشر آن را یعنی ده یک را زکوة
بدهند اگر بآب دست از قبیل چرخ آب نداده باشند والا نصف عشر باید زکوة
داده شود و باید دانست که زمان تعلق گرفتن وجوب زکوة زمانی است که گندم
را گندم بنامند و جو را جو و مویز را مویز و خرما را خرما علی الاقوی و زمان دادن
زکوة زمانی است آنها را جمع نمایند و صاف کنند و شرط واجب شدن زکوة در
غلات آنست که غله مملوک باشد بسبب زراعت کردن یا خریدن و مانند آن که باعث
مالکیت بشود پیش از زمان وجوب که مذکور شد نه بعد از زمان وجوب و اینکه
حق سلطان خارج شود در سایر اخراجات از قبیل اجرت فلاح و مانند آنرا از
نصاب حساب کند و اخراج کند و از ما بقی زکوة بدهد اگر چه یکمن یا کمتر باقی — یا بیشتر
بماند و اخراجات سالیانه خود را و عیال خود را نباید بیرون بکند بلکه هر گاه
صاحب مال فقیر باشد باید زکوة را بدهد و میتواند هم زکوة بگیرد و اما نصاب
حیوانات پس شتر آنکه از بواخت دوازده نصاب است آنستکه پنج نفر باشند
در این صورت یک گوسفند بدهند که لا اقل از یک سال باشد و اگر بسن داخل
سال گشته احتیاط دایم آنستکه ده نفر باشند در این صورت باید دو گوسفند

بدهند نصاب سیم آنستکه پانزده نفر باشند ودر اینصورت باید سه گوسفند بدهند
نصاب چهارم آنستکه بیست نفر باشند ودر اینصورت باید چهار گوسفند بدهند نصاب پنجم
آنست که بیست وپنج نفر باشند در اینصورت باید پنج گوسفند بدهند اما شتر خواه
نر باشد وخواه ماده یا اینکه بعضی نر باشند وبعضی ماده نصاب ششم آن استکه بیست
وشش نفر باشند در این صورت باید یک بچه شتر ماده یکساله یا در دوم بدهند
واگر ماده نداشته باشند باید بچه شتر نر دوساله یا در سیم بدهند نصاب هفتم آن است
که سی وشش نفر باشند در اینصورت یک شتر ماده دوساله یا در سیم بدهند نصاب هشتم
آن استکه چهل وشش نفر باشند وزکوة اینها یک شتر یا در چهار است
نصاب نهم آن است که شصت ویکنفر باشند وزکوة اینها یک شتر چهار ساله یا در پنج
است نصاب دهم هفتاد وشش باشند در این صورت دو بچه شتر ماده دوساله یا در
سیم بدهند نصاب یازدهم آن است که نود ویکنفر باشند وزکوة اینها دو بچه شتر ماده
سه ساله یا در چهار است نصاب دوازدهم آنستکه صد وبیست ویکنفر باشند در اینصورت از
برای هر پنجاه نفر یک شتر ماده سه ساله یا در چهار بدهند واز هر یک چهل نفر
یک بچه شتر ماده دوساله یا در سیم بدهند وبهمین منوال است سایر مراتب
واما نصاب گاو پس دو نوع است اول آنکه سی راس باشند که بر ایشان سال
گذشته باشد ودر اینصورت باید یک گوساله یکساله یا در دوم بدهند خواه

نر باشد

نر باشد خواه ماده دوم آن استکه چهل راس باشند در اینصورت یک گوساله
دوساله یا در سیم بدهند وبدین منوال است آنچه زیاد بشود پس از برای
دو سی دو گوساله سه ساله بوده باشد بدهند ودو چهل دو گوساله ویک سی ویک چهل — مثلا بوده بدهد
یک گوساله یکساله یا در دوم بدهند ویک گوساله دوساله یا در سیم بدهند بشرط
اینکه این گاو وگوسفندها خودچر باشند وصادق نیاید که دستی علف بایشان
بدهند وکارکن وبارکش وعوامل نباشند واما نصاب گوسفند پس پنج است
اول آنکه چهل راس باشند که زکوة اینها یک گوسفند است دوم آنستکه صد وبیست
ویک راس باشند که دو گوسفند زکوة اینها است سیم آنستکه دویست ویک
راس باشند که سه گوسفند زکوة اینها است چهارم آنستکه سیصد ویک راس
باشند که زکوة اینها چهار راس گوسفند است پنجم آنستکه چهارصد راس باشند
وزکوة اینها هر صد راس یک راس است وهمچنین هر قدری که زیاد بشود
فصل چهارم در بیان مستحق زکوة است بدانکه مستحق زکوة کسی است که فقیر
شرعی امامی باشد که قوت سالیانه خود وعیال واجب النفقه خود را نداشته
باشد ویک کسب لایق بحال نتواند بعمل بیاورد هر چند روز بروز باشند
وواجب النفقه قادر ممتثل نداشته باشد ودیگر کسی است که مسکین
امامی باشد وقوت شبانه روز خود را نداشته باشد ونتواند تحصیل نماید

بکسب لایق بحال و کفیل نیز نداشته باشد و دیگر کسانی هستند که جمع آوری زکوٰة
مینمایند و دیگر کسانی هستند که باید ایشانرا بجهاد میل داد و دیگر بندهائی هستند
که آقای ایشان ایشان را بسیار اذیت میکنند و مانند اینها و دیگر کسانی هستند
که در غیر معصیت قرض کرده و نمیتوانند ادا بکنند و دیگر راه خداست چون بنای
مسجد و دیگر ابن سبیل هستند والله العالم بالاحکام باب پنجم در بیان احکام
خمس است و در این باب نیز چند فصل است فصل اول در بیان چیزهائی است که خمس بآنها
تعلق میگیرد و آن چند امر است اول چیزهائی است که در حال جنگ جهاد از
مشرکین اخذ میشود بر وجه غلبه نه بر وجه سرقت و حیله اگر آن مالی از
مسلمان و کافر ذمی اخذ نکرده باشد دوم معدنهائی است که از برای آن اسم خاص
و قیمت خاصی است و اهل خبره آنرا معدن میگویند چون معدن طلا و نقره و زاج
و مانند آن اینها بعد از وضع اخراجات تحصیل آنها سیم گنج است که دفن شده باشد
در بلاد کفر یا بلاد اسلام در صورتیکه اثر اسلام بر آن نباشد و در ملک غیر هم نباشد
که محتمل باشد که مال او باشد نباشد چهارم چیزهائی است که از فرو رفتن
در دریا بیرون میآورند چون لؤلؤ و مرجان و مانند آن پنجم ارباح تجارات
و صناعات و اکتسابات است یعنی نفعی که از تجارات و سایر کسبها حاصل میشود
و از اخراجات متعارف سالیانه او و عیال او که واقع میشود زاید باشد بلکه

احوط اینست که مالیکه بهبه و ارث و تصدق و مانند اینها بانکس منتقل شده باشد
خمس آنها را نیز بدهد اگر علم نداشته باشد که مال او خمس آنها را نداده است و الا
اصل خمس لازم است و خمس دیگر دادن احوط است اگر ما سبق زاید بر اخراجات
سالیانه باشد و اظهر اینست که خمس ربح تجارت بعد از جمع آوری سال تعلق
میگیرد ششم زمینی است که مثل یهود و نصاری از مسلمان بخرند هفتم
هفتم مال حلالی است که مخلوط بشود با حرام بر وجهیکه هیچ یک از هم امتیاز
نداشته باشند از دیگری و قدر آنها هیچ یک معلوم نباشد و صاحب مال حرام
نیز معلوم نباشد فصل دوم در بیان کسانی است که جایز است با ایشان خمس
سهم دادن میدهند بدانکه نصف خمس مال امام است و نصف دیگر بفقیر شرعی از
سادات که از اولاد عبد المطلب میباشند چون حسنی و حسینی و موسوی و
امثال ایشان میباشند در صورتیکه از جانب پدر منسوب بعبد المطلب
میباشند و جایز است که این نصف را بهمه این سه طایفه داد و جایز است
که بیک طایفه بلکه بیک نفر از یک طایفه که زاید بر اخراجات سالیانه او نباشد
داد فصل سیم در بیان حکم مال امام است بدانکه واجب است که صاحب مال مال
امام را در زمان غیبت امام بمجتهد عادل برساند که او بسادات بر وجه
تتمه اخراجات برساند والله العالم بالاحکام باب ششم در بیان مسائل تجارت است

ودر این باب چند مطلب است   در بیان اقسام تجارت است ودر این باب چند
مطلب است   بدانکه تجارت بر سه قسم است   اول ناقل عین ومنفعت هر
دو باشد چون غالب اقسام بیع ومضاربه وسبق ورمایه وجعاله وقرض وهبه وصلح
ودر بعضی از صور   دوم ناقل عین تنها است چون بیع مالی که در اجاره غیر باشد
هر چند در آخر منفعت نیز منتقل خواهد شد   سوم ناقل منفعت تنها است چون
اجاره ومساقات ومزارعه وعمری ورقبی وسکنی وعاریت ووکالت ونکاح   فصل دوم
بدانکه بیع بر دو قسم است ۱ بیع ربوی که مشتمل است بر ربا وزیاده
که حرام یا غیر حرام است ۲ غیر ربوی واین نیز بر دو قسم است ۱ عقدی است
که مشتمل است بر عقد وصیغه وایجاب وقبول ۲ معاطات است که بمحض داد وستد است
وبدون صیغه است وبیع عقدی بر چهار قسم است ۱ نقدی است که ثمن ومثمن
هر دو بتعجیل است ۲ دیم نسیه است که مثمن حاضر است ولزوم دادن وبها دادن موخر
است بسوی زمان معلوم ۳ سلف است که عکس این است ۴ کالی بکالی است
که زمان هر دو موخر است واین باطل است وبیع نقدی بر چهار قسم است ۱ کلی
بکلی که هر دو معلوم میباشند بوصف ولیکن فرد خاص غیبا شند ۲ جزئی
بجزئی است واین در صورتی است که ثمن ومثمن هر دو چیز مشخص وجزئی
باشند خواه هر دو حاضر باشند وبایع بگوید بعتک هذا بهذا یا بعت منک

ومشتری

ومشتری بگوید قبلت البیع لنفسی وبا اینکه هر دو غایب باشند ولیکن معهود
میان مشتری وبایع باشند وبایع بگوید بعتک یا بعت منک المتاع المعلوم
بما علم الشیء المعلوم یا بما علم المعلوم یا بما علم یا اینکه عکس باشد وبایع بگوید
بعتک یا بعت منک المتاع المعلوم بهذا ومشتری در جمیع این صور میگوید قبلت
البیع لنفسی هکذا واگر در این صورتها خواستند صیغه وکیل بایع ومشتری باشند دیگر
وکالت میکنند وبایع بگوید وکالة عن موکلی بعتک بعت موکلک یا من مو
کلک هذا بهذا یا مانند اینها از صور مذکوره ومشتری میگوید قبلت البیع
لموکلی هکذا   بیع کلی بجزئی است واین در صورتی است که مثمن خصوص چیز
خاص نباشد ومعلوم بوصف کلی ومانند آن باشد وثمن چیز خاص حاضر یا غایب
معهود باشد وبایع میگوید بعتک ما علم بهذا یا بالشیء المعلوم یا بما علم
ومشتری میگوید که قبلت البیع لنفسی ۴ بیع جزئی بکلی است واین در
صورتی است که مبیع ومثمن جزئی وچیز خاص ومشخص باشند وخواه نه
معلوم وثمن وبها آن چیز خاص نباشد ومعلوم بوصف کلی ومانند آن باشد
وبایع میگوید بعتک یا بعت منک هذا بالمبلغ المعلوم یا بما علم ومشتری میگوید
قبلت البیع لنفسی هکذا   بدانکه بیع منقسم میشود بقسمت دیگر بچهار
قسم ۱ مرابحه است وآن بیعی است که بایع خبر دهد بسرمایه وزیاده از آن بگیرد

۲ تولیه است و آن بیعی است که بایع خبر بدهد به سرمایه و بهمان قدر هم بفروشد
۳ مواضعه است و آن بیعی است که بایع خبر بدهد به سرمایه و کمتر بفروشد
۴ مساومه است و آن بیعی است که بایع ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهترین
اقسام است از راهی   باید دانست که بیع منقسم میشود بقسمت دیگر بسوی
اقسام پنج گانه ۱ تجارت واجبه است و آن تجارتی است که از برای حفظ خود و
عیال بجا آورد و بغیر از تجارت حفظ آن ممکن نشود ۲ تجارت مستحب است و آن
تجارتی است که مقصود از آن وسعت دادن بر عیال است و احسان بفقرا و بنای
خیر باشد ۳ تجارت مباح است و آن تجارتی است که مقصود از آن زیاد کردن
مال باشد و مایه که از آن داشته باشد و قصدهای غیر از زیاد کردن مال نداشته
باشد ۴ تجارت مکروهه است و آن تجارتی است که منع شده نهی تنزیهی چون
صرافی کردن و کفن فروختن و غله فروشی کردن و حجامت کردن با شرط اجرت
و بنده فروختن و قصابی کردن و شعربافی کردن و قابله شدن با شرط اجرت
و زرگری کردن و اجرت جهانیدن حیوان نر بر حیوان ماده و کسب اطفال
و کسب کسانیکه اجتناب از حرام در اموال نمیکنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت
کردن در دریا و اجرت کشیدن خصیه حیوانات و معامله کردن با سفله و کسانیکه
پست طبیعت باشند بحیثیتی که باک نداشته باشند بانچه در حق ایشان میگویند یا اینکه

درحق

در حق دیگران میگویند و با کسانیکه عیب ناید در دین میباشند از قبیل خوره و پیسی
و مانند اینها و با طایفه اکراد و اهل ذمه چون یهود و نصاری ۵ تجارت حرام است
و این چند نوع است ۱ مبایعه چیزهائیکه نجس العین باشند چون بول
و غایط و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند اما بول و غایط آن حیوانات که
حلال گوشت باشند غیر بول شتر از برای استشفا پس در آن خلاف است و اقوی
که خرید و فروختن همه جایز است ولیکن احوط آنست که بعنوان معوضه با مثل
آن از قبیل مصالحه منتقل سازند و همچنین حرام است مبایعه سایر نجاسات
میته چون شراب و خون و سگ و خوک مگر سگ شکاری که تعلیم داده شده
باشد و در سگی که پاسبان حیوانات و بوستان و خانه باشد خلاف است احوط
آنست که اجتناب کنند و همچنین حرام است مبایعه چیزهائیکه متنجس شده
باشند بملاقات نجاسات و قابل پاک شدن نباشند چون دوشاب نجس و مانند
آن سرکه و روغن نجس که نجاست آن عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنبه مردار و
مانند آن زیرا که مبایعه آن مشکل است اما روغنیکه نجاست آن عارضی باشد
پس جایز است فروختن با اعلام کردن به نجاست آن از برای روشنی و احوط آن
که از برای روشن کردن در تحت آسمان و غیر سقف مبایعه نمایند ۲ مبایعه
الات حرام است چون طبل و نی و ضرب و نرد و شطرنج و بت و مانند اینها

دوم حکم اینها است خانه اجاره دادن یا مال یا بارکش را از برای چیزهائیکه حرام است
از قبیل شراب و سوار شدن ظالم در ظلم و مانند اینها و همچنین سایعه چیزهایست که اعانت
کند بر معصیت از قبیل فروختن شمشیر و نیزه و مانند اینها باهل دشمنان دین در حال
جنگ — سایعه چیزهائیکه در آن هیچ نفع نباشد یا نفع معتدبه نباشد چون خرس
و موش و عقرب و مانند اینها که هیچ نفع نمیباشد — عمل کردن است که نهی از شارع
در خصوص آن وارد شده باشد چون عمل کردن صورتیکه جسم دارد و صاحب روح
باشد احوط این است که از مطلق مثال و صورت اجتناب کنند و همچنین است قمار
بازی کردن بنرد یا شطرنج و یا انگشتر بازی کردن و با گردو بازی کردن و با تخم مرغ
بازی کردن و مانند اینها و همچنین است غنا کردن و آن عبارت است از خواندن بصوتیکه
مشتمل باشد بر رسته کردن و طرب و لذت در آن باشد یا اینکه در نزد اهل عرف آنرا
غنا بدانند بلکه هرگاه آنصدا را کسی بشنود بگوید که سرود و خوانندگی میکنند
هرچند مشتمل بطرب نباشد و ظاهر این است که فرق نباشد میان غناء در اشعار
و غناء در قرآن و مراثی و مانند اینها و جوانان بل غناء زن مغنیه در عروسی از
برای زنان از مجلسیکه خالی از مردان باشد با آلات لهو نباشد و مشتمل بر باطل
نباشد استثنا کرده اند و احوط این است که از مطلق صدای خوش آوردن در خواندن
شعر بلکه نظم اجتناب کنند و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای نوحه
گری

گری کردن بنوحه باطل یا اینکه وصف کند نوحه کننده میت را بوصفیکه در او موجود
نباشد و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین یا بنظم
ذکر کند عیبهای ایشان را در شعر و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای غیبت
کردن مؤمنین یا اینکه عقب سر ایشان اعلام نماید بچیزیکه در او موجود
باشد و او را اظهار کردن آن ناخوش آید و همچنین دروغ بستن و سخن چینی
کردن و دشنام دادن و ملامت کردن کسیکه مستحق ملامت است یا عکس این
و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن سحر که
تعریف کرده شده بکلامی یا کتابی که باعث حادث شود ضرری در بدن یا عقل مسحور
شود و ملحق کرده اند باین بستن مرد را که بحلال خود مقاربت نتواند بکند
و همچنین تسخیر ملائکه و جن و مانند اینها از اعمال محرمه — اجرت گرفتن
از برای چیزیکه واجب است بجا آوردن آن بر انسان بالذات خواه واجب عینی
باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفائی باشد چون غسل دادن اموات
و کفن کردن ایشان و دفن کردن ایشان و همچنین شهادت دادن یا اینکه شاهد
در آن و مانند اینها از واجبات شرعیه نه توصلیه از قبیل بسیاری از صناعات
که نظام امر معاش بسته است باینها — باید دانست که بیع منقسم میشود بدو قسم
بیع جزمی قطعی مطلق که در آن بیع هیچ شرط ذکر کرده نمیشود چون غالب

اخور کرایه مسریان خدم بسلاح مست باشد

از اقسام بیع ° بیع شرطی و این قسم گاهی بر وجه معاطات میشود وگاهی بر وجه
عقد قسم دویم گاهی شرط آن مذکور در ضمن عقد میشود وگاهی پیش از عقد یا
بعد از عقد و قسم دویم اول گاهی متعلق بشرط میشود مثل مگر خواینکه بایع میگوید
فروختم اگر بیاید یا بشرط اینکه تو فلان کار بکنی و مانند اینها از بیع بشرط وگاهی
با شرط میباشد خواه شرط خیار فسخ در زمان مخصوص و شرط مخصوص باشد چنانچه
متعارفست در مبایعات شرطیه یا خیاریه یا شرط دیگر باشد که خلاف شرع
باشد و بیع قطعی بیعت و بیع شرطی معاطاتی محل اشکال است بلکه ظاهر
این است که فاسد است و بیع شرطی با عقد غیر مذکور در ضمن عقد نیز چنین است
هر چند دور نیست که بیع صحیح باشد و شرطش لازم باشد و بیع شرط ظاهراً
فاسد است با شرط مذکور در ضمن عقد بر وجهی که در آخر گفته شد صحیح است و بیع

در بیان شرطهای بیع و خریدن و فروختن است بدانکه در بیع کردن
و خریدن و فروختن چند شرط است ° اینکه بایع فروشنده و مشتری هر دو بالغ
باشند و معامله اطفال صحیح نیست هر چند ده ساله شده باشند بلی هرگاه اطفال
بمنزله آلت باشند از برای فروشنده آن کسی که میخرد به شرط صحت مبایعه
در ایشان موجود باشد و این بقرینه و مانند آن و معلوم باشد ظاهراً این
نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مالی که بایع است میباشد و صحیح میباشد

چنانچه

چنانچه متعارفست و سید استاد قدس سره نیز تصریح باین مطلب نیز نموده اند
و بهتر این است صاحب مال بعضی از اهل تجارت را که معامله با ایشان میکند
وکیل میکند با اینطریق که هر وقت که طفل من مثلا بیاید از برای خریدن فلان
چیز تو وکیل میباشی که از جانب من قبول مبایعه بکنی هر وقتیکه از جانب خود
بنای مبایعه و فروختن داشته باشی ° اینکه بایع و مشتری عاقل باشند
که در شان بیع و خریدن بکنند ° اینکه بایع و مشتری رشید باشند یعنی
درک نفع و ضرر بکنند در امور یکه لایق بحال ایشان است ° اینکه بایع
و مشتری مختار با قصد شعور باشند و شایبه اکراه و اجبار و غفلت بر وجه
غلط یا خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق چون اکراه حاکم شرع بر
فروختن کسی را که احتکار بکند یعنی غله را حبس کند و نفروشد بطمع
گران شدن و مردمان محتاج باشند بلی هرگاه انکسی را که او را جبر میکنند بعد
از مبایعه اجازه بکند بنابر آن چیزیکه از ظاهر علما حکایة شده است
آن مبایعه صحیح است و احوط اعاده صیغه است ° آنستکه بایع و مشتری
هر یک مالک مال باشند که خرید و فروخت میکنند یا در حکم مالک مال باشند چون
پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین و غایبین
و مانند اینها است یا وکیل یکی از اینها از مالک و حکم مالک پس هرگاه شخصی

مال غیر را بدون اذن او و بدون ولایت شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی
شرعی و بدون ملاحظه در صورتیکه حسبة الله راجح داشته باشد بفروشد یا
اینکه از برای غیر چیزی بخرد بر این وجه بخرد آن معامله لزوم بهم نمیرساند هرچند
از جانب مالک بفروشد و اگر از جانب خود بفروشد نیز صحیح نیست علی الاصح
و اگر از جانب فضولی بفروشد پس در صحیح بودن آن بیع که بعنوان فضولی
واقع شده و عدم صحت آن خلاف است و مشهور میان متاخرین اینستکه بیع
فضولی صحیح است و موقوف است بر اجازه مالک پس اگر مالک اجازه کرد لازم
[illegible]
خواهد شد و الا منفسخ میشود و محکی از شیخ طوسی و امثال او این است که
بیع فضولی فاسد است و ادعای اجماع نیز محکی است از شیخ و ابن زهره و این احوط
است هرچند قول اول بحسب ظاهر اقوی است و بنا بر این قول ظاهر این استکه اجازه
مالک از صحیح بودن عقد نه اینکه باعث انتقال ملک بوده باشد پس منافعیکه
بعد از عقد و پیش از اجازه حاصل شود مال مشتری است ولیکن احتیاط
اولی است ° آنست که مبیع و ثمن آن معلوم باشد بوزن یا کیل یا شما
رشی یا مانند اینها که دفع جهالت کنند و بسبب آن بخورند در صورت امکان
و با تعدد وزن و با شد آن با معتبر آنها علی الاختلاف جایز است که بکوزن یا
کیله یا مانند آن اعتبار کنند و باقی بحساب آن اخذ کنند تا اینکه ثمین

وجز از

وجز از نشود و بهتر آنستکه در امثال اینصورت مصالحه کنند اگر از امثال این
ایجاب مسامحه کنند بلی هرگاه مثمن یا ثمن از جمله چیزهائی که مبایعه آنها بوزن
و مانند آن نباشد کافی است مشاهده یا ذکر وصفی که دفع جهالت و غرر
بکنند   این استکه جنس ثمن معین باشد و معوض بخواهش هر یک
با دیگری نباشد   آنستکه مالک هر یک از ثمن و مثمن قادر باشند بر آنها
یا ضمیمه آنها   در بیان بعضی از احکام تکلیفیه تجارت است پس در این مطلب
چند مسئله است   باید دانستکه حرام است مبایعه بلکه مطلق معاوضه حتی
صلح و نحو آن علی الظاهر مشتمل باشند بر ربا و مرویستکه یک درهم آن اعظم است
از هفتاد زنا که با محرم خود چون مادر و خواهر خود بکند و آن عبارت است
از زیادتی یکی از دو عوض که از یک جنس باشند یا موزون یا مکیل باشند
در زمان صاحب شریعت هرچند در امثال چنین نباشد و اگر حال آن در زمان
صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در همه زمان مبایعه کنند در جمیع بلاد
موزون یا مکیل باشند همین حکم دارند و اگر در بعضی بلاد موزون یا مکیل
باشند و در بعضی دیگر نباشند در آن بلدیکه موزون یا مکیل میباشند اخذ
زیاده ربا است و در آن بلاد دیگر خلاف است و احوط آن استکه در آن بلد
نیز بوجه معاوضه اخذ زیاده ننمایند و نیز باید دانستکه جو و گندم در ربا

از یک جنس میباشند و هم چنین گندم و آرد و نان و هریسه و امثال آنها و هم چنین
خرما و شیره و مثل آن و هم چنین انگور و دوشاب و مانند آن پس باید در صورت
مبایعه اخذ زیاده ننمایند بلکه نسیه مساوی اخذ ننمایند هرچند مثل معاوضه انگور
با مویز باشد بنابر قول بلی در معاوضه خرما با رطب خلاف است و منع اقوی
است چنانکه احوط اجتناب است از معاوضه مطلق تر و خشک مثل است یا وزنی
یا کیلی باشد چنانکه جمعی منع کرده اند چون گوشت و شیره و مثل آن و هم چنین
شیر و پنیر و مانند آن چون روغن بلی دو روغن گاو و مثلاً با روغن گوسفند مثلاً دو
جنس محسوب میشوند و هم چنین گوشت انسان و سایر چیزها که از حیوان
عمل میایند پس اینها تابع اصل خود میباشند مگر بز و گوسفند که یک جنس
محسوب میباشند و همچنین گاو و گاومیش و سایر اصناف نوع حیوان پس
هرگاه حاصل حیوانی را با گوشت آن معاوضه کنند یا با حاصل حیوان دیگر که
از جنس الحیوان نباشد یا گوشت آن چون گاو و گوسفند جایز است که زیادتی
در عوض اخذ نمایند هرچند نسیه آن مکروه است علی الاشهر الاقوی مثل
زیادتی در معاوضه غیر موزون و مکیل و معدود که بلا خلاف در آنها ربا
نیست چون قماش و حیوان و مانند آن که اخذ زیاده در آنها نقداً جایز است
بدون کراهت و در نسیه خلاف است و قول بجواز با کراهت اشهر و اقوی است

وایضاً

وایضاً باید دانست که متحقق شدن ربا در معدود است چون تخم مرغ و گردو و خلاف
است و اقوی عدم آن است و احوط اجتناب است از اخذ زیاده در معاوضه امثال
اینها سیما اگر یکی نسیه خواهد آمد و هم چنین در معاوضه حیوان بگوشت اخذ زیاده
ننمایند علی الاحوط خصوصاً اگر کشته باشد و ایضاً باید دانست که اشهر و اقوی آنست که
میان پدر و پسر و زن و شوهر و مملوک مختص و مالک او و مسلمان و کافر حربی ربا
نیست ولیکن کافر حربی نمیتوانند از مسلمان اخذ زیاده نمایند بلکه اصح این است که
جد از نواده زیاده نگیرد و همچنین عکس اینها و هم چنین میان دو شریک و مالک و مملوک
بلکه احوط این است که شوهر و زوجه منقطعه نیز اخذ زیاده ننمایند و هم چنین
مسلمانان از ذمی چون یهود و نصاری که جزیه میدهند نیز زیاده نگیرند علی الاحوط
خروجاً علی الخلاف العقوق واجب است اعاده ربا در صورتیکه در زمان معامله
عالم بوده باشد که ربا حرام است پس اگر در این صورت صاحب مال را شناسد باید
باو رد نماید و اگر در میان جمع محصوری باشد و تعیین آن را نداند با همه مصالحه
کند با حلیت اخذ کنند و اگر صاحب مال را نشناسد و قدر مال را نداند مثل مال
مجهول المالک با آن عمل کند باین طریقه که اگر آن مالک مجهول معلوم است که ظالم
است رد مظلمه دهد و اگر آن مال مال حلالی او بوده ولیکن بر ذمه او مظلمه
بوده باشد اولی آنست که حاکم شرع بعنوان تقاص از جانب فقرا او اخذ

اخذ و رد مظالم بدهد و اگر معلوم است که آن مال از مجهول المالک یا مظالم نیست یا مجهول
المال باشد تصدق بدهد و اگر قدر مال ربا و مال از هر دو مجهول بالمره باشد
خمس او را به سادات یا مجتهد عادل بدهد و اگر در زمان معامله حرام بودن را
ربا نمیدانست علی الظاهر توبه کردن کافی است   باید دانست که ممکن است
خلاص شدن از ربا در زمان معامله بچند طریق اول آنکه تغیر جنس بدهد مثل
اینکه ریال با اشرفی معاوضه نمایند پس از آن اشرفی را بدهند و ریال دیگر که
منظور بوده اخذ نمایند و یا اینکه جنس را به نقد معاوضه نمایند و پس از آن
آن نقد را بدهند و آن جنس دیگر که مقصود بود اخذ نمایند و لیکن باید معاوضه
واقعیه نمایند   آنکه عوض را معاوضه نمایند بر وجه قرار دادن بلا نیت به بیع یا
با مصالحه بجنس دیگر و پس از آن مثل را مصالحه یا فی الذمه نماید   آنکه یا آن
عوض ناقص یا هر دو در صورت اشتباه ناقص از غیر جنس او چیزی بر او منضم نماید
مثل اینکه یک ریال ناقص دستمال را یا چیزی را و منضم نمایند و معاوضه کنند
آنکه هر یک مال خود را به یکی قرض بدهند و پس از آن هم دیگر را بری
الذمه کنند از طرف قلب باشد یا آنکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند
و زاید را بری الذمه کنند ه آنکه هر یک مال خود را به دیگری هبه نمایند
و بعد از هبه نمودن بر وجه مذکور عمل نمایند و باید در حین عقد شرط هبه

دیگری را

دیگری را نمایند   مستحب است که تجارت کنند مسائل تجارت خود را تعلیم بگیرند
و پس از آن تجارت کنند و میان مشتری پست و بلند که زیاد قیمت بسیار علم و عمل
و غیر اینها نداشته باشند تفاوت قرار ندهد بلکه اگر چنین کند مکروه است
که مشتری قبول کند و نیز مستحب است که اگر مشتری یا بایع خواهش اقاله یا فسخ
معامله کنند اقاله کننده نیز مستحب است که بعد از مبایعه تکبیر و شهادتین بگویند
و نیز مستحب است که گیرنده قدری سبک و دهنده قدری سنگین بدهد بر
وجهی که وزن به سبب آن در عرف و عادت مجهول نشود   مکروه است
که بایع مال مبایعه را مدح کند و مشتری مذمت کند و هم چنین مکروه است
قسم خوردن و پنهان کردن عیب و نفع گرفتن از شیعه اثنی عشری بدون
ضرورت در معامله که بیشتر نباشد از صد درهم که بمقدار سی پنج ریال
صاحبقرانی این زمان است و هم چنین معامله در بین الطلوعین و داخل شدن
در معامله برادران ایمانی و زیاد کردن در قیمت در وقت نداء دلال یا دلال
کردن اعراب میل دادن مشتری و وکیل شدن از برای غریب که از خارج
جنس میآورد و از برای اهل بلد و جنس لذوقه بعضی گندم و جو و مویز و
خرما و بعضی نمک و روغن را نیز گفته اند که این را احتکار گویند و بعضی حرام
دانسته اند در صورتیکه احتکار انحصار داشته باشد و کسی دیگر نباشد که بفروشد

وبعضی گفته اند که در زمان قحط بعد از سه روز احتکار حاصل میشود ودر زمان
فراوانی بعد از چهل روز   در بیان بعضی از اقسام بیع نسیه است ودر
این مطلب چند فصل است   بیع صرف عبارت است از بیع طلا بطلا یا طلا
بنقره یا بیع نقره بنقره یا بطلا وهمچنین است علی الظاهر بیع طلا ونقره بطلا
ونقره یا بهم خواه مسکوک بوده باشد وخواه غیر مسکوک خواه سکه اسلام باشد
یا غیر آن بلی بیع طلا یا نقره با امر دیگر یا اشیا داخل در بیع صرفی شرعی هست
وهمچنین مصالحه طلا بطلا یا نقره یا بعکس این حکم صرف را ندارد علی الاصح
وشرط است در صحت بیع صرف علاوه بر سایر شرایط که گذشت قبض نمودن
هر یک از عوض ومعوض پیش از متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشد
وخواه در مکان دیگر یا بنظر یعنی که بایع ومشتری با هم حرکت کنند ومفارقت نکنند
تا اینکه قبض ثمن ومثمن نمایند ووکیل گرفتن در قبض کافی نیست بلی هرگاه
وکیل در صرف نمایند مفارقت موکل ضرر ندارد   در حکم صرف است
فروختن چیزی که طلا کوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا لجام یا غیر اینها که
مفضض یا مذهب باشند پس اگر مقدار طلا یا نقره معلوم باشد وبیع بجنس آن
زیور باشد باید در ثمن زیاد تر قرار دهند که در مقابل غیر جنس واقع
بشود تا اینکه ربا محقق نشود وباید بقدر طلا یا نقره را نقد قرار بدهد

وبیش

وپیش از مفارقت داد وستد عمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف محقق بشود
واگر مقدار آنها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر اینکه علم بزیادتی عوض
از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد ومبایعه بجنس مخالف اشکال است
فروختن میوه درخت پیش از نمایان شدن در یکسال جایز نیست در
صورتیکه چیزی که خرید وفروخت او جایز است با او ضم نشود بلا اختلاف ظاهرا
وهمچنین اگر ضمیمه داشته باشد علی المشهور المنصور اگر آن ضمیمه مقصود از بیع
نباشد والا صحیح است وترک او احوط است ولکن هرگاه میوه پیشتر از یکسال را
چون دو سال یا پیشتر را بفروشد پس در آن خلاف است ومشهور چنانچه در
مسالک مذکور است اینکه این قسم نیز جایز نیست واز ابن ادریس ادعای
اجماع حکایت نموده واز صدوق قول بجواز مذکور است واین قوی است ولکن
قول بمنع اقوی است واحوط است بلکه از ابن ادریس ادعای اجماع حکایت شده
است وهمچنین جایز نیست فروختن حاصل درخت را بعد از نمایان شدن
آن وپیش از دانه بستن ودر سیدن وسرخ شدن وزرد شدن علی الاصح
الاشهر بلکه از ابن زهره وشیخ حکایت شده که ادعای اجماع کرده اند بلی هرگاه
با آن ضم کنند چیزی را که فروختن آن بتنهائی جایز است یا اینکه بیشتر از یک سال
چون دو سال بفروشند یا اینکه شرط کنند فی الحال قطع کنند هرچند برضای بعد

از بیع قطع نکنند آن بیع صحیح است چنانچه جایز است که میوه را با اصل درخت
بفروشند بعد از نمایان شدن هرچند پیش از دانه بستن و سرخ شدن یا
زرد شدن نباشد و همچنین هرگاه بعضی از میوه بستان رسیده باشد جایز است
که جمیع میوه آن بستان را بفروشند و هرگاه میوه یک بستان رسیده باشد
در جایز بودن فروختن هر دو با هم خلاف است و جواز اقوی است و ترک احوط است
جایز است فروختن زرع خواه سبز باشد و ایستاده باشد خواه درو کرده
باشند و خواه در حالت سبز بودن قصیل کردن داشته باشد و خواه حاصل
بعمل آمدن و احوط این است که مصالحه کنند نه مبایعه هر جا از خلاف بعضی
و همچنین جایز است فروختن خیار و خربوزه و بادنجان و مانند اینها از خضروات
بعد از نمایان شدن آنها یک چنش باشد یا بیشتر که معلوم العدد باشد پس
آن چیزیکه در عرف گویند که صلاحیت قطع دارد و قطع میکنند و آنچیزیکه
معلوم نیست هرچند مشکوک باشد از جهة کوچکی او داخل نیست و همچنین
برگ چیزی که برگ او را میچینند و از بالا به پائین دست کشیده جدا میکنند
چون برگ توت و حنا بیک رند یا بیشتر که معلوم باشد و هرگاه اصل
درخت را بفروشند میوه آن مال مشتری نخواهد بود مگر در صورتیکه شرط
کنند علی المشهور و واجب است بر مشتری که تمکین کند که میوه بر درخت
بماند

بماند تا اینکه چیدن آن بحسب عرف و عادت برسد هرگاه کسی حیوانی را بفروشد
و آن حیوان در ظرف سه روز که ایام خیار است بمیرد مال بایع محسوب میشود
و مشتری تنخواه را پس میگیرد و هرگاه آن حیوان حمل داشته باشد حمل آن
مال بایع است نه مشتری مگر در صورتیکه شرط کرده باشند علی الاصح کما حکی
عن الاکثر و جایز است نگاه کردن روی کنیزی که اراده خریدن او دارند بلکه جایز است
که نگاه کردن سایر مواضع حسن او بر سوای عورت و مستحب است تغییر دادن اسم غلام
و کنیز بعد از خریدن و قدری شیرینی دادن باو که بخورد و تصدق دادن بعلاوه
چهار درهم شرعی که هر درهمی بقدر دوازده نخود و نیم و یک عشر نخود میباشد و
مملوک علی المشهور مال او چیزی نمیشود بلکه هرگاه کسی کنیز بالغه غیر یائسه
را بخواهد بفروشد پس اگر او را تصرف در جماع نکرده چیزی بر او لازم نیست و اگر
با او مقاربت کرده باید که استبراء بکند باینطریق که یک حیض به بیند و اگر در میان
حیض باشد تمام شدن همان حیض کافی است علی الاصح الاشهر و اگر در سن زنان
حیض بینی باشد و حیض نه بیند چهل و پنج روز صبر کند و اگر بایع استبرا نکند
مشتری استبراء بکند بر وجه مزبور بلکه هرگاه علم داشته باشد که بایع مقاربت
نکرده استبراء لازم نیست چنانکه استبراء در صورت صغیره و یائسه بودن کنیز
لازم نیست و اگر بایع استبراء کرد بر مشتری لازم نیست بلکه ظاهر این است که هرگاه

نیز استبراء

دنی کنیزی داشته باشد و بفروشد و معلوم نباشد که بتحلیل او کسی او را وطی کرده
استبرا بر مشتری لازم نیست هرچند احوط این است که هرگاه اخبار نکند باینکه کسی او را
وطی نکرده استبرا بکند بر وجه مزبور و هرگاه کسی کنیز حامله را بخرد پس هرگاه
چهار ماه از حمل او نگذشته باشد جایز نیست که مشتری در قبل او جماع کند و هر
گاه بعد از ظاهر شدن حمل گذشتن چهار ماه باشد مستحب آنست که هرگاه مقاربت
کند منی را بیرون بریزد و اگر بیرون نریزد در وقت حمل او و بعد از وضع در نزد
بعضی مکروه است و در نزد جمعی حرام است و جدا کردن میان مادر و فرزند پیش
باز داشتن از شیر یا هفت در نزد بعضی مکروه است و در نزد بعضی حرام است
و این ظاهر بعضی اخبار است و جماع کنیز مشترک حرام است پس هرگاه جماع کند
قیمت آن کنیز را
بقدر حصه غیر خود باید حد زده شود و بعد اگر حمل بردارد باید بقدر حصه
شریک رد نماید بلکه بعضی بمجرد مقاربت رد قیمت را لازم دانسته‌اند والله العالم

مطلب در بیان بعضی از احکام ضروریه بیع نسیه و سلف است احتیاج بآن
در غالب اوقات بر غالب مردمان واقع میشود و بعبارة الاخری عام البلوی است
و در این مطلب نیز چند فصل است

فصل بیع نسیه عبارت است از فروختن
چیزی که موجود باشد و بر بایع اداء آن بتعجیل لازم باشد بثمن و بهائی که زمان
اداء آن مؤخر باشد و شرط است در صحت نسیه که زمان لزوم اداء ثمن معین باشد

پس

پس هرگاه معین نباشد مثل اینکه بگوید این چیز را بتو فروختم و تنخواه را هر وقت
که توانستی بده باطل خواهد بود بلا خلاف ظاهر و همچنین اگر تعیین
کند زمانی را که قابل زیاد و کم باشد مثل اینکه بگوید سر حاصل یا وقت آمدن
فلان قافله یا مانند اینها تنخواه را بده آن بیع نیز باطل است و همچنین اگر بگوید
فروختم این چیز را بتو یا بنسیه بلکه اگر نقد تنخواه آوردی بیک تومان و اگر نسیه بدهی
تا فلان وقت دو تومان علی المشهور المنصور ظاهراً و همچنین اگر بگوید فروختم
تا فلان زمان بفلان مقدار و تا فلان زمان دیگر بفلان مقدار پس معاملات
متعارفه میان غالب مردمان که در پیش بقال یا بزاز میروند و جنسی بخرند
بعقد اینکه تنخواه را بعد از این در وقت تمکن یا بخواهند بدهند باطل است
پس باید تعیین زمان بکنند بعقد ساقط بر مطالبه در آن زمان جنس بخرند
و اگر در آن وقت تمکن بهم نرسانند مثل سابق دیگر مهلت دهند و بهتر آن
است که تعیین مدت بنحوی که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در
اول مغرب شب جمعه یا اول طلوع آفتاب از روز جمعه اول فلان ماه از فلان
سال و مانند اینها و لیکن ظاهر آن است که تعیین روز مثل روز اول فلان
ماه کافی است هرچند تعیین اجزاء روز نشود

فصل هرگاه کسی چیزی را بنسیه
بخرد جایز است که آن چیز را پیش از رسیدن موعد بفروشد خواه بازیاده

کردن در آن خواه باشد یا کم کردن یا بقدر سرمایه بفروشد خواه بغیر بایع
بفروشد و خواه ببایع بفروشد بشرط اینکه بایع در بیع اول شرط نکند که باو
بفروشد و هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه تحویل بایع آن جنس را
از مشتری بخرد بعد زیاد و کم صحیح است و اگر زیاد یا کم کند پس در آن خلاف
است و مشهور این است که صحیح است و این قول صحیح است   واجب نیست
بر مشتری که دفع ثمن کند ببایع پیش از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه و لزوم
اداء ثمن مشتری تحویل را بدهد واجب است بر بایع که بگیرد و هرگاه نگیرد
و تحویل بدون تقصیر مشتری تلف بشود از مال بایع خواهد بود در صورتی
که دستش بحاکم شرع نرسد بالاطلاع علی الاختلاف و مثل این است حکم بیع سلم و
پیشکی از جانب بایع زیرا که واجب نیست بر بایع که جنس را پیش از رسیدن زمان
تسلط بدهد و بعد از رسیدن زمان تسلط بر مشتری لازم است قبول کردن
و با امتناع از قبول و تلف شدن جنس از مال مشتری خواهد بود علی الوجه المزبور
بیع سلف و سلم که در فارسی فروختن و یا خریدن پیشکی میگویند عبارت
است از فروختن مالی را که بر ذمه فروشنده باشد تا زمان مشخص یا لا و یا آنکه
حاضر باشد یا مثل حاضر مثل اینکه بوصف مشخص کرده باشند و اداء آن بتعجیل
لازم باشد و بعد از اجراء صیغه حاضر کنند یا حاضر کرده را بدهند و هم چنین

هرچند بایع مطالبه کند و هرگاه مشتری تحویل [illegible]
در این صورت اگر قبل از [illegible] بایع لازم [illegible]
[illegible] از مطالبه بایع

است

است اگر آن عوض بر ذمه فروشنده جنس باشد بنا بر قولی و فرد متیقن از
این آنستکه مبیع جنس باشد و ثمن و بهای آن نقد باشد نه جنس چنانکه
هرگاه هر دو نقد باشند جایز نیست و جایز است در این بیع که ایجاب از هر یک
از بایع و مشتری صادر شود چنانکه در صلح پس هرگاه بایع فروشنده است
صیغه ایجاب را بخواند جایز است که بگوید فروختم بتو خروار گندم مثلا که بفلان
وصف باشد بانیطریقکه در اول روز فلان ماه مثلا من یا قائم مقام شرعی
بتو یا قائم مقام شرعی تو لازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است
یا فلان مبلغ موصوف بوصف معین که الان دادنی باشد پس مشتری میگوید
که قبول کردم و خریدم بانیطریق و هرگاه بخواهد که این مطلب را بعربی اداء
کند بگوید بِعْتُکَ یا بِعْتُ مِنْکَ ما عُلِمَ عَلَی الْوَجْهِ الْمَعْلُومِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
پس مشتری بگوید قَبِلْتُ هٰکَذا یا اِشْتَرَیْتُ هٰکَذا لِنَفْسی یا لِمُوَکِّلی جایز است
که بگوید سلف دادم و پیشکی فروختم بتو فلان جنس معین را که در فلان
وقت دادنی باشم بفلان مبلغ که حال دادنی باشد پس مشتری بگوید که
خریدم بانیطریق و هرگاه این مطلب را بخواهد بعربی بگوید بگوید اَسْلَفْتُکَ
یا اَسْلَفْتُکَ یا اَسْلَمْتُ اِلَیْکَ ما عُلِمَ اِلَی الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ پس مشتری
بگوید قَبِلْتُ هٰکَذا یا اِشْتَرَیْتُ هٰکَذا و هرگاه مشتری صیغه ایجاب را بخواند

بخواند بگوید پیشکی خریدم فلان جنس را بفلان وقت بدهی بفلان مبلغ که
الان دادنی باشم و بعربی بگوید اسلفت منک یا اسلمت منک ما علم الی
الوقت المعلوم بالمبلغ المعلوم پس فروشنده بگوید قبلت هکذا یا اسلمت
بالسلفت هکذا و مستفاد از مسالک و شرح کبیر سید استاد ره و غیر ایشان
آنستکه لفظ اسلمت یا اسلفت یا سلفت را مشتری باید بگوید و بایع باید
بگوید استلمت یا استلفت یا تسلفت و این خلاف مقتضای عرف و لغت است
چنانکه مخفی نیست ولیکن جمع شاید احوط باشد شرطهاست در سلف پنج چیز
اول آنکه ذکر جنس کند یا وضعیکه رفع جهالت کند بحیثیکه نزاع عقلا واقع
نشود پس بدون ذکر وصف یا وضعیکه رفع جهالت بکند چنانکه در گوشت
و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست
چنانکه اگر ذکر وصفی کنند باعث کمی وجود شود یا بنحوی که باعث نزاع شود
مثل اینکه بگوید بهترین افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با
وصف رافع جهل سن فلان یا متاع و غله و میوه و مانند اینها که ضبط آنها بوصف
رافع جهالت نزاع ممکن است صحیح دوم آنستکه قبض کنند ثمن و بها را پیش
از آنکه از هم جدا شوند و بودن ثمن بر ذمه بایع در حکم قبض است علی الاظهر
ولیکن احوط آنست که ما فی الذمه را بخود قرض از کسی مشتری بدهد و بعد

از

از اجرا و صیغه از او بگیرد و بصاحب مال بدهد سیم آن است که تعیین کنند مبیع را
بوزن یا کیل هرچند چیزی باشد که در بیع نقد وزن و کیل در آنها لازم نباشد
بلکه بمشاهده اکتفا میکنند چون بار هیزم و مانند آن بلی هرگاه تفاوت میان
افراد آن کم باشد و باعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل
میشمارند چنانکه در بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ و مانند اینها ظاهر این است
که تعیین بوزن و کیل ضرور نباشد بلکه ذکر عدد کافی باشد هرچند احوط
در این قسم نیز آن است که تعیین بوزن و کیل بکنند چهارم آن است که تعیین
زمان تسلط بر مطالبه را بکنند بر وجهیکه احتمال زیاده و نقصان در نزد
بایع و مشتری نداشته باشد پنجم آنکه وجود آن جنس غالبا در وقت حلول
اجل ممکن باشد هرچند در وقت عقد مثلا موجود نباشد بدانکه اولا
که جایز نیست فروختن مبیع بسلم را پیش از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه
بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جایز است فروختن آن هرچند
قبض نکرده باشند ولیکن در غله کراهت دارد و ثانیا اینکه هرگاه بایع بعد
از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه ادا کند جنسی را که بوصف مشخص کردن
واجب است بر مشتری که قبول کند یا ابراء ذمه بایع کند و هرگاه امتناع
کند حاکم شرع قبض خواهد کرد و هرگاه دستش بحاکم شرع نرسد و الا ادا

جنس را بمشتری و تحلیل کند و هر گاه بیشتر از آن چیزیکه قرار داده شده ادا کند قبول
واجب نیست و در واجب بودن قبول کردن و بالا بردن خلاف است و قبول اقوی است
هر چند در علم وجوب قبول قوت است چنانکه اگر بیشتر از قدر مبیع ادا
قبول او واجب نیست بلا خلاف ظاهر و محکی و ثالثاً آنکه هر گاه معین از رسیدن
وقت تسلط بر مطالبه مبیع اداء آن متعذر شود مشتری مختار است که فسخ
کند و مطالبه ثمن یا مثل آن کند یا اینکه صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض
متعذر عقد بیع منفسخ نمیشود و بر هم نمیخورد و رابعاً آنکه هر گاه سلم بودن مبیع
جنس را بمشتری بدهد با رضای او باید بقیمت آن که در روز قبض دارد حساب
کرد پنجم آنکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزیکه باعث جهالت نشود
و محلل حرام و محرم حلال نباشد چون عمل مباح و هبه کردن چیزی و مانند
اینها   مطلب چهارم در بیان احکام شرکت است و در این مطلب چند فصل است
فصل اول شرکت عبارت است از جمع شدن حقوق دو نفر یا بیشتر در مالی یا منفعتی
یا نحو اینها بر وجه مشاع بودن و این اشتراک گاهی اختیاری میشود و گاهی
اضطراری و اما اختیاری پس در صورتی است که باختیار خود که مخلوط کنند
مال همدیگر را بر وجهیکه تمیز آنها امتیاز نداشته باشند یا اینکه مالی بشراکت بخرند
و اضطراری بسبب ارث و مانند آن حاصل میشود مثلا هر گاه شخصی بمیرد و از او
ترکه

ترکه باقی بماند و وارث متعدد باشند آن وارثها در ترکه او شریک خواهند
داشت بر وجه قهری و اضطراری پس اگر مالها باهم مخلوط نشوند یا آنکه مخلوط بشوند
ولیکن تمیز ممکن باشد چون گندم و جو یا گندم سفید و سرخ و گوسفند و بز
شرکت حاصل نخواهد شد و شرکت اختیاریکه بقصد تجارت باشد از شرکت
غنائم گویند و این شرکت با کافر مکروه است ولیکن صحیح است و در این شراکت
اگر حقها مساوی باشند در نفع نیز مساوی میباشند و اگر تفاوت در استحقاق
اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب آن تفاوت خواهند داشت و همچنین
در صورتیکه اگر شرط کنند که یک نفر از ایشان در نفع زیاده حق داشته باشد
بدون تفاوت در اصل مال آن شرط اعتباری نخواهد داشت علی الاقوی و بنا بر این
حکم ببطلان معامله نیز کرده اند   شرکت ابدان و عملی باطل است یعنی
که دو نفر با مشتری باهم قرار دهند که هر یک کار بکنند و در حاصل و اجرت
عمل باهم شریک باشند بحسب شرع شرکت حاصل نخواهد شد بلکه حاصل عمل
هر یک مخصوص بانعمل کننده است و همچنین شرکت وجوه نیز باطل است
یعنی که هرگاه دو نفر صاحب آبرو دار و اعتبار بی مال باشند و قرار دهند
که بر ذمه هر یک مالی بخرند و بفروشند و تنخواه صاحب مال را بدهند و
در نفع آن که باقی بماند باهم شریک باشند با اینکه صاحب آبروی و اعتبار و مالی

بمجرد دیگری که بی اعتبار است واگذارد که معامله کند در نفع آن باهم شریک
باشند یا آنکه صاحب اعتباری که بی مال باشد و بی اعتباری که مال دار باشد
قرار دهند که مال شخص بی اعتبار را آن معتبر بفروشد بدون اینکه مال را
بعت او بدهد و در نفع آن شریک باشند یا آنکه آن معتبر با آنکه مالی بنفع
زاید بفروشد با اینکه بعضی از نفع مال او باشد شرکت شرعاً حاصل نخواهد
شد و همچنین شرکت مفاوضه نیز باطل است باین معنی که هرگاه دو نفر یا
بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند و نفع میکنند باهم شریک باشند
و در ضرر نیز باهم شریک باشند   جایز نیست از برای شریک که بدون
اذن شریک دیگر تصرف کند در مال مشترک و در صورت اذن بقدر اذن
تصرف جایز است پس هرگاه تعدی کند ضامن خواهد بود هرگاه شرط کنند که
تصرف باجتماع هر دو یکی باشد یا شود شخصی باشد باید باستقلال تصرف نکند
والا ضامن خواهد بود   هرگاه بعضی از شریکها خواهش بکنند که مال
مشترک را قسمت بکنند واجب است که اجابت کنند در صورتیکه قسمت
باعث ضرر نشود و مشتمل بر رد نباشد یعنی هرگاه حصهٔ بعضی اعلی باشد
و حصهٔ دیگری پست باشد و در صورت قسمت کردن لازم باشد که صاحب
حصهٔ اعلی چیزی بصاحب حصهٔ پست رد بکند که تلافی پستی را بکند اجابت
لازم

لازم نیست بلکه قسمت کردن موقوف است بر رضای شرکاء و این را قسمت اختیاری
گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم است هرچند سرمایه جمع آوری
نشده باشد و همچنین اگر از برای شراکت زمان تعیین کرده باشند و آن زمان
نرسیده باشد اگر این نحو شرکت کردن باشد فاسد نباشد و باعث فساد
شرکت نشود پس هرگاه اجابت نکنند حاکم شرع میتواند اجبار کند بر قسمت
کردن و اینرا قسمت اجباری گویند و خلاف در این نیست بلکه در تعیین ضرر
خلاف است و ظاهر این است که مطلق کم شدن قیمت ضرر باشد و هرچند
ضرر فاحش نباشد و بی نفع نشود چنانکه بسیاری از اساتید اختیار کرده‌اند
هرگاه از برای طالب قسمت ضرری از غیر جهت قسمت باشد و آن ضرر باو نرسد
باشد اجباراً قسمت میکنند و اگر آن ضرر مساوی باشد قرعه باید زد
شریک ماذون در تصرف ضامن نیست در تلف مال مگر در صورت
تقصیر پس هرگاه دیگری انکار تلف کند قول مدعی تلف مقدم است ولیکن باید
قسم بخورد   در بیان بعضی از احکام مضاربه است و در
این مطلب نیز چند فصل است   مضاربه عبارت است از اینکه شخصی مال را
بدهد بغیر که معامله کند باین شرط که در نفع باهم شریک باشند بحصهٔ معینه
چون نصف یا ثلث آن یا مانند اینها خواه مطلق باشد و خواه مقید

وخواه مقید باشد بزمان معینی باید که آن مال عین طلای مسکوک یا نقره
مسکوک باشد و دین نباشد واحوط آن است که قدر و وزن آن معلوم
باشد وایضاً احوط این است که ایجاب وقبول لفظی واقع شوند و باهم
متصل باشند و معلق بچیزی نباشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو
دادم که معامله بکنی باینطریقه که نصف آن مثلا مال تو باشد و نصف دیگر مال
من باشد پس آن شخص عمل کننده بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهد عربی
بگوید مالک بگوید ضاربتک هکذا پس عامل بگوید قبلت هکذا جایز است
از برای هر یک از طرفین مضاربه فسخ کردن و برهم زدن آن هر چند مال
نقد نشده باشد بلی هرگاه فسخ از عامل باشد و هیچ نفعی ظاهر نشده
باشد از برای او چیزی نخواهد بود و اگر از مالک باشد اجرة المثل کار عامل
فسخ از برای عامل است با احتمال اینکه هیچ چیز در اینصورت نیز نباشد و اگر
نفعی ظاهر شده باشد بطور قرارداد عمل باید کرد و هرگاه فسخ نکرده باشند
باید عمل بنحوی که مالک تعیین کرده عمل بکند پس هرگاه مالک تعیین سفر بسمتی
کرده باشد و عامل بسمت دیگر رفته باشد ضامن مال است اگر تلف بشود و هم
چنین اگر تعیین جنسی کرده باشد و عامل جنس دیگر خریده باشد و ضرر بکند
ضامن است و هرگاه تعیین نکرده باشد و مطلق گفته باشد بهر نحو که مصلحت

میدانند

میداند عمل بکند ولیکن بعین مال مضاربه جنس را بخرد نه بمال فی الذمه و جایز
است از برای عامل که اخراجات خود را که متعلق بمعامله کردن در آن مال است
از اصل مال بر دارد مثل سفر و سایر بابت معامله از قبیل کرایه و اجرت کار و انبار و
اسباب حمل و نقل و بحسب عادة و لایق بحال مضاربه بسبب مردن هر یک از
طرفین باطل میشود و هم چنین بسبب دیوانگی و سفاهت و در صورت مردن اگر
مالک بمیرد و مال نقد شده باشد و نفع نکرده باشد آن مال بالتمام مال وارث
مالک است و اگر نفع کرده باشد بحسب نفع را قسمت میکنند و حصه عامل را — قرارداد آن
بر طلب جمیع طلبکاران مقدم باید داشت و اگر مال نقد نشده باشد در جواز
تصرف عامل هر چند با امید نفع باشد اشکال است و احوط آن است که بدون
اذن وارث یا قائم مقام شرعی ایشان تصرف نکنند و اگر عامل بمیرد پس هرگاه مال
نقد شده باشد بدون نفع تمام مال مال مالک است و اگر نفع کرده باشند بحسب
قرارداد در نفع ورثه او شریک میباشند و هرگاه نقد نشده باشد و محتاج
باشند بمعامله کردن تا اینکه نقد بشود پس هرگاه مالک و ورثه عامل را
اذن بدهد جایز است و الا حاکم شرع اذن خواهد داد امینی را که معامله
کند که اگر نفع کند حصه وارث را تسلیم او کند و الا فلا و باید دانست که عامل
بمجرد ظاهر شدن نفع مالک حصه خود میشود هر چند مال نقد نشود و اگر

ضرر کند بدون تقصیر او چیزی نیست   هرگاه عامل بنده خود را بگیرد بجزء و نفع
کند بنده او بمقدار حصه او آزاد میشود و بقیه قیمت خود را کسب مالک او رد می
کند و بالتمام آزاد میشود   هرگاه در نزد عامل مال مضاربه چند نفر باشد و بمیرد
پس هرگاه مالک هر مال یا بعضی از آنها معلوم باشد آن مال مختص بآن مالک خواهد
بود و الا همه آنها در آنها باعتبار راس المال خود شریک میباشند هرچند آن مال
کمتر از تمام اموال صاحبان مال باشد پس به نسبت مال هر یک قسمت باید شود
در بیان بعضی از ملحقات تجارت است و در این مطلب نیز چند فصل است
وکالت نایب کردن شخصی است دیگری را در مالی یا در حالی که تسلط بر آن دارد
در حال حیات در تصرف کردن در آن و شرط آن آن است که منجز باشد و معلق
بچیزی نباشد بلی جایز است مقید کردن تسلط بر تصرف بزمانی و مکانی و حالی
و صورتی از صور هرچند اینها نیز مثل تعلیق باشند و وکالت عقد جایز است
و لازم نیست و از این جهت هر لفظیکه دلالت کند بر نایب کردن شخصی را در حال
حیات در امری از امور مشار الیها کافی است خواه بگوید ترا وکیل کردم و خواه
بگوید تو وکیلی و خواه چنین بکن یا مانند اینها و اختصاص باول ندارد بلا خلاف
ظاهرا و حکایة پس هر وقتیکه از اوقات موکل بخواهد عزل کند جایز است
و وکیل نیز هرگاه بخواهد عزل شود جایز است و بسبب مردن و دیوانگی و نحو
اینها

و اینها باطل میشود چنانکه بسبب تلف شدن متعلق وکالت نیز باطل میشود
و متصل بودن از اجزای ایجاب و قبول لازم نیست اجماعا علی ما حکی
رهن عبارت است از وثیقه که در صورت متعذر اخذ دین از مدیون استیفای
حق از آن نمایند و لا بد است در آن از ایجاب و قبول مثل اینکه مالک بگوید رهنتک
هذا یا ارهنتک هذا المال پس صاحب طلب بگوید قبلت هکذا و شرط است که آن
وثیقه عین مال مملوک باشد و مقبوض باشد علی الاصح و هر یک از راهن و مرتهن
کامل و جایز التصرف در مال خود باشند و باید دانست که جایز نیست از برای مالک
که تصرف در رهن کند بفروختن و وقف کردن و اجاره دادن و مانند اینها و
همچنین وطی کنیز مرهونه و مرتهن اولی است از سایر طلبکاران در استیفای حق
خود از رهن هرچند مالک مرده باشد پس اگر ماذون باشد که بخود نیز بفروشد
میتواند از برای خود بخرد و اگر اذن خاص نداشته باشد پس در آن خلاف است
و اوجه استیذان آن است هرچند هر زنده خود باشد یا شاهد خود بفروشد بلی هرگاه
اعتراف برهن نکرده باشد و خوف داشته باشد که راهن یا ورثه انکار بکنند
و ممکن نباشد که در نزد حاکم شرع اثبات کند میتواند استیفای حق خود را
از ثمن نماید در صورت حلول اجل و اما قبل از رسیدن زمان طلب پس تصرف
مرتهن نیز در تصرف رهن جایز نیست مگر باذن مالک و ظاهر این است که

خلاف نیست که در صورت رسیدن وقت مطالبه کردن حق و تعذر اداء کردن مدیون
مرتهن میتواند رهن را بغیر رهن فروشد و استیفاء حق نماید هرچند اذن از مالک
یا ورثه یا حاکم شرع نداشته باشد بلی هرگاه ممکن باشد اعتراف او معلوم باشد
که مال مال غیر است و مالک منکر عین باشد و مرتهن بینه نداشته باشد مال را
باید رد بکند و پیش از تسلط قسم از برای مرتهن حقی نیست   حواله عبارت
است از نقل کردن مالی را از ذمه شخصی بذمه شخصی دیگر که مشغول الذمه بمثل
آن مال بحسب جنس و وصف هرچند غیر نقد باشد یا بر شخصیکه بری الذمه باشد
علی الاصح بلی حواله از شخص بری الذمه صحیح نیست بشرط راضی بودن حواله
کننده و حواله کرده شده و هم چنین شخصیکه حواله برا او میشود علی الاصح و بلا
شبهه در صورتیکه آن شخص بری الذمه باشد ولیکن لازم نیست قبول کردن
حواله بلا خلاف ظاهر و محکی هرچند آن شخص محال علیه مالدار باشد و شرط
است که محال علیه مالدار باشد در وقت حواله کردن یا اینکه طلبکار بداند که
آن شخص بی چیز است پس هرگاه شخصی حواله کند شخصی بشخص دیگر و آن شخص
طلبکار گمان کرد که آن محال علیه مالدار است و پس از آن ظاهر شود که بی چیز
بود جایز است که بر گردد بلی هرگاه در حال حواله کردن مالدار باشد و بعد
از این فقیر بشود جایز نیست که بر گردد و بمدیون اول رجوع کند بلکه بمجرد حواله
شتم

شرعیه مدیون اول بری الذمه میشود علی الاصح الاشهر   کفاله عبارت است از
ملازم شدن که حاضر کند شخصی در هر وقتیکه طلبکار طلب کند و شرط است رضا
او و رضای کفیل و طلبکار و رضای مدیون ضرور نیست و احوط این است تعیین
زمان بکند هرچند علی الظاهر لازم نیست   ضمانت عبارت است از اینکه کسی
بر ذمه بگیرد مالیرا که بر ذمه دیگری باشد هرچند آن دیگری راضی نباشد و شرط
است که ضامن مکلف باشد و تصرف او در مال او جایز باشد یا بغیر رخصه سفیه
و مانند آن نباشد و شرط است در لازم شدن ضمانت که مضمون له که طلبکار است
راضی باشد چنانکه شرط است در صحت آن اینکه ضامن مالدار باشد یا طلبکار
عالم بفقر او باشد چنانچه گذشت و باید دانست که بمجرد ضامن شدن مال
از ذمه مدیون منتقل میشود و بذمه ضامن تعلق میگیرد و مدیون بری
الذمه میشود از طلبکار پس هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع بشود ضامن
رجوع باو میتواند بکند و الا فلا   مصالحه عبارت است از سازش دو
شخص با یکدیگر و آن عقدی است از برای قطع نزاع واقعی یا احتمالی و جایز است
واقع ساختن مصالحه با اقرار مدعی علیه و با انکار او و هم چنین جایز است
مصالحه عینی بعینی و دینی بدینی و دینی بعینی و جایز است با علم متصالحین
بمقدار مال المصالحه که نزاع در آن واقع شده و با جهل ایشان و جایز نیست مصالحه که حرام

حلال اخلاط یا بعکس و آن عقد لازم است باطل نمیشود مگر بفسخ و اقاله کردن و جایز
است بعد از شراکت و اراده فسخ آن اینکه مصالحه کنند بانیطریقکه نفع و ضرر
از برای یکی از دو شریک باشد و از برای دیگری همان سرمایه او باشد و هرگاه
مال المصالحه یا عوض آن مال غیر بر آید یا اینکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد
مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هرگاه صلح تعلق بگیرد بچیزیکه در ذمه باشد
و قابلیت مملوک داشته باشد و آن چیزیکه ادا شد چنین نباشد صلح صحیح است
پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر معیب باشد خیار فسخ دارد

مزارعة

معامله ایست که بر زمین تعلق بگیرد باینطریقکه زراعت بکنند و حصه معینه
از آن حاصل مال عامل باشد هر چند زمین و بذر و مانند آنها مشترک باشد
میان عامل و معامله کنند و شرط است که حاصل شایع باشد هر چند بالنصف
باشد و زمان آن معلوم باشد و زمین قابلیت آن زراعت داشته باشد
و این عقد است لازم که بسبب مرگ و بیع باطل نمیشود بلی بسبب اقاله باطل
میشود و باید دانست که جایز است از برای عامل که مباشر عمل نشود و جایز
است که نایب بگیرد و بغیر بدهد مگر در صورتیکه شرط کنند که خود مباشر
باشد یا اینکه بذر از مالک باشد زیرا که در صورت اولی متعدی جایز نیست
بلا خلاف ظاهرا و حکی بلکه بسیاری استناد داده اند دعوی اجماع و همچنین در صورت ثانیه

علی الاحوط

علی الاحوط و هرگاه تعیین زراعت معینه نکرده باشند عامل مختار است و الا فلا
و خراج زمینی که حق السلطان است بر مالک است مگر در صورتیکه شرط کرده
باشند بر عامل باشد کلا یا بعضا و جایز است که مالک حصه عامل را تخمین بکند و از زمین را
او قبول بکند بشرط سالم ماندن زراعت و حاصل از آفت الهی و مکروه است اجاره
بگندم و جو بلکه بعضی حرام دانسته اند در صورتیکه [illegible] از حاصل آن زمین اجاره بدهند
و همچنین است اجاره دادن بمال الاجاره که بیشتر از مال الاجاره موجر ثانی باشد با غیر
جنس مال الاجاره او باشد

و مساقات معامله است بر درخت که در عوض عمل
عامل حصه از حاصل آن از برای عامل باشد و این عقد لازم است و پیش از ظاهر
شدن ثمره صحیح است اجماعا و همچنین بعد از ظاهر شدن ثمره در صورتیکه از برای
عامل عملی باقی مانده باشد و این عقد باطل نمیشود بسبب مرگ مگر در صورتیکه تعیین
شده باشد که همان عامل عامل باشد

اجاره عبارتست از مالک کردن منفعت
معلومه را بعوض معلوم و این عقدیست لازم از طرفین و بسبب اقاله باطل میشود
و بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین بسبب آزاد کردن بنده و در باطل شدن
آن بسبب مرگ خلاف است و اصح آنست که اجاره باطل نمیشود بسبب مردن خصوصا
اگر مستاجر مرده باشد بلی در صورتیکه عین موجره بعینه پیش از قبض یا بعد
از قبض بلا فصل تلف شود اجاره باطل میشود و همچنین در صورتیکه شرط کرده

باشند که مستاجر بنفسه استیفاء منفعت کند بموت او باطل میشود و در صورتیکه
موقوف علیه اجاره بدهد از برای صلاح موانه مصلحت بطون لاحقه بموت موجر
باطل میشود و در صورتیکه موجر مالک منفعت مدت حیات خود بسبب وصیت
مالک عینی نیز بموت موجر باطل میشود و باید دانستکه اجاره دادن مثل باغ
از برای مالک شدن حاصل او چون خرما و انگور و انار و خربوزه و مانند اینها
و اجاره دادن و مانند اینها و اجاره دادن گاو و گوسفند و مانند اینها از برای
مالک شدن شیر و روغن و مانند اینها جایز نیست پس باید چیزیکه قابل اجاره
است برای منفعت غیر عینی چون نماز کردن و نشستن در زمین و شرط کنند که
حاصل درختها یا مانند آنها که در سال اجاره عمل میآید با مستاجر یا بایع باشد و یا اینکه
بیع کنند با خیار از طرفین و مانند اینها والله العالم باب سیم در بیان بعضی از
احکام میراثست و چون میراث بعد از وصیت و دین و مانند اوست و امر وصیت
چون لذر او خفا و حست لهذا مناسب است که پیش از شروع در بیان احکام ارث بجمله
از احکام وصیت بیان شود پس در این باب یکمقدمه و چند مطلب است و یک خاتمه
است مطلب اول در بیان جملی از احکام وصیت است و در آن ده فصل است
فصل وصیت عبارتست از مسلط کردن شخصی غیر خود را بعد از وفات در حال
یا مال عینا یا منفعة لنفسه او لغیره چنانکه وکالت عبارتست از تسلیط غیر بر
حال

حال یا مال در حال حیات و در آن فضیلت بسیار است بلکه در بعضی اخبار وارد است
که هرگاه کسی بدون وصیت بمیرد مثل اهل جاهلیت مرده است و ایضا مرویستکه
سزاوار نیست که از برای مسلمان که در شب بخوابد مگر آنکه وصیت نامه او
در زیر سر او باشد و نیز وارد شده است که وصیت حق است بر هر مسلمان و مانند
اینها لابد است در وصیت از ایجاب و قبول اما ایجاب پس باینطریقست که
وصیت کننده بگوید که وصیت کردم که بعد از من فلان عمل از مال من بکنند یا
اینکه بگوید بعد از وفات من چنین عمل بکنند و مانند اینها از لفظیکه دلالت
کند بر قصد وصیت و اگر از لفظ متعذر باشد باشاره و کنایه که دلالت کند
بر مقصود او کافی است بلکه دور نیست که کتابت با قرینه که دلالت کند بر قصد
وصیت بدون ضرورت نیز کافی باشد ولیکن احوط این استکه با قدرت تلفظ
کند با اشاره و کتابت اکتفا نکند و خط میت بدون قرینه که دلالت کند بر اینکه
مراد او از این نوشته این وصیت است اعتباری ندارد و بعضی گفته اند که اگر
ورثه ببعضی از نوشته عمل کنند که گویا [illegible] باشند عمل بکل لازم است چنانکه در خبر است
و این قول ضعیف است هر چند در بعضی از صور بقا احوط است و اما قبول
پس در صورتیکه وصیت خاص و معین باشد باینطریقست که بگوید قبول کردم
یا اینکه عمل بمقتضای وصیت کند علی الظاهر و احوط این استکه بلفظ قبول کند

واگر وصیت قبول نکند در صورتیکه رد جایز باشد حاکم شرع یا قائم مقام شرعی او
باید قبول بکند پس قبول وصیت به سبب تعیین است نه سبب تحقق و حصول وصیت
قبول بیع و هبه و اما قبول موصی له معین شخصی شرطست که از برای او وصیت شده باشد
مثل اینکه بگوید فلان قدر از مال مرا بفلان کس بدهید پس بمقتضای اصل شرط است
و بدون قبول او مال مال وارث موصی خواهد بود علی الظاهر و در وصیت عامه مثل
اینکه بگوید فلان قدر بفقرا داده شود قبول از حاکم شرع یا قائم مقام شرعی او
باید حاصل باید و بدانکه بیان مطلب در چند مسئله واقع میشود این
است که هرگاه کسی وصیت کند که فلان قدر از مال مرا بفلان کس بدهید و آنکس
بعد از مردن آن موصی که وصیت کرد قبول کند و تصرف کند مال او مال آنکس خواهد
بود بلا خلاف و همچنین اگر قبول کند و تصرف نکند علی الاصح و احوط این است که
در اینصورت از وارث اذن اخذ کند و با اینکه بوارث رد کند زیرا که بعضی قبض
را شرط میدانند چنانکه در وقف و هبه شرط است این است که هرگاه موصی
له بعد از فوت موصی وصیت را رد کند و اظهار کراهت و عدم رضا کند وصیت
باطل خواهد بود بلا خلاف ظاهرا این است که موصی له در حال حیات
موصی قبول کند وصیت را و بعد از وفات نه رد کند و نه قبول بلکه ساکت باشد
پس در کافی بودن قبول سابق خلاف است و اصح این است که کافی نیست چنانکه
سید

سید استاد ره و اکثر علما اختیار کرده اند بلی هرگاه بعد از موت نیز قبول کند صحیح است
و مال او خواهد بود خصوصا اگر قبض کند چنانکه گذشت آنستکه موصی له
در حال حیات قبول کند و بعد از وفات رد کند هرچند بعد از رد باز قبول
کند پس در اینصورت وصیت باطل خواهد بود این استکه موصی له در حال
حیات سکوت کرده باشد و بعد از موت رد کند و پس از آن قبول کند و در
اینصورت نیز وصیت باطل خواهد شد آنستکه در حال حیات رد کرده
باشد و بعد از وفات قبول کند پس بنابر مختار که قبول و رد در حال حیات
اعتبار ندارد قبول بعد از وفات صحیح خواهد بود و مال مال موصی له خواهد
شد و احتیاط مقتضی این استکه از ورثه در اینصورت اذن اخذ کند
آنستکه بعد از موت و قبل از موت قبول کند و قبض کند و پس از آن
رد کند در این صورت اعتبار برد نیست بلکه مال مال موصی له خواهد بود
و هم چنین اگر بعد از موت قبول کند و قبض کند و پیش از موت سکوت
کرده باشد علی المختار این استکه بعد از موت قبول کند و پیش از قبض
رد کند پس بنابر مختار حقیر و جماعتی که قبض را شرط نمیدانند وصیت باطل
نخواهد شد مال مال موصی له خواهد بود ولیکن احتیاط کردن با ذن گرفتن
از وارث اولی است آنستکه در حال حیات سکوت کند هرچند بسبب

خبر نداشته از وصیت یا حیرت در عطیت باشد و بعد از وفات موصی موصی له
رد نکند و قبول نیز نکرده باشد و فوت شود یا اینکه در حال حیات موصی موصی له
فوت شود بعد از آن موصی فوت شود و در اینصورت علماء اختلاف کرده اند
که آیا وارث موصی له قایم مقام او میباشد در جواز قبول وصیت و رد آن یا اینکه
قائم مقام نمیباشد و محکی از مشهور آنست که قائم مقام میباشد چنانچه محقق اختیار
کرده است و در حدیث نیز وارد است در صورت دویم که اختیار قبول با وارث است
موصی له است پس در صورت اولی بطریق اولی اختیار قبول با ایشان است و محکی از جماعتی
آنست که وصیت باطل میشود در هر دو صورت چنانچه بزعم ایشان مستفاد از حدیث
صحیح و موثق میشود بالنسبة بصورت دویم و محکی از بعض علما آنستکه اگر موصی له
پیش از موصی بمیرد وصیت باطل میشود والا فلا و ظاهر آن است که اگر از
حال موصی یا مقال او معلوم شود که منظور انتقال مال بخصوص موصی له میباشد
وصیت باطل خواهد شد و از برای وارث اختیاری نیست که قبول کند و اگر معلوم
باشد که غرض او عموم نفع است بموصی له و وارث او اختیار دارند که قبول
کنند نظر بعموم حدیث که منجبر بشهرة است و مقصود معارض در دلالت از جهة احتمال
رجوع ضمیر در قول معصوم ع لیس بشی بموت له وصیت چنانچه مقتضای ترکیب
ضد این است و صاحب مسالک نیز این اشکال را کرده است آنستکه هرگاه

مالك

مالك وصيت كند كه فلان قدر از مال مرا بفقراء یا غیر فقراء از جهة عامه بدهید
پس در اشتراط قبول خلاف است و بنا بر مختار حاکم شرع یا قائم مقام شرعی او
قبول خواهد کرد و بوصیت عمل خواهد کرد پس از این بیان ظاهر خواهد شده
که مقارنت میان ایجاب و قبول شرط نیست بلا خلاف ظاهر و محکی ملکه در صحت
قبول پیش از موت خلاف است و مقتضای اصل این است که قبول قبل از موت
باعث انتقال مال نشود و تا ثمره داشته باشد چنانچه بنای سید استاد ره بر
این است و هم چنین شرط نیست قبض مال علی الاصح چنانچه مقتضای عموم اوله
وصیت است چون قول خداوند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین
یبدلونه یعنی هر کس که تبدیل کند امر وصیت را و عمل بان نکند بعد از شنیدن
آن پس گناه تبدیل بر آن کسی است که تغییر وصیت میدهد زیرا که مقتضای
این کلام این استکه بوصیت بدون قبض نیز باید عمل بشود چنانکه خصوص حدیث
صحیح نیز دلالت بر این مطلب میکند و باید دانستکه صحیح نیست وصیتی
که در معصیت است چون اعانت ظالم و نحو آن شرط است در وصیت
کننده که عاقل باشد پس وصیت مجنون در حال جنون صحیح نیست و همچنین
مست و بیهوش در حال مستی و بیهوشی و در شرط بودن بلوغ خلاف است
و مشهور منصور این استکه بعد از ده سال یا تمیز وصیت او در وجوه بر

بنای مساجد و احسان بارحام اعتباری ندارد بلکه از بعضی قول باعتبار وصیت
طفل هفت ساله یا هشت ساله نیز محکی است و در شرط بودن رشید نیز خلاف
است و ظاهر این است که شرط نیست بلکه وصیت سفیه نیز صحیح است و در صحت
وصیت کسیکه عمدا خود را مجروح ساخته باشد بجراحت مهلکه خلاف است
و مشهور و منصور عدم صحت است بلی هرگاه پیش از جرح وصیت کرده باشد
و پس از آن جرح کرده باشد آن وصیت صحیح است و در صحت وصیت بنده که
بعد از وصیت آزاد شود و مالک مال شود خلاف است و مقتضای اصل
فساد است و باید دانست که جایز است از برای وصیت کننده که نقض وصیت
کند و تغییر آن دهد بقول یا بفعل مثل فروختن مالیکه وصیت بر وجه خصوص
بآن تعلق گرفته است و مانند اینها از افعالیکه دلالت بر رجوع میکند هرچند
مجرد ساختن در معرض بیع باشد و اگر دلالت نکند بر رجوع پس ظاهر این
است که وصیت باقی است چنانکه بکلی کند مثل اینکه بگوید یکتومان بفلان
کس بدهید پس از آن در بعض مال خود که مشتمل است بر یکتومان تصرف نا
قلانه کند وصیت اول بر هم نمیخورد و هم چنین اگر وصیت بثلث ترکه کند مثلا
و پس از آن خود در مال خود تصرفهای ناقلانه کند و خرج کند پس از موت وصیت
بثلث بر قرار خواهد بود چنانکه بنای مسلمین بر این است خلافی در نظر نیست

شرط

شرط است در کسیکه وصیت از برای او میکنند که موجود باشد
در حال وصیت پس صحیح نیست که از برای معدوم وصیت کند بلی از برای
حمل وصیت صحیح است اگر حیوة داشته باشد و فرقی نیست میان وارث و غیر
وارث و اجنبی و غیر اجنبی و در کافر خلاف است و اولی ترک چنین وصیت است
خصوصا اگر بحربی تعلق بگیرد و صحیح نیست وصیت کردن از برای مملوک غیر مگر
اینکه مکاتب باشد یا مانند آن و بعضی از او آزاد شده باشد که بقدر آزادی
مبعض خواهد بود بلی هرگاه مملوک خود موصی باشد تا بقدر ثلث ترکه اعتبار
دارد هرچند بعضی گفته اند که اگر قیمت مملوک دو برابر مال الوصیة باشد
آن وصیت باطل است و بنابر صحت وصیت آن بنده بقدر مال الوصیة آزاد
کرده میشود پس اگر بقدر قیمت او هست تمام آزاد میشود و اگر بیشتر
است باقی را باو رد میکنند بعد از آزادی و اگر کمتر است بقدر آن مال
آزاد کرده میشود و از برای باقی کسب میکند تا بالتمام آزاد شود و باید دانست
که اطلاق وصیت اقتضای مساوی بودن میکند بعضی مرد باشند و بعضی
زن مگر در صورتیکه قرینه بر اراده تفاوت باشد که در آنصورت بمقتضای
اراده موصی عمل میکنند در وصیت از برای اعمام و اخوال قول بتفصیل است
ولیکن مشهور و منصور این است که در اینصورت باید بطور مساوات قسمت

کرد یا نبودن تا تسویه برادران تفاوت و مستحب است که وصیت از برای خویشان کند که با ایشان
نیز چیزی بدهند پس اگر تعیین کند بان معین خواهند داد والا بهر کسیکه در عرف
او را خویش و منسوب بموصی میگویند خواهند داد   شرط است در حال
الوصیة که مقصود محللا مال اگر شدن آن باشد و قابل انتقال باشد و دیه نفس
او و مانند آن داخل در مالی است که وصیت بان تعلق میگیرد و اگر مطلق بگوید
پس وصیت کرده بیک دانه یا شراب یا نحو اینها صحیح نیست و شرط نیست که معلوم
بخصوص باشد بلکه جایز است بوصیت کردن بثلث ترکه یا کمتر چنانکه مرویست که
کمتر بهتر است و اگر بیشتر باشد در زاید محتاج است باذن ورثه پس اگر بعد از فوت
اجازه کرده اند عمل چنانکه تبرعات مریض که غیر وصیت باشد و معلق بر فعات نباشد منجز
چون هبه و مانند و بیع از اصل ترکه اعتبار دارد علی الاصح و بیع ظاهر الاصح محاباتی
کافی است و اگر چنین نباشد از ثلث ترکه باید داد مگر باجازه ورثه در زاید بر
ثلث و هرگاه تعیین کند که همه را از ثلث بدهند ابتدا بواجب کنند هرچند
در ذکر موخر باشد و در غیر واجب بترتیب عمل کنند تا بقدر وفا کردن ثلث
و اگر ترتیب مراد نباشد یا استفاد نباشد و ثلث کفایت کند همه عمل باید کرد
و الا کسر را بر همه باید کرد و مراد از ترکه ترکه حین الوفاة است نه حین
الوصیة   شرط است در وصی که بالغ باشد یا بیعنی که طفل نابالغ را
عاقل
جایز

جایز نیست وصی کردن بانفراد بلکه در حال طفولیت تصرف کند در حال الوصیة بلکه
ظاهر این است که اگر طفل را مستقلا وصی کنند و شرط کنند که بعد از بلوغ تصرف کند
نیز وصیت صحیح نیست هرچند در این حکم اشکال است بلکه ظاهر صحت است نظر بظاهر
و آن که منع و نمود از تغییر وصیت و قسم اول باجماع بیرون رفت پس بر اصل داخل
است و اگر ضم کند بان بالغ عاقل کامل را بلا خلاف وصیت صحیح است و لکن کامل در صورت
عدم منع موصی پیش از بلوغ طفل جایز است که تصرف کند بر وجهیکه موصی و آن داده
کرده و بعد از بلوغ و عقل باهم شریک میباشند و بدون اذن دیگری تصرف نمیتوانند
بکنند و اگر آن طفل پیش از بلوغ بمیرد یا دیوانه شود احتمال این است که بعد از
زمان بلوغ او وصی بلا اذن حاکم شرع یا قائم مقام شرعی او تصرف کند و هرگاه کامل را
وصی کند تا زمان کامل شدن طفل و قرار دهد که بعد از این آن طفل وصی باشد
بالاستقلال یا بانضمام کامل ظاهر این است که این نحو صحیح باشد هرچند تشریک
اولی و احوط است و همچنین جایز نیست وصی کردن دیوانه را و اینکه شرط
است که مسلمان باشد اگر موصی مسلمان باشد و اینهم شرط است که وصی آزاد
باشد و وصی کردن مملوک جایز نیست مگر اینکه باذن آقای او باشد و در شرط
بودن عدالت در وصی خلاف است و اصح این است که شرط نیست چنانکه محقق
قائل است و لا جمع حکایت شده پس مجرد امین بودن در حال کافی است خصوصا

اگر موصی عالم بفسق او بوده باشد وجاهل ونیز مختلف نباشد بلی هرگاه موصی وصی را
عادل داند واو را وصی کند وبعد از آن فاسق بشود آن وصی معزول میشود اگر باعث
بر وصی کردن او عدالت او باشد والا فلا علی الاصح خصوصاً اگر فاسق در حال
حیات موصی حاصل بشود وموصی مطلع بشود وعزل نکند وباید دانست که
جایز است که وصی متعدد باشد پس هرگاه دو نفر یا بیشتر را وصی کند وشرط
کند که باجتماع تصرف وعمل کنند باینکه هر یک باذن دیگری بکند باید چنین کنند
وبه تنهائی عمل نکنند وقسمت جایز نیست واگر اجتماع نکنند حاکم شرع اجبار
وامساک بر اجتماع واگر تعذر داشته باشند بدل میکند وهم چنین اگر مطلق بگوید
علی الظاهر بلی هرگاه اذن بدهد در استقلال هر یک جایز است که هر یک منفرداً
عمل کنند بطوریکه موصی قرار داد بلکه قسمت نیز جایز است وهرگاه از وصی خیانتی
ظاهر شود معزول خواهد شد بنفسه یا بعزل حاکم شرع علی الاختلاف پس بدل
میکند از برای او امین دیگری را وایضاً باید دانست که جایز است که وصی رد وصیت
کند در حال حیات موصی نه در حال ممات پس هرگاه تعیین کسی را وصی کند وبعد
از موت وصی مطلع بشود جایز نیست رد کردن وصیت علی الاصح المشهور وهم
چنین در حال حیات رد کند وپیش از رسیدن رد بموصی آن موصی بمیرد زیرا
که در اینصورت نیز وصیت لازم خواهد شد خصوصاً در صورتیکه قبول کرده باشد که

در

که در اینصورت از جمیع دعوی اجماع بر لزوم وصیت حکایت شده وایضاً باید دانست
که وصی ضامن تلف شدن مال الوصیه نیست مگر در صورت تقصیر وجایز است
که وصی طلب خود را از مال موصی که در نزد اوست بردارد خصوصاً اگر بینه
نداشته باشد زیرا که ابراء ذمه موصی احسان است بموصی پس جایز است بلی
احوط این است که در صورت امکان ثبوت در نزد حاکم شرع وببینه ثابت
واخذ کند وایضاً باید دانست که جایز است که وصی صغیر در صورت صرفه ومصلحت
مال صغیر بخود بفروشد واحوط آنست که بغیر بفروشد واز آن غیر بخورد وهم
چنین قرض گرفتن مال صغیر در وقتیکه وصی صاحب مال باشد در مقابل آن مال
خصوصاً اگر رهن گذارد چیزی را در عوض آن مال بلی بغیر خود قرض دادن واز
آن غیر قرض گرفتن با عدم ضرر خصوصاً با مصلحت احوط است وایضاً باید
دانست که جایز است که وصی اجرت بگیرد از برای عمل خود اگر بقصد تبرع نکرده
باشد واحوط آنست که اقل امرین از اجرة المثل یا بقدر کفایت را اخذ کند و
احوط آن است که در صورت اخذ قدر کفایت قدر کفایت خود را اخذ کند و کفایت
عیال خود را نگیرد هر چند ظاهر این است که جایز است اخذ کفایت خود وعیال
را بکند خصوصاً عیال واجبة النفقه واگر غنی باشد هیچ چیز را نگیرد وظاهر این است
که فرق نیست میان وصی وبر یتیم للاجماع المرکب ظاهراً واتحاد الطریق وایضاً باید

دانستکه اگر موصی وصی را اذن بدهد که وصی بگیرد جایز است که وصی از برای
خود بگیرد که عمل بوصیت موصی او کند و اگر منع کند جایز نیست و اگر مطلق
گوید در آن خلاف است و احوط آنستکه وصی چنین وصی باذن حاکم شرع گیرد او
ولی ترکه من لا وصی له است بلا خلاف یا قایم مقام شرعی او عمل نماید
هرگاه موصی بگوید که فلان کس وصی منست هرچه بکند مختار است ظاهر
این استکه تا ثلث ترکه از برای تنگت و صحیح تسلط است مگر آنکه بعرف و عادت معلوم
باشد که مراد موصی کمتر است سید استاد از بعضی حکایت کرده که هرگاه بگوید
تو وصی من میباشی و دیگر چیزی نگوید چنین وصیت لغو خواهد بود بلکه
از بعضی حکایت کرده اند که خلاف در این نیست و از صاحب کفایت حکایت کرده
که گفته دور نیست که چنین کس وصی بر اطفال خواهد بود و حکایت کرده
از آن که گفته است هرگاه بگوید تو وصی بر اولاد من میباشی آنکس وصی در حفظ
ایشان میباشد نه در مال ایشان و هرگاه بگوید جزء از مال مرا خرج عبث ما
را خرج میکند و بعضی از روایات سبع وارد شده است و هرگاه بگوید
که سهم از مال مرا از برای من خرج کنید سدس میتوان کرد و هرگاه وجوه
مصرف را فراموش شده باشد مشهور این است که در وجوه بر باید صرف
شود و احوط اینستکه باذن ورثه چنین کنید هرگاه وصیت بکند

که تمیز

شمشیر به فلان مصرف کنید خلاف در بودن آن داخل در وصیت خواهد بود
و هم چنین است وصیت در صندوق که در آن مال باشد مگر در صورتیکه اهل عرف
خلاف آن را بفهمند جایز نیست که اولاد را از ارث بودن خارج کنند هر
چند بعد باشد و هرگاه وصیتی کند و بعد از آن بضد آن وصیت کند عمل بثانی
باید کرد هرگاه وصیت ثانیه منافات با اول نداشته باشد عمل بهر دو باید کرد
و اگر بثلث وفا کنند و الا باول ابتدا کنند چنانکه گذشت هرگاه وصیت معلوم
حاکم شرع باشد بعلم خود عمل میکند و حکم میکند و الا باید ببینه عادله ثابت
بشود ببینه و شاهد عادل یا چهار زن عادله باید بیاورد و اگر یک زن عادله
بیاورد حکم بربع خواهد کرد و اگر دو زن بیاورد حکم بنصف خواهد کرد و اگر
سه زن بیاورد سه ربع ثابت میشود و در ثبوت بوصیت بشهادت یک شاهد
عادل و قسم اشکال است و شهادت وصی در چیزیکه متعلق باو است اعتبار
ندارد و در غیر آن اعتبار دارد والله العالم مطلب اول از مطالب باب ارث در بیان
حقیقة میراث وارث است بدانکه ارث و میراث عبارت است از حقی که منتقل
شود از میت حقیقی یا حکمی بسوی زنده حقیقی یا حکمی بلا واسطه یا استحقاق
زنده حقیقی یا حکمی منسوب است چیزی را بسبب مردن دیگری حقیقة یا حکما پس شامل
مال و غیر مال چون منفعت و حد و غیره مطلب دوم در بیان موجبات ارث است

بدانکه ارث گاهی از جهة نسبت متحقق میشود وگاهی از جهة سبب ونسب عبارت
است از ارتباط شخصی بدیگری از جهة ولادت آن شخص از دیگری یا عکس این
یا ولادة هر یک از دیگری بوجهیکه در عرف بگویند که اینها باهم منسوب میباشند
ودر شرع نیز اعتبار آن نسبت باشد چنانکه در ولد الزنا نسب عرفیة هست و
اعتبار شرعی ندارد وسبب عبارت است از ارتباط شخصی بدیگری از جهة زوجیة
شرعیة یا آزاد کردن یا ضامن جریرة شدن یا امام بودن یا نحو اینها از ولای نسب
سه مرتبه است بر وجه ترتیب باینمعنی که با وجود شخصی از مرتبه اولی اهل مرتبه
دوم ارث نمیبرند وبا وجود شخصی از مرتبه ثانیه اهل مرتبه سیم ارث نمیبرند
مرتبه اول مرتبه ایست که از ولادت بلا واسطه حاصل میشود وآن مرتبه پدر و
مادر وفرزند است وفرزند فرزند با نبودن فرزند قایم مقام فرزند میشود و
مرتبه دوم جد وجده وبرادر وخواهر است ودر این مرتبه پدر ومادر جد وجده با
نبودن جد قایم مقام جد میشوند وجد وجده جد با نبودن پدر جد نیز قایم مقام
جد میشوند وهم چنین پدر ومادر مادر جد وجده او وفرزند برادر وخواهر
وفرزند فرزند ایشان نیز قایم مقام برادر وخواهر میشوند با نبودن برادر
وخواهر بطور قاعده کلیه شرعیه که اقرب منع ابعد میکند مرتبه سیم مرتبه
عمو وعمه وخالو وخاله است ودر این مرتبه نیز اولاد ایشان قایم مقام ایشان

میشوند

میشوند در صورت نبودن ایشان وهم چنین اولاد اولاد بر وجه مزبور بملاحظه
قاعده مزبوره که اقرب با بعد مانع منع ابعد میکند وهم چنین است عموی
عموی وخالوی خالو ومانند ایشان واما سبب پس بر دو قسم است اول
زوجیت است که بر وجه دوام باشد یا بر وجه انقطاع باشد باشرط ارث بودن
در ضمن عقد زیرا که اصح این است که در اینصورت نیز زن وشوهر از همدیگر
ارث میبرند دوم ولایت شرعیه است بسبب آزاد کردن یا خریدن از مال زکوة
که مقدم است بر غیر خود وپس از آن است ضامن جریره بودن ودر عقده
گرفتن هر یک غرامت دیگری را که از خطا مترتب شود وپس از آن است ولایت شرعیه
که بسبب امامت است از برای صاحب الزمان است اگر کسی را وارث نباشد پس
موجبات ارث پنج چیز است اول ابوة وبنوة است دوم جدودت واخوت
سیم عمومت وخؤولت است چهارم زوجیت است پنجم ولایت است وصیانت اول
ودوم وسیم ترتیب است باینمعنی که با وجود یکنفر از مرتبه سابقه که وی مانع
باشد اهل مرتبه لاحقه ارث نمیبرند پس اگر پدر یا مادر یا فرزند وجود داشته
باشند جد وجده برادر وخواهر میت ارث نمیبرند وهمچنین اگر جد یا جده
یا برادر یا خواهر وجود داشته باشند در صورتیکه پدر ومادر وفرزند
نداشته باشند عمو وعمه وخالو وخاله ارث نمیبرند بلی شوهر وزن با پدر ومادر

و فرزند و سایر مراتب ارث میبرند بر وجهیکه خواهد آمد چنانکه در بیان چهارم و
پنجم فی الجمله بترتیب باینمعنی که هرگاه زنی بمیرد و هیچ کس از اقربا نداشته
باشد و شوهر دایمی یا نحو آن داشته باشد ارث آن زن متعلق بآن شوهر است
بالتمام هرچند نصف آن بالفرض است و نصف دیگر از بابت رد و قول باینکه نصف
زاید مال امام است ضعیف است بلی هرگاه شوهر نیز نداشته باشد مال او
مال امام خواهد بود و هرگاه مردی بمیرد و هیچ کس از اقربا نداشته باشد و
زوجه دایمه و نحو آن داشته باشد چهار یک از ترکه آن مرد مال زن خواهد بود
و سه ربع دیگر مال امام است علی الاصح الاشهر بلی هرگاه زن نیز نداشته باشد
تمام مال مال امام ع خواهد بود مطلب سیم در بیان موانع ارث است بدانکه
چیزهائیکه مانع میشود کسی را که در مرتبه ارث بردن است چهار چیز است
اول کفر است باینمعنی که هرگاه مسلمانی بمیرد و ورثه او همه کافر باشند از او
ارث نمیبرند بلکه ترکه او مال امام است و همچنین اگر مرتد بمیرد و وارث
مسلمان نداشته باشد و اگر کافر اصلی بمیرد پس اگر تمام ورثه او کافرند ارث
نمیبرند و مال او مال امام ع نیست و هرگاه بعضی از ورثه او مسلمان باشند و بعضی
کافر باشند میراث او بالتمام مال آن مسلمان میباشد نه کافر هرچند مسلمان در مرتبه
دور باشد و آن کافر در مرتبه نزدیکتر باشد مثل اینکه کافر اصلی بمیرد و فرزند او کافر
باشد

باشد
و برادر او مسلمان باشد ارث مال برادر است نه فرزند بلکه ضامن جریره اگر
مسلمان باشد مقدم است بر فرزند و بعد از برادر و سایر خویشان اگر کافر
باشند بلی هرگاه کافر اصلی بمیرد و زن مسلمان داشته باشد و ما قائل بنباشیم که
از برای زن ارث ردی غیر فرض الله است چنانکه اصح این است ممکن است که
گفته شود باقی بعد از ربع یا ثمن مال ولد کافر است چنانکه ممکن است که گفته
شود که مال امام ع است و هرگاه وارث کافر پیش از قسمت ترکه اسلام آورد
ارث میبرد پس اگر اقرب از غیر خود باشد تمام ترکه را ارث می برد و اگر در
مرتبه وارث مسلمان باشد شریک خواهد بود در مالیکه قابل قسمت باشد
چون لؤلؤ و مرجان اشکال است و احوط آنست که او را شریک کنند که اگر کبیر
رشید باشند و همچنین اگر بعضی از ورثه حصه خود را بر وجه شاع دارند
بفروشند یا هبه کنند یا مانند اینها از تصرفات شرعیه ناقله کنند و بعد از
این آن کافر اسلام آورد در ارث بردن او نیز اشکال است و ظاهر این است
که ارث نبرد و احوط آنست که از او نیز حلیت اخذ نمایند و هرگاه بعد
از قسمت حقیقت اسلام آورده است ارث نمیبرد چنانکه اگر وارث مسلمان
منحصر در یکی بوده باشد و آن دیگری که کافر بود بعد از موت مورث اسلام
آورد ارث نمیبرد و اگر میت مسلمان بود و وارثی سوای امام نداشت و بعد

و بعد از مردن مورث اگر کافر اسلام آورده باشد ظاهر این است که ارث میبرد و
احوط این است که مال امام بدانند   از موانع ارث قتل است یعنی که
هرگاه شخصی پدر خود را یا فرزند خود را یا مانند اینها را ظلماً بکشد از ایشان
ارث نمیبرد بلا خلاف چنانکه اگر بحق بکشد بسبب قصاص یا حد یا نحو اینها ارث
میبرد بلا خلاف و اگر بر وجه خطا بکشد پس در آن خلاف است و اقوی آن است
که از ارث بردن از دیه منع میکند نه از سایر ترکه و احوط این است که قتل
شبیه عمد مثل عمد است پس هرگاه وارث منحصر در قاتل باشد در قتل مانع
باشد ترکه میت مال امام خواهد بود و الا غیر قاتل وارث خواهد بود و
دیه میت مثل سایر ترکه است جمیع ورثه او را ارث میبرند حتی زن و شوهر
مگر کسانی که خویشان مادری به تنهائی باشند که ایشان ارث نمیبرند چنانکه
قاتل خطا نیز ارث نمیبرد یعنی از برای او سهمی نیست پس حصه دیه را باید بغیر
خود بدهد   از موانع ارث بنده بودن و مملوک غیر بودن است پس هرگاه
شخصی مملوک غیر باشد و پدر آزاد داشته باشد و پسر آزادی نیز داشته
باشد و پدر او بمیرد وارث پدر خود نخواهد بود بلکه وارث پدر او پسر
او خواهد بود و هم چنین است سایر صور بلی هرگاه از برای میت وارثی نباشد
بغیر از مملوک و آن مملوک پدر و مادر باشد از آن ترکه آن مملوک را باید
ضید

خرید هر چند قهراً از جانب حاکم شرع باشد و پس از آن آزاد باید کرد و بقیه ترکه
را باو باید کرد و اگر زاید باشد و اگر ناقص باشد اقوی این است که آزاد نمی
شود پس مال مال امام خواهد بود و هم چنین اگر وارث متعدد باشند و مال
از برای آزاد کردن کل وفا نکند و اگر غیر والدین باشند چون فرزند و برادر
و عمو و امثال اینها پس آن چند قول است و اصح آن است که فرزند حکم والدین
را دارد پس او را آزاد باید کرد و احوط آن است که جمیع ارحام را آزاد باید
کنند اما ارث در صورتیکه بالغ نباشند و فرقی نیست میان مملوک محض و
مدبر که آزادی او معلق بوفات باشد و مکاتب و ام ولد حکم آزاد شدن
وارث مملوک پیش از قسمت ترکه و بعد از قسمت ترکه حکم اسلام آوردن
وارث کافر است   از موانع ارث لعان است که میان زن و شوهر واقع
میشود که آن مانع ارث بردن است مگر در صورتیکه پدر خود را تکذیب کند
که پسر در اینصورت ارث نمیبرد و پدر ارث نمیبرد   از موانع ارث
حمل است که مانع است از ارث بردن در حال حمل موقوف است بر اینکه زنده
وضع شود و بعضی از موانع دیگر نیز ذکر کرده اند که ذکر آنها در رساله مذکوره
ضرور نیست چون زنا و شک در نسب و اشتباه حر و وارث بعید در صورتیکه
حر و مملوک در زیر سقفی که افتاده باشند مرده باشند و مانند اینها

در بیان احکام ارث است بدانکه هرگاه وارث منحصر در یکی باشد چون پدر و مادر
و یک فرزند مال بالتمام مال او خواهد بود هر چند بعضی در بعضی فرضی مانند و
بعضی ردی پس در مرتبه که مرتبهٔ پدر و مادر و فرزندان است هرگاه کسی بمیرد
پدر تنها داشته باشد تمام مال اوست و جد و جده و برادر و خواهر و عمو و عمه
خالو و خاله با او شریک و سهیم نخواهند بود و همچنین اگر مادر تنها یا فرزند تنها
داشته باشد و قولیکه از صدوق حکایت شده که جد پدری با پدر وارث میبرد
و جد مادری با مادر ارث میبرد و مطلق جد با اولاد اولاد ارث میبرند ضعیف
است و همچنین قول ابن جنید که جد و جده با دختر و پدر و مادر ارث می
برند و در مرتبهٔ دوم که مرتبه برادر و خواهر و جد و جده است هرگاه کسی ب
میرد و یکی از اینها وجود داشته باشند تمام مال مال ایشان است و عمو و
و خالو و عمه و خاله با ایشان نمیبرند و در مرتبه سیم که مرتبه عمو و عمه و خالو
و خاله است اگر کسی بمیرد و یکی از اینها داشته باشد تمام مال را میبرد و هرگاه
متعدد باشند پس در مرتبه اول که مرتبهٔ ابوتست هرگاه کسی بمیرد و پدر
و مادر داشته و دو برادر یا بیشتر نداشته باشد و وارث دیگر نیز نداشته
باشد ترکهٔ آن میت را سه قسمت باید کرد دو قسمت مال پدر است و یک قسمت
مال مادر است و اگر دو برادر پدری و مادری یا پدری تنها یا بعضی پدری و مادری

وبعضی

و بعضی پدری تنها داشته باشد نه مادری تنها یا بیشتر با یک برادر و دو خواهر
یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری تنها که همه مسلمان و متولد شده باشند
داشته باشد از برای مادر سدس یعنی ششیک است و باقی مال پدر است و هرگاه
با پدر و مادر شوهر میت یا زن میت باشند و وارث دیگر نباشد شوهر نصف
ترکه میت را میبرد و زوجه ربع یعنی چهاریک را میبرد و مادر ثلث یعنی سه یک
اصل را میبرد و باقی مانده مال پدر است و هرگاه کسی بمیرد و بغیر از اولاد وارثی
نداشته باشد مال مال ایشان است بطور للذکر مثل حظ الانثیین یعنی از برای
پسر دو برابر دختر و پسرها مساوی با هم میبرند و هرگاه از برای میت پدر
و مادر و اولاد ذکور و اناث با هم یا ذکور تنها باشند هر یک از پدر و مادر سدس
ترکه یعنی ششیک را میبرند و باقی مال اولاد است بطور تساوی بین الذکور
و للذکر مثل حظ الانثیین بین الذکور و الاناث و اگر از برای میت پدر و مادر
و یک دختر باشد و دو برادر یا بیشتر داشته باشد سدس مال مادر است و
باقی را چهار قسمت باید کرد سه قسمت را بدختر باید داد و یک قسمت را به پدر
و اگر دو برادر یا بیشتر نداشته باشد کل ترکه را باید پنج قسمت کرد و یک قسمت را
به پدر باید داد و یک قسمت را بمادر و سه قسمت را بدختر و اگر با پدر و مادر
دو دختر یا بیشتر از میت باشد ترکه را شش قسمت باید کرد و یک قسمت را

بپدر میت باید داد و یک قسمت را بمادر میت باید داد و باقی میان دو دختر ها بالسویه
باید قسمت کرد و اگر از برای میت یکی از مادر و پدر و یک دختر باشند ترکه را
چهار قسمت باید کرد و یک قسمت را بپدر یا مادر باید داد و سه قسمت را بدختر
و اگر با یکی از پدر و مادر دو دختر باشند ترکه را باید پنج قسمت کرد و یک
قسمت را بپدر یا مادر باید داد و باقی را بدختر ها بالسویه باید داد و اگر با
ایشان شوهر یا زن نیز باشد از برای شوهر ربع است که چهار یک است و
از برای زن ثمن یعنی هشت یک است و باقی میان جد و جده و نواده بطریق مذکور
باید قسمت بشود و باید دانست که از برای پسر بزرگ میت اگر پسر بزرگ
داشته باشد حبوه است و آن عبارت است از ارث خاص که آن عطای الهی است
و آن چهار چیز است اول یک انگشتر میت است و اگر متعدد باشد پس مختار است
در اختیار هر یک که بخواهد [illegible] دوم یک قرآن است بطور
مذکور و جلد و امثال آنها که متعلق بآن ملحق بقرآن میباشند علی الظاهر
سیم یک شمشیر است بر وجه مزبور چهارم جمیع لباس میت است که از برای بدن
خود که بر وجه تعارف در حال اختیار در حضر مناسب او هست دوخته باشد
هر چند نپوشیده باشد و نادوخته داخل نیست خواه آن پسر بزرگ واحد باشد
یا متعدد و خواه بالغ باشد و خواه صغیر خواه رشید باشد و خواه نباشد

وخواه

و خواه آنها مشرع یا نباشد و خواه مال دیگر داشته باشد و خواه نداشته باشد
و احوط آن است که هر گاه مال دیگر نداشته باشد حبوه نگیرد و همچنین اگر
میت قرض داشته باشد که بقدر ترکه او باشد و طلبکار مطالبه کند در استحقاق
علی الظاهر حبوه نمیبرد و عمامه هر چند متعدد باشد داخل است و در مثل
کمربند و چکمه و کفش و جوراب و مانند اینها اشکال است و در شرط بودن
وضع حمل ولد اکبر اشکال است و دور نیست که شرط باشد و شرط نیست در
استحقاق حبوه که بر ذمه پدر صوم و صلوة باشد و همچنین از سهم پسر
بزرگ از سایر ترکه کم نکنند و حبوه را در عوض آنها حساب نکنند بلکه بعوض
و بر وجه لزوم مخصوص پسر بزرگ است علی الظاهر و باید دانست که ولد ولد
حکم ولد را ندارد در حبوه بردن بلی ولد ولد حکم ولد را دارد در مانع شدن
مادر میت را و زن میت یا شوهر میت را از نصیب اعلی پس اگر کسی بمیرد
و مادر داشته باشد و نواده داشته باشد و فرزند بلا واسطه او پیش از او
فوت شده باشد مادر او شش یک میبرد و نه سه یک و اگر زن داشته باشد
زن هشت یک میبرد و نه چهار یک و اگر میت زن باشد و شوهر داشته باشد و
نواده شوهر چهار یک میبرد نه نصف چنانکه اگر فرزند داشته باشد حکم ایشان
همین است بلا خلاف فی المسألتین و در مرتبه دویم که مرتبه اخوه است هر گاه کسی

بمیرد و پدر و مادر و اولاد و مادر و اولاد پدر و اولاد او اولاد ایشان نداشته باشد یا
مانع ارث برایشان باشند و برادر یا خواهر یا هر دو داشته باشد یا جد و جده
یا یکی از ایشان داشته باشد یا آنکه هر دو را داشته باشد میراث مال ایشان میانشان
پس اگر برادر و خواهر پدری و مادری باشند مال مال ایشان است بطور للذکر
مثل حظ الانثیین و همچنین اگر پدری تنها باشد و اگر مادری تنها باشند بالسویه
قسمت میکنند میان برادر و خواهر و اگر بعضی پدری و مادری باشند و بعضی پدری تنها
و بعضی مادری تنها پدری تنها ارث نمیبرد و مادری تنها اگر یکی باشد سدس میبرد
و اگر بیشتر باشند ثلث که سه یک است میبرند و باقی مال برادر و خواهر پدری و
مادری میباشند و اگر پدری و مادری نداشته باشد پدری تنها قایم مقام
پدری و مادری میشوند و مثل ایشان ارث میبرند و اگر خواهر پدری با خواهر
یا برادر مادری جمع شوند و از سهم فرض زیاده چیزی زیاد بیاید در رد کردن
بهر دو یا بخصوص پدری خلاف است و اصح این است که بخصوص به پدری است
و هرگاه از برای میت جده و جد پدری باشند مال را بطور للذکر مثل الانثیین
قسمت میکنند و هرگاه مادری باشند بالسویه قسمت میکنند و هرگاه بعضی
پدری و بعضی مادری باشند ثلث مال مادری است بالسویه و دو ثلث مال
پدری است بطور للذکر مثل حظ الانثیین و هرگاه برادر و خواهر با جد و جده

جمع

جمع شوند پس سهم خویشان مادری را که ثلث است هر چند او باشند علی السویه
یا سدس در واحد و ثلث در متعدد علی الاصح بالسویه قسمت میکنند و سهم
خویشان پدری را بالتفاوت قسمت میکنند چنانکه مذکور شد که جد پدری و برادر
و جده پدری و خواهر همسان و قسمت میکنند و جد بمنزله یک برادر است و جده
بمنزله یک خواهر پس اگر برادر متعدد باشند هر یک مساوی جد ارث میبرند
و اگر خواهر متعدد باشند هر یک مثل جده سهم خواهند داشت مثلا جد با دو
برادر ثلث میبرند و با سه برادر ربع و هم چنین در سایر صور تنها و جده و خواهر
نیز چنین حالی دارند و هرگاه با ایشان شوهر یا زن نیز باشد شوهر نصف را
میبرد و زن ربع را میبرد و خویشان مادری ثلث اصل را میبرند بالسویه و باقی
مال خویشان پدری میباشد بطور مذکور و در مرتبه سیم که مرتبه اعمام است
و اخوال هرگاه کسی بمیرد و وارث که منحصر را نداشته باشد پس هرگاه عمو و عمه
دارد مال مال ایشان است بالتفاوت میان زن و مرد و بالسویه میان مردان
و میان زنان و هرگاه عمو و عمه پدری و مادری یا پدری تنها با نبودن پدری و مادری
و عمو و عمه مادری تنها جمع شوند پس اگر منسوب به مادری یکی باشد سدس
میبرند و اگر بیشتر باشند ثلث میبرند و بتساوی قسمت میکنند هر چند بعضی
زن باشند و بعضی مرد و باقی مال منسوب پدری بطور للذکر مثل حظ الانثیین

وهرگاه خالو وخاله داشته باشد مال او مال ایشان است بتساوی میان ایشان وهرگاه
عمو وعمه وخالو وخاله باهم داشته باشد ثلث مال مال خالو وخاله است ودو ثلث
دیگر مال عمو وعمه است پس خالو وخاله اگر متعدد باشند وجهة خویشی ایشان
یک چیز باشد بالسویه قسمت میکنند والا خالو وخاله مادری تنها اگر یکی
باشد سدس ثلث میبرند واگر بیشتر باشند ثلث ثلث میبرند وباقی از ثلث
مال خالو وخاله پدری میباشد بالسویه ودو ثلث ترکه مال عمو وعمه میباشد
وایشان در صورت تفاوت در مرد بودن وزن بودن بالتفاوت قسمت
میکنند مگر عمو وعمهٔ مادری تنها که ایشان نیز بالسویه قسمت میکنند وهر
گاه زن یا شوهر باشد شوهر نصف را میبرد وزن ربع را میبرد وخویشان مادری
اگر یکی است سدس اصل را میبرد واگر بیشتر است ثلث اصل را میبرد وباقی مال
خویشان پدری خواهد بود بر وجه مزبور وهرگاه عمو وعمه وخالو وخاله
هیچیک نباشند اولاد ایشان قایم مقام ایشان میشود واگر اولاد نداشته باشند
عمو وعمه وخالو وخاله پدر میت وارث میباشند وهمچنین اولاد ایشان واگر
نداشته باشند عمو وعمه وخالو وخاله جد میت وارث میباشند وهمچنین اولاد
ایشان وقاعدهٔ کلیه که اقرب منع ابعد میکند مرعی است در همه جا مگر پسر
عمو پدر ومادری که مقدم است بر عموی پدری تنها والله العالم وباید

دانست

که اولاد هر فرقه در هر طبقه قایم مقام پدر ومادر خود میشوند در صورتیکه پدر
ومادر ایشان حیوة نداشته باشند ووارث دیگر نیز دیگری از ایشان نباشد
پس در مرتبه اولی که مرتبه اولاد واباء است اگر کسی بمیرد وفرزند او پیش از او مرده
باشد ولیکن فرزند فرزند داشته باشد فرزند فرزند جانشین فرزند میشود
وارث میبرد هرچند پدر یا مادر حیوة داشته باشد علی الاصح المشهور
پس اولاد پسر نصیب پسر میبرند هرچند دختر باشند ودر میان خود ایشان بطور للذکر
مثل حظ الانثیین قسمت میکنند یعنی پسر دو برابر دختر میبرند هرچند پسر
دختر باشند علی الاصح المشهور واگر با پدر ومادر جد جمع شوند جد ششیک پدر
پدر جد میبرد وشش یک دیگر را مادر جد میبرد وباقی را ابو وجد مزبور قسمت
میکنند اگر از جد هیچ فرزند باقی نمانده باشد حتی دختر ودر مرتبه دوم که مرتبه
برادر وخواهر وجد وجده است هرگاه کسی بمیرد وپیش از او برادر وخواهر
او مرده باشند وبعد از او از مرتبه اولی کسی باقی نمانده حتی اولاد اولاد
ولیکن برادر زاده یا خواهر زاده یا هر دو داشته باشد ایشان وارث عمو و
خالو خواهند بود وبا جد وجده اگر حیوة داشته باشند شریک خواهند
بود واز برادر جد در اینصورت نیز سهم سهمی است که با پدر آنها پسر ودختر
میبرد واز برادر جد سهمی است که مادر ایشان میبرد که مثل یکی از ایشان

بود وجد برابر برادر میت بود وجده برابر خواهر میت بود وباقی مال برادرزاده
یا خواهرزاده خواهد بود پس اگر برادرزاده تنها یا خواهرزاده تنها باشند میان
ایشان بطور للذکر مثل حظ الانثیین قسمت میکنند مگر آنکه برادرزاده یا خواهر
زاده مادری تنها باشند که در کیفیت قسمت ایشان خلاف است واحوط این
است که بروجه تساوی قسمت کنند اگر ذکور را نفی میشود واگر برادرزاده
وخواهرزاده پدری ومادری یا پدری تنها یا مادری تنها جمع شوند پس شش
یک مال برادرزاده یا خواهرزاده مادری است اگر سبب خویشی ایشان یکنفر
باشند والا ثلث یک مال ایشان است وباقی مال برادرزاده یا خواهرزاده
پدری ومادری یا پدری تنها است واگر زوج یا زوجه با ایشان جمع شوند
نصف اصل ترکه مال زوج خواهد بود وربع اصل ترکه مال زوجه وباقی مال
ایشان است بروجه مذکور ودر مرتبه سیم که مرتبه عموها وخالوها است
وعمها وخالها است اگر کسی بمیرد ووارث مرتبه اولی ودوم نداشته باشد عمو وعمه
وخالو وخاله او پیش از او مرده باشند اولاد ایشان جانشین ایشان میشوند
ونصیب کسی که بسبب آنکس نسبت وخویشی میت رسانیده اند میبرند پس
دو ثلث در صورت اجتماع ایشان پسر عمو وپسر عمه یا دختر عمو ودختر
عمه میباشد ویک ثلث مال اولاد خالو وخاله میباشد هرچند پسر باشند و

عمو وعمه بطور للذکر مثل حظ الانثیین قسمت میکنند واولاد خالو وخاله
بروجه تساوی والله العالم   پس در آن چند فصل است فصل اول در بیان
احکام ضروریه هبه است بدانکه تملیک عین ودادن مالی با غیر بدون عوض دنیوی
بر دو قسم است اول آنکه شرط است بقصد قربه وثواب آخرت با احسان الهی
در وی یا چون نذر یا شفای وحفظ مسافر از بلا واین قسم را صدقه مینامند ودر
این قسم شرطهاست ایجاب وقبول هرچند فعلی باشند واحوط آن است که قول
متحقق شود دیگر آنکه بعضی شرط کرده اند در صدقه جمیع چیزها آنچه شرط کرده اند
در عقود لازمه واین قسم بدون قبض باذن مالک صحیح ولازم نخواهد بود
وبعد از قبض لازم میشود هرچند عوض نداشته باشد وصدقه واجب بر بنی هاشم
حرام است هرچند غیر زکوة بلا احتیاج مگر آنکه صدقه مثل خود سادات باشد یا آنکه
با ضرورت بحدی که اکل میته باشد بلی صدقه مستحبه بر ایشان حلال است   دوم
که مشروط بقصد قربه نیست بلکه تملیک عین است بدون عوض دنیوی که منجر
باشد ومجرد از قصد قربه باشد واین قسم را هبه میگویند وشرطهاست در
هبه که هبه کننده بالغ عاقل رشید مختار باشد وعین موهوبه قابل ملکیت
باشد ونیز شرطهاست که مشتمل باشد بر ایجاب وقبول مثل اینکه هبه کننده
بگوید وهبت لک هذا وموهوب له بگوید قبلت لنفسی یا مانند آن از صیغها

هرچند جمله اسمیه باشد چون هذا لک و در کفایت کردن ایجاب و قبول فعلی
چنانکه متعارف است که عقلا مالی را می‌بخشند بعضی بدون لفظ خلاف است و محکی
از علامه در تحریر آنستکه لفظ ضروریست چنانکه از نهایه احتمال این حکایت در دروس
شده است و شهید ثانی در مسالک گفته است و ظاهر الاصحاب الاتفاق علی افتقار
الهبة لفظا الی العقد القولی فی الجملة و علی هذا ما یقع بین الناس علی وجه الهدیة
من غیر لفظ یدل علی ایجابها و قبولها لا یفید الملک بل مجرد الاباحة حتی لو کانت
جاریة لم یحل له الاستمتاع بها لان الاباحة لا تدخل فی الاستمتاع قال الشیخ فی ط
من اراد الهدیة و لزومها و انتقال الملک منها الی المهدی الیه الغایب فلیتوکل
رسوله فی عقد الهدیة معه و ظاهر این است که در هدیه فعل کافی است چنانکه
در هدایای ملوک بجناب پیغمبر مجرد ایجاب و قبول فعلی بوده و سیره مسلمین
بر این طریق است و در هبه احتیاط آن است که بدون لفظ اکتفا نکنند پس اگر بلفظ
لفظ قبول کنند و بعد از موت واهب عین موهوبه باقی باشد موارث رد کنند
یا اینکه ورثه باو منتقل کنند و ایضا شرط است در هبه قبض کردن باذن واهب
پس هرگاه واهب پیش از قبض دادن بمیرد عین موهوبه داخل در ارث او خواهد
بود و در کافی بودن قبض پیش از هبه اشکال است و احوط تجدید قبض است
بانیت قبض هر چند واهب بعد یا اصل عین باشد و عین موهوبه در دست
ایشان

ایشان باشد بدانکه جایز است هبه کردن حصه مشاع چنانکه جایز است هبه
کردن چیزیکه مختص بواهب باشد و جایز نیست رجوع و بازگشت در هبه فرزند
بپدر یا مادر و هبه پدر و مادر بفرزند بلکه اصح این است که در هبه مطلق ذوی
الارحام رجوع جایز نیست و هم چنین هبه معوضه هر چند عوض آن ثواب آخرت
باشد که بقصد قربة ادا کرده میشود پس جواز رجوع منحصر است در هبه غیر
معوضه که باجنبی کرده باشند با بقاء عین هر چند میان زن و شوهر واقع شده
باشد علی الاصح ولیکن احوط اولی عدم رجوع است در هبه زن و شوهر خصوصا
اگر بعقد دوام باشد و ظاهر این است که هبه ما فی الذمه صحیح نیست هر چند
بمدیون هبه کند مگر آنکه قصد ابراء ذمه مدیون کند و احوط آنستکه بلفظ
ابراء ابراء کند و مدیون قبول کند چنانکه قول باشتراط قبول از ابن زهره
و ابن ادریس حکایت شده است هر چند ظاهر این است که احتیاج بقبول ندارد

فصل در بیان احکام ضروریه قرض و دین است و در این فصل چند
امر مذکور میشود اول آنکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانکه مرویست که
ثواب تصدق دادن یک درهم ده برابر آن است و ثواب قرض دادن یک درهم برابر
هیجده درهم است و اخبار در ثواب قرض بسیار است دوم آنکه قرض که بروجه
یقین باعث مالک شدن قرض گیرنده میشود آن قرضی است که مشتمل باشد بر ایجاب

وقبول لفظی وقبض با بیظر بلکه صاحب مال بگوید اقرضتک هذا قربة الی الله وقرض
گیرنده بگوید قبلت لنفسی وبعد بتصرف او بدهد وهم چنین اگر ترجمه اینرا بگوید
مثل اینکه مالک بگوید قرض الحسنه دادم این مال را بتو قربة الی الله وقرض گیرنده
بگوید قبول کردم بلی هرگاه بدون صیغه مالی را مالک بغیر بدهد بقصد قرض
تصرف در آن از برای آن غیر مباح میشود هرچند مالک او نمیشود سیم آنکه باید قرض
دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است وشرط کردن آن باعث
عدم انتقال مال است بقرض گیرنده هرچند نفع بسبب زیادتی در وصف
باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هرگاه قرض گیرنده
تبرعا چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد چهارم آنکه هر چیزیکه ممکن است
تعیین کردن او را بحسب قدر ووصف جایز است قرض دادن او پس جایز است
قرض دادن طلا ونقره که بوزن مشخص شده باشند وهم چنین قرض دادن
گندم وجو ومانند اینها خواه بوزن مشخص شده باشند وخواه بکیل وهمچنین
قرض دادن نان که بوزن مشخص شده باشد واصح این است که هرگاه نان
را بعدد وشمارش مشخص کنند قرض دادن آن صحیح باشد واحوط آنست که
تفاوت میان عوض ومعوض نباشد مساوی در وزن باشند واعتباری
بتفاوت در قیمت نیست پنجم آنکه مالیکه او را قرض میدهند یا قیمی است یا مثلی

ومثلی

ومثلی آن مالی است که اجزاء آن متساوی باشند در قیمت ومنفعت ودر صفات
باهم نزدیک باشند چون گندم وجو وروغن وقیمی آن است که تفاوت
داشته باشند چون حیوانات پس اگر آن مال مثلی باشد در صورت اراده
رد عوض اگر مثل ممکن باشد باید رد مثل بکنند والا باید رد قیمت آن بکنند
واگر قیمت زمان قرض گرفتن وزمان تعذر مثل وزمان مطالبه تفاوت
داشته باشد ظاهر این است که قیمت زمان مطالبه را باید بدهد واحوط آن
است که اعلی التسلیم را بدهد واگر قیمی باشد قیمت آن علی المشهور در ذمه
قرض گیرنده قرار میگیرد واحوط آنست که با امکان مثل مثل را بملاحظه قیمت
اصل رد کنند یا مصالحه کنند بان مثل یا قیمت وهم چنین در قرض دادن
لؤلؤ ها بلکه احوط آنست که آنها را قرض نگیرند ششم آنست که اصح اینست که
قرض دهنده نمیتواند بعد از اجرای صیغه قرض وتصرف دادن رجوع کند
بعین مال بلی میتواند مطالبه حق خود بکند پس قرض گیرنده اگر همان
مال را رد کند جایز است چنانچه اگر بدل از او رد کند نیز جایز است واحوط
آنست که در صورت مطالبه کردن صاحب مال مال خود را عین آن مال را رد کند
هفتم آنست که هرگاه مالی را قرض بدهند وشرط کنند که تا زمان معینی قرض
باشد احوط آنست که پیش از آن زمان مطالبه نکند بازنده بودن قرض

کمینه و هم چنین اگر از برای دین مالی که زمان تسلط بر مطالبه آن رسیده باشد
زمانی قرار دهند که مطالبه را تاخیر بیندازد خواه مهر باشد و خواه
غیر مهر   آنستکه اگر از برای مدیون آثار مرگ ظاهر شود واجب
است که وصیت کند بلکه احوط آنستکه مقدار مال طلبکار را جدا کند
تتمه آنکه دیون مؤجله که زمان تسلط آنها نرسیده باشد بسبب مفلس
شدن معجل نمیشود ولیکن بسبب مردن مدیون مؤجل میشود باینمعنی که
بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبیکه زمان تسلط بر
مطالبه آن مؤخر باشد و بسبب مردن طلبکار مؤجل نمیشود پس اگر ترکه
کمتر از قرض میت باشد تمام طلبکاران مساوی میباشند در استحقاق مطالبه
از آن ترکه بحساب حق خود هرچند عین مالیکه از بعضی از ایشان اخذ
نموده بود موجود باشد بلکه هرگاه کمتر نباشد صاحب مال اولی خواهد بود
علی المشهور چنانکه در صورت مفلس شدن چنین است   آنکه هرگاه مدیون
بی چیز و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که بآن تواند ادای دین کند باید
او را مهلت داد و اگر بی چیز نباشد و قادر بر کسب لایق بحال باشد و طلبکار
مطالبه حق خود کند و او مماطله کند جایز است حبس او و هم چنین در صورت
جهل بحال او که بی چیز بودن او ثابت نشود   آنکه خانه لایق بحال و خادم
لایق

لایق بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را لازم نیست که بطلبکار مدیون
بدهند علی المشهور المنصور و هم چنین است نفقه روز قسمت او و عیال
واجب النفقه او   آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر فروشد و منتقل کند
بعوضیکه کمتر از اصل طلب باشد بر وجهیکه ربا و مانند آن لازم نیاید صحیح
آنستکه مشتری میتواند مطالبه تمام طلب را نماید و بعضی گفته اند بیشتر
از آن مقداریکه ببایع داده نمیتواند طلب کند و این احوط است
در بیان احکام ضروریه نذر و شبه نذر است و در این فصل چند
امر مذکور میشود اول آنکه شرط است که نذر کننده بالغ عاقل مختار باشد
که او را جبر بر نذر کرده نکرده باشند و ایضا شرط است که قصد معنی لفظ
خود داشته باشد و لاهی و هرزه گی کننده و مانند آن نباشد و ایضا شرط است اسلام
علی المشهور و ایضا شرط است حر بودن باینمعنی که نذر مملوک بدون اذن
مالک صحیح نیست و هم چنین نذر زن بدون اذن شوهر صحیح نیست
اگر معقوده بعقد دائم باشد بلکه مطلقا علی الاحوط و در شرط بودن اذن پدر
اشکال است و احوط اذن گرفتن است و اما مادر پس ظاهر این است
که اذن او شرط نیست و هم چنین است جد و جده دوم آنکه هرگاه کسی صیغه در
نذر جاری کند و آن صیغه مشتمل باشد بر شرط مثل آنکه هرگاه بگوید خدا

در بعض مرا شفا دهد پس از برای خداست بر ذمهٔ من که فلان عمل خیر را بجا
بیاورم یا مانند این مثل اینکه بگوید ان کان کذا فلله علی ان افعل کذا باشد یا مثل
مذکوره نذر او صحیح است بلا خلاف و در صحیح بودن نذری که بدون شرط
باشد مثل اینکه بگوید لله علی ان افعل کذا خلاف است و مشهور این است که صحیح است
و این قول صحیح است چنانکه مستفاد از صحیح است و اگر صیغه بدون ذکر اسم
خدا باشد مثل اینکه بگوید علی ان افعل کذا بدون لله پس آن صحیح نیست بلکه
ذکر لفظ جلاله ضرور است و احوط این است که قربة الی الله نیز بگوید
چنانکه از بعضی حکایات شده است شرط دانسته اند و ذکر لفظ نذر
ضرور نیست و ظاهر صحت نذر است و اگر قصد بمضمون صیغه کند و با قدرت
تلفظ بلفظ کند در لازم آن خلاف است مقتضای اصل لازم نبودن است
و احوط این است که وفا بان بکند و مثل نذر است عهد و یمین در شرط
مذکوره و صیغهٔ عهد این است عاهدت الله انه متی کان کذا فعلی کذا
و صیغهٔ یمین این است که بگوید والله یا بالله یا تالله افعل کذا و لیکن در
یمین حدیث صحیح و مثل صحیح صریح است که بدون اذن پدر صحت ندارد
سیم آنست که متعلق نذر که بسبب آن نذر لازم میشود فعل حرام و مکروه
نباشد بلا خلاف و در مباح خلاف است و اقوی و اصح این است که متعلق
نذر

نذر باید طاعت باشد تا اینکه قصد قربت متحقق بشود مثل اینکه هرگاه نذر
کند که فلان مطلب او بعمل بیاید یک روز روزه بگیرم یا اینکه دو رکعت نماز بکنم
یا اینکه فلان مقدار تنخواه بفلان فقیر یا مطلق فقیر بدهد یا مانند اینها از
اعمال و شرط اینکه مقدور ناذر باشد تا زمان عمل پس اگر بعد از نذر عجز
حاصل شود نذر ساقط خواهد شد و باید متعلق شرط در مشروط و نذر
که از جهة شکر خداست حرام و مکروه نباشد بلکه راجح یا مباح باشد پس هرگاه
نذر بکند که من زنا بکنم پس از برای خداست بر ذمه من که از جهة شکر فلان
عمل خیر را بکنم نذر او باطل خواهد بود بلی هرگاه نذر از جهة زجر نفس باشد
باید متعلق نذر حرام یا مکروه و مرجوح باشد تا اینکه سبب زجر بشود پس
اگر قصد کند که هرگاه من زنا کنم پس از برای خداست بر ذمه من که از جهة زجر
نفس و اذیت او بسبب مرتکب شدن فعل بد و مرجوح صد تومان در راه خدا
بدهم منعقد خواهد شد   آنستکه هرگاه کسی مخالفت نذر یا شبیه نذر را
بکند در حال علم و عمد و اختیار بدون جهل و اجبار واجب میشود کفاره
و کفاره مخالفت نذر علی الاصح این است که یک بنده آزاد کند یا اینکه دو ماه
متوالی روزه بگیرد یا اینکه شصت مسکین را اطعام کند بر وجه تخییر میان
این سه چیز و احوط این است که مثل کفاره قتل خطا باشد با این معنی که با
امکان

بنده آزاد کردن و با عجز از این و مقدرت بر روزه دو ماه متوالی روزه بگیرد
در صورت عاجز بودن از روزه شصت مسکین را طعام کند و کفاره مخالفت
عهد نیز علی الاصح این است که مخیر است میان سه امر مزبور و اما کفاره مخالفت
یمین پس آن بلا خلاف این است که مختار است میان آزاد کردن بنده یا اطعام
کردن ده مسکین بیک مد گندم یا آرد یا نان اینها یا پوشانیدن ده مسکین
بلباس وسط و هر گاه اینها مقدور نباشد باید سه روز روزه بگیرد علی الا
حتیاط المتصله بدانکه هر گاه در شب عمداً و اختیاراً یا سهواً بخوابد تا نصف
شب یا صبح و نماز عشا را ترک کند باید آن روز را روزه بگیرد علی الاحتیاط المتصله
و هم چنین اگر عمداً یا سهواً یا بسبب مستی ترک نماز کند بدون خواب علی الا
حتیاط الضعیف و هر گاه ترک روزه کند در واجب بودن کفاره اشکال است
و مقتضای اصل این است که واجب نیست خصوصاً اگر بسبب سفر ضرور ترک کند
آنستکه هر گاه کسی مخالفت نذر و شبه نذر بکند کفاره بلا جهد آن
نذر و شبه آن بر وی میخورد خواه بعقد بر هم خوردن مخالفت بکند یا نه چنانکه
از شهید اول حکایت شده است یا انکه بر قرار میباشد دو وجه دارد و اقوی
این است که منحل میشود و بر هم میخورد خصوصاً در صورتیکه بعقد بر هم خوردن
مخالفت بکند والله العالم وله الحمد الدائم در بیان احکام رضاع
است

ست و در این باب یک مقدمه و ده فصل است و یک خاتمه مقدمه در بیان فضیلت
نکاح است بر وجه اجمال بدانکه نکاح و زن گرفتن بحسب شرع سنت مؤکد است
چنانکه مرویست از رسول خدا صلعم و آله که هر کسیکه تزویج کند و زن بگیرد
نصف دین خود را نگاه داشته است و باید در نصف دیگر او بپرهیزکاری بکند
و ایضاً مرویست که دو رکعت نماز زن دار بهتر است از هفتاد رکعت نماز عزب
و ایضاً فرموده که اکثر اهل جهنم عزبها میباشند و اخبار در این باب بسیار است
و لیکن بر دو قسم است اول زنیکه حلال است نکاح کردن او دوم زنیکه حرام است
نکاح کردن او و این قسم چند صنف میباشند اول زنیکه از جهة نسب نکاح
او حرام است و آن جمیع خویشان پدری و مادری است غیر از دختران عمو
و عمه و دختران خالو و خاله و اینها هفت طایفه اند که در قرآن خداوند
عالمیان ذکر فرموده از یکی مادر است که شامل جده نیز هست و یکی دختر
است که شامل دختر پسر و دختر دختر نیز هست و یکی عمه هست که شامل
عمه پدری و مادری است و یکی خاله است که شامل خاله پدری است و یکی و مادری
دختر برادر است و یکی دختر خواهر است و نواده ایشان حرام است نکاح
ایشان ... دوم زنی است که از جهة سبب صادر شده از مکلف حرام میشود
چون مادر زن بجهة خویشی و زن نمودن دختر او حرام میشود و هم

چنین مانند آن چون زنیکه در حالتیکه زن غیر بود یا در عدهٔ غیر بود با او زنا
کرده یا اینکه در عدهٔ غیر بود و او را عقد کرده باشد و تصرف کرده باشد
یا اینکه تصرف نکرده باشد ولیکن علم داشت ببودن در عده و حرام بودن
چنین عقد و امثال اینها که حرام مؤبد میباشد و هرگز حلال نمیشوند سیم
زنی است که بسبب رضاع یعنی شیرخوردن حرام میشود بجهت دانستن وجوه
این قسم بسیار اتفاق میافتند و در بعضی از احوال حکم آنها مخفی است و
باعث کوفتن زن حرام میشود لهذا لازم است که احکام رضاع و شرایط
آن در چنین مفصل مذکور میشود زیرا که حرام شدن بسبب رضاع و شیرخوردن
مجملا از جملهٔ قطعیات بلکه ضروریات است پس اهم بیان احکام و شرایط او است
در سبب شدن رضاع و شیرخوردن از برای حرام شدن زن ده
شرط است ۱ آنکه شیر زن از وطی صحیح و شرعی بهم رسیده باشد خواه
بعقد دوام و خواه بمتعه و خواه بتحلیل و خواه بالملک بودن کنیز و خواه
بشبهه و خلاف ابن ادریس در وطی بشبهه ضعیف است پس اگر شیر بهم از زنا
بعمل آمده باشد خوردن او باعث حرام شدن شیر دهنده یا غیر او نمیشود مثل
شیر زن بیشوهر مگر آنکه زنا از جهة ضرورت باشد مثل اینکه ظالمی بگوید
که اگر فلان زن زنا نکردی ترا میکشم و بزن چنین بگوید و ایشان قطع بکشتن
باطن

باطن بضرر آن ظالم داشته باشند زیرا که شیر چنین زن علی الظاهر باعث
حرام شدن نمیشود آنکه شیر زن بعد از حمل و وضع حمل حادث شده
باشد زیرا که اگر شیر از زن بدون حمل حادث شده باشد باعث حرمت نمیشود
بلا خلاف ظاهراً و اگر با حمل و پیش از وضع حمل علی الاصح المشهور باعث نشر حرمت
نمیشود ولیکن اگر از چنین شیر کسی شیر خورده باشد احوط آنستکه آن شیر
دهنده و مثل او را بزنی قبول نکنند و نکاح محرمانه نیز نکنند بلی باقی ماندن
آن زن در عقد شوهر یکه از مقاربت او حمل و شیر حاصل شده ضرر نیست
بلکه هرگاه شوهر بمیرد یا آن زن را طلاق دهد و آن زن شوهر دیگر اختیار کند
و از شوهر دیگر شیر حاصل نشود بلکه همان شیر شوهر اول باشد آن شیر
باعث نشر حرمت میشود آنستکه آن زن در حال شیرخوردن طفل
زنده باشد پس هرگاه بعضی شیر بلکه یکجرعه را بعد از مردن خورده باشد
آن شیر نشر حرمت نمیکند آنستکه شیر کامل باشد باینطوریکه بقدر
اشتها بخورد بر وجهیکه عرفا بگویند که شیر تمام خورده یا آنکه خود شیر بدهد
بدون سببی مثل شنیدن صدائی یا بازی کردن با طفل یا بردن آوردن
شیر دهنده پستان خود را از دهن طفل یا بخوابیدا که هرگاه چنین باشد
اعتباری ندارد و آن شیر ناقص باعث نشر حرمت نمیشود بلی هرگاه چنین

ناقص بقدری بخورد که صدق بیاید در عرف و عادت که از آن شیر گوشت رویئیده
شده و استخوان سخت شده یا اینکه حادث که یکشبانه روز علی الاتصال از شیر فلانه
زن شیر خورده است باعث نشر حرمت نمیشود   آنستکه شیر خالص باشد اگر
ممزوج باشد نشر حرمت نمیکند   آنستکه شیر از پستان بمکد و شیر بعد
طفل برسد از پستان پس اگر بدوشند بدهن طفل یا در پیاله بدوشند و
در حلق طفل بریزند تا اینکه بشکم طفل برسد باعث نشر حرمت نمیشود و هم
حقنه کردن و از بینی بحلق رسانیده   انکه شیر خورنده قبل از تمام شدن
دو سال شیر را بخورد پس اگر بعد از دو ساله شیر بخورد هر چند یکچهره آن بعد
از دو سال باشد باعث نشر حرمت نمیشود هر چند در روز نیز باشد که بسبب آن
روز عدد سی روز ماه کسر کرده تمام بشود باین معنی که هر گاه طفل در میان
ماه متولد شود آن ماه کم باشد یعنی بیست نه روز باشد و بعد از نیمها آخر
که دو سال بسبب آن تمام میشود شیر بخورد آن شیر باعث نشر حرمت نمیشود
بنا بر اینکه صدق دو سال بیش از او بعمل می آید و لیکن اجتناب احوط است
در اینصورت و همچنین در صورتیکه طفل بعد از دو سال باز نداشته باشند
و آن طفل باین حال از زنی شیر بخورد احوط اجتناب است و فرقی نیست در میان
انکه در اثنای دو سال باشد میان شیریکه با اتصال بشیر خوردن باشد و میان

شیریکه

شیریکه بعد از باز داشتن از شیر باشد در ظرف دو سال و شرط الیست که فرزند
دایه کمتر از دو سال داشته باشد   انکه شیر بیکی از سه حد شرعی رسیده
باشد یا اینقدر بمکه اثر کند و باعث شود در رویئیدن گوشت و سخت شدن استخوان
در عرف و عادت بر وجهی علم قطعی یا شرعی و اینکه یکشبانه روز بالتمام شیر بخورد
بر وجهیکه غذای او در شبانه روز شیر آن زن باشد عرفا نه غیر شیر او و یا اینکه
پانزده شیر متوالی بخورد بر وجهیکه شیر زن دیگر فاصله نشود و نه شیر خوردن
کامل و نه شیر خوردن ناقص بلی خوردن آب و نان و مثل آن در تا شیر پانزده
شیر ضرر ندارد بلکه خوردن از غیر پستان نیز ضرر تا شیر پانزده شیر ندارد
و اصح این است که شیریکه باعث رویئیدن گوشت و سخت شدن استخوان
است صدق عرفی کافی است و هیچ فعل مشرد در تاثیر آن ندارد بلی احتیاط در
جمیع صور تقا خلاف بهتر است چنانکه هرگاه ده شیر بخورد و احوط اجتناب
است بنا بر اکثر جمعی قایلند که ده شیر باعث نشر حرمت میشود بلکه بعضی قایلند
که یک شیر کامل نیز باعث نشر حرمت میشود و این نیز احوط است هر چند
اصح خلاف هر دو قول است و از بعضی از ایشان چون ابوحنیفه حکایت
شده که مسمای شیر خوردن باعث حرمت میشود هر چند شیر ناقص باشد پس
اجتناب بسیار اولی است   انکه تمام پانزده شیر از یک زن باشد پس اگر

شخصی پانزده زن داشته باشد وطفل از هر زنی یک شیر خورده باشد بدون
فصل شیر زن شخص دیگر آن پانزده شیر باعث نشر حرمت نمیشود بلی هر
زنی طفلی را پانزده شیر متوالی بدهد آن اطفال برهم دیگر حرام میشوند
چنانکه بر شیر دهنده خود وشوهر او نیز حرام میشوند   الثالث آنکه شیر از
یک شوهر باشد پس هرگاه هشت شیر از زنی بخورد وبعد از این شوهر
آن زن او را طلاق دهد ودر زمان عده آن طفل را از شیر باز دارند
ویا بدون تشنگی دهند وبعد از عده آن زن شوهر دیگر اختیار کند
واز آن شوهر دیگر فرزندی وشیری بهم رسد وهفت شیر دیگر از
آن زن از شیر شوهر دیگر بخورد وآن پانزده شیر با آنکه از یک زن است
باعث نشر حرمت نمیشود بسبب تعدد فحل وشوهر پس آن شیر دهنده بر آن
طفل حرام نمیشود وآن طفل اگر دختر است بر شوهر آن زن حرام نمیشود
بلی هرگاه از شیر هر شوهری طفل را شیر کامل بدهد بآنکه از هر شوهر
پانزده شیر یک طفل بخورد وپانزده شیر از شوهر دیگر طفل دیگر بخورد آن زن
بر هر دو طفل حرام میشود وهر یک از دو طفل بر صاحب شیر خود نیز حرام
میشوند ولیکن آن دو طفل برهم دیگر حرام نمیشوند علی المشهور المنصور
واز بعضی حکایت شده قول بحرام شدن آن دو طفل بر یکدیگر نیز واین

احوط

احوط است   الرابع آنکه طفل صحیح المزاج باشد علی وجه وهر چند اوجه این
است که شرط نیست   الخامس آنکه شیر باقی بماند در شکم پس هرگاه قی کند
هر چند یک شیر را باعث نشر حرمت نمیشود علی وجه واحوط اینستکه
اجتناب کند از گرفتن چنین شیر دهنده ونکاح کردن باو   هرگاه رضاع
شیر خوردن با شرطهای مذکوره حاصل شود مردیکه فحل شوهر دایه است وشیر
از اوست ودر عرف علماء او را فحل مینامند پدر رضاعی طفل میشود وشیر
دهنده مادر رضاعی او میشود وفرزند ایشان خواه نسبی باشند وخواه
رضاعی برادر رضاعی وخواهر رضاعی طفل میشوند وهم چنین فرزندان نسبی
ورضاعی فحل که از زن دیگر دارد وهم چنین فرزندان نسبی دایه که از شوهر
دیگر دارد که همه آنها برادران رضاعی وخواهران رضاعی طفل میشوند واما
فرزندان رضاعی دایه که از شیر شوهر دیگر دارد پس برادر وخواهر طفل نمیشوند
علی الاصح هر چند احوط این استکه از چنین دو شخص در نکاح ونکاح هم
چنین خواهر فحل عمه رضاعی طفل میشود وخواهر دایه خاله رضاعی طفل
میشود ومادر ایشان جده رضاعی طفل میشود وهم چنین دختران پسر
دختران برادر رضاعی طفل میشود ودختران دختر دختر خواهر
رضاعی میشود حاصل آنکه هفت طایفه ربط دارند بسبب نسب طفل که

بطفل که مذکور شد مثل آنها هفت طایفه بسبب رضاع حاصل میشوند و این
هفت طایفه نسبت بر آن طفل حرام و محرم میباشند بعد از حاصل شدن رضاع
با شرایط و حاصل شدن علم بآن چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که یحرم
من الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میشود از جهة رضاع و شیر خوردن
زنانیکه نظر ایشان از جهة نسب حرام اند چون مادر رضاعیکه مثل مادر نسبی است
و خواهر رضاعی مثل خواهر نسبی حرام است و همچنین سایر هفت طایفه که اشاره
بآنها شده است پس حرمت حاصل میشود میان شیر خورنده و شیر دهنده
و شوهر او و پدر و مادر و جد و جده زن و شوهر و اولاد زن و شوهر و برادران
و خواهران زن و شوهر خواه نسبی باشند و خواه رضاعی و همچنین زنان
دیگر آن شوهر و همچنین میان اولاد شیر خورنده و میان زن و شوهر و اصل
و فرع و برادر و خواهر ایشان حرمت محرمیت حاصل نخواهد شد بلی میان
مادر و برادر و خواهر طفل و دایه و شوهر و متعلقان ایشان حرمت محقق
نیست   اظهر و اشهر اینست که چون رضاع شرعی محقق شود حرام میشود
بر پدر طفل شیر خورنده جمیع اولاد فحل که صاحب شیر است خواه نسبی باشد
و خواه رضاعی و خواه از زن شیر دهنده باشد و خواه از زن دیگر و همچنین
حرام میشود بر پدر آن طفل جمیع اولاد نسبی دایه که از شوهر دیگر داشته باشد

و در اولاد

و در اولاد رضاعی دایه که اولاد رضاعی شوهر نباشد خلاف است و اصح اینست که
حرام نیستند و احوط اجتناب است و قول بعدم حرمت بر پدر طفل منسوب بعلامه
ملحق بعنوانی از عنوانهای هفتگانه که در نسب مذکور است چنانکه از
شیخ طوسی ره و جماعتی منقول است ضعیف است و خلاف احتیاط نیز است
اصح و اشهر اینست که بعد از حصول علم برضاع شرعی خواهر رضاعی
طفل و مادر رضاعی او و سایر متعلقان هفتگانه رضاعی آن طفل بر برادر
نسبی او که شیر نخورده حرام نمیشود و لیکن احوط اجتناب است از جهة اینکه
از شیخ طوسی ره قول بمنع حکایت شده   رضاع شرعی چنانکه اگر پیش از
عقد واقع شود تاثیر میکند و باعث حرام شدن عقد میشود چنانکه گذشت
همچنین هرگاه بعد از عقد واقع شود نیز تاثیر میکند و باعث فساد عقد
میشود پس هرگاه مادر زن شخصی فرزند او را شیر دهد خواه آن فرزند از دختر
او باشد یا از زن دیگر باشد زن آن شخص که دختر مادر زن است بر شوهر خود
حرام میشود و عقد ایشان فاسد میشود و از زن بودن بیرون میرود و حرام
دایمی میشود و همچنین اگر زن دیگر پدر زن او که غیر مادر او است فرزند او را
شیر دهد زن آن شخصی که فرزند آن زن است بر آن شوهر حرام میشود زیرا که
اولاد صاحب شیر خواه نسبی باشد و خواه رضاعی بر پدر طفل شیر خورنده حرام

بلی اولاد را به که شیر دهنده است اگر نسبی باشند حرام میشوند هر چند از غیر
این شوهر باشند و اما اولاد رضاعی پس حرام نمیشود علی الاصح المشهور ولیکن اجتناب
از این قسم نیز احوط است و اگر کسی کنیزی داشته باشد که از او طفل داشته و آن
کنیز زن صغیرهٔ آن شخص را شیر دهد هر دو بر آنکس حرام ابدی میشوند زیرا
که کنیز بجای مادر زن خواهد و زن دختر رضاعی آنکس خواهد شد بلی هرگاه آن کنیز
از شیر غیر آنکس شیر داده باشد همان کنیز حرام میشود چون مادر زن است و زن
حرام نمیشود و هرگاه زن عقد صغیری شده باشد پس بسبب عیبی مانند
آن آن عقد را فسخ کرده باشد پس از آن زن شخص دیگر شود و از او طفل بیاورد
و از شیر او آن صغیره نکاح را شیر خورد آن زن بر شوهر دوم نیز حرام میشود
و هم چنین هرگاه زنی از شوهر خود طلاق گرفته باشد و بعقد صغیری در آمده
باشد و از شیر شوهر اول آن شوهر صغیر شیر بدهد بر هر دو حرام ابدی
شود و هرگاه دو دختر صغیره را بعقد پسر صغیر که پسر عموی او است نمایند
بعقد ولایت و پس از آن جدهٔ ایشان یکی از ایشان را شیر دهد بر جد یکم حرام
میشوند و عقد ایشان فاسد میشود و هرگاه مادر شخصی زن صغیرهٔ او را
شیر دهد آن زن بر او حرام میشود زیرا که خواهر رضاعی او میشود و هم چنین
اگر خواهر آن شخص آن زن را شیر دهد یا زن پدر یا زن برادر او آن زن را

شیر

شیر دهد آن زن بر آن شخص حرام میشود و هرگاه زن صغیرهٔ شخصی را زن کبیرهٔ او
از شیر او شیر دهد هر دو زن بر آن مرد حرام میشوند زیرا که زن بزرگ مادر
شخص — زن میشود و زن کوچک دختر رضاعی آن میشود و هم چنین اگر از شوهر اول
طلاق بگیرد و زن شخص دیگر شود از شیر آن شخص دیگر آن زن صغیرهٔ شوهر
اول را شیر دهد در صورتیکه شوهر اول دخول کرده باشد والا همان شیر دهنده
حرام ابدی میشود و عقد صغیره فاسد میشود و خود شوهر حرام ابدی نمیشود پس
هرگاه بخواهد او را بعقد ثانی عقد میکند و هرگاه آن زن صغیره بعد از آن
کبیرهٔ زن کبیرهٔ دیگر آن شخص نیز شیر بدهد در حرام شدن آن زن دیگر خلاف
است و اقوی این است که حلال است و احوط اجتناب است — الاصح و الاشهر
این است که در رضاع بمنزله یکی از محرمات نسبیه بودن بر وجه عموم اعتبار
ندارد بلکه مخصوص است بموضعیکه منصوص است چون پدر طفل شیر خورنده
که نمیتواند خواهر رضاعی طفل خود را بگیرد زیرا که بجای فرزند او میباشد
و هم چنین مانند این صورت چنانکه گذشت و اما بمنزله دیگر که نص خاصی بر اعتبار
او نیست پس باعث حرمت نمیشود علی الاصح المشهور و بعضی چون میر داماد
علیه الرحمه قایل بعموم منزله شده اند و از این جهة حکم کرده اند بحرام
بودن جماعتی را از مادر که توهم منزله در این میرود و آن در چهارده صورت

اول آنکه جدهٔ مرتضع که بمنزله مادر زن صاحب شیر است و خواهران آن طفل مرتضع
که بمنزلهٔ فرزندان صاحب شیرند بر آن صاحب شیر که پدر رضاعی مرتضع است
حرام میباشند دوم آنکه هرگاه زنی از شیر شوهر خود برادر یا خواهر پدری
و مادری خود را یا پدری را یا مادری تنها شیر دهد برادرش فرزند شوهرش
میشود پس زن او که خواهر فرزند رضاعی او هست بمنزله فرزند شوهر
میشود سیم آنکه زن شیر بدهد فرزند برادر خود را پس چون فرزند
فرزند عمه شد زن صاحب شیر بمنزله خواهرش میشود چهارم آنکه زن
شیر دهد فرزند خواهر خود را پس زن بمنزله خواهر زن میشود پنجم آنکه
جده شیر دهد فرزند پسر خود را یا فرزند دختر خود را پس در فرزند
پسر زن او که بمنزلهٔ مادر زن میشود و مرضعه بمنزله زن پسر شوهرش
میشود و در فرزند دختر علاوه بر اینکه دختر از اولاد مرضعه طفل هست
و اولاد مرضعه بر پدر مرتضع حرام است چنانکه گذشت زن بمنزله مادر زن
میشود و جده در خانه شوهرش بمنزله دخترش میشود ششم آنکه
زن شیر دهد عموی خود را یا عمه خود را پس زن دختر فرزند برادر
رضاعی یا با دختر خواهر آنها زن میشود و همچنین زن بمنزله جده زن
میشود هفتم آنکه زن شیر دهد خالو یا خاله خود را پس زن بمنزله دختر

خواهر

خواهر فرزند شوهرش میشود با اینکه فحل بمنزله جد مادری یا عمه له شوهر
مادر مادر میشود هشتم آنکه زن شیر دهد فرزند عموی خود را یا آنکه
زن دیگر شوهرش شیر دهد فرزند عموی زن را پس شوهر بمنزله عموی
زن میشود نهم آنکه زن شیر دهد فرزند خالوی خود را پس فحل بمنزله
خالو میشود دهم آنکه زن شیر دهد برادر شوهر خود را یا خود را از شیر — خواهر شوهر
آن شوهر پس زن بمنزله مادر برادر یا مادر خواهر میشود یازدهم آنکه زن
شیر بدهد فرزند خواهر شوهرش را پس زن بمنزله خواهر میشود دوازدهم
آنکه زن شیر بدهد فرزند فرزند شوهرش را پس اگر فرزند پسر شوهر باشد
زن بمنزله زن پسر میشود و اگر فرزند دختر باشد زن بمنزله دختر — شوهر
میشود سیزدهم آنکه زن شیر بدهد عموی شوهرش را یا عمه شوهرش را یا
خالو یا خاله شوهرش را پس زن که مادر رضاعی اینها است بمنزله جدهٔ پدری
یا جدهٔ مادری خواهد شد چهاردهم آنکه یکی از دو زن شخصی شیر بدهد
از شیر او فرزند دیگر او را پس زن شیر دهنده بمنزله دختر یا
عروس شوهر میشود و زن بمنزله جدهٔ فرزند شوهر میشود و جواب
از این شبهها این است که دلیلی بر اعتبار این نحو از منزلها نیست خصوصاً
آنمنزله که لازم منزله دیگر است بطور عکس نمودن مثلاً اینکه خواهر زن

زن میشود که مادر رضاعی فرزند است زیرا که از شارع رسیده است که
جنین منزله باعث نشر حرمت میشود پس بمقتضای عموم ادله وحدیث
واصل حلالی میباشند ولیکن احتیاط مقتضی اجتناب است حتی در نکاح کردن
صاحب شیر مادر یا خواهر یا جده طفل شیرخورنده را بلی پدر طفل بلکه برادر او نیز
میتوانند مرضعه را که دایه اشتی بکیرند   خویشی چنانکه تعلق بنسب میکرد
همچنین تعلق برضاع میکیرد پس هرگاه کسی زنی را چنانکه بکیرد چنانکه مادر
نسبی او حرام میشود مادر رضاعی او نیز حرام و محرم میشود و همچنین د
دختر نسبی و رضاعی او و در رضاع علم بتحقق او با شرایط ضرور است خواه
علم قطعی باشد و خواه شرعی و مظنه کافی نیست و شک بطریق اولی کافی
نیست و در علم شرعی لابد شرح از شهادت دادن دو عادل بتفصیل با اینطریق
که فلان کس شیر کامل خورد از پستان فلان زن از شیر حاصل شده از
ولادت صحیحه شرعیه پانزده روز شیر یا مانند آن تا آخر شرایط مذکوره
در صورتیکه علم نداشته باشد که معتقد شاهد بر وفق معتقد حاکم شرع
یا غیر اوست یا مجهولست والاظهر این است که اطلاق کافی باشد هرچند
ظاهر کلمات اصحاب این است که تفصیل در جمیع صور ضرور است و این احوط
است و همچنین است حکم شهادت بر اقرار کردن شخص باینکه رضاع باعث حرمت
حاصل

حاصل شد بلکه قبول اطلاق در صورت علم بموافق و نحو آن در این شهادت
اولی است از قبول اطلاق در صورت مذکوره در شهادت بحاصل شدن
رضاع و ظاهر این است که شهادت زنان در رضاع نیز مسموع باشد و احوط
اقتصار بر شهادت مردان است در حکم بمحرمیت و حجاب نکردن   رضاع باعث
ارث بودن و واجب شدن نفقه و مانند اینها غیر از حرمت نکاح و محرمیت نمیشود
بلی اگر کنیزی فرزند آقا را شیر داده باشد مکروه است فروختن و اگر کسی مالک
شود مادر رضاعی خود را یا پسر برادر رضاعی خود را یا پسر خواهر رضاعی
خود را یا پسر عموی یا عمه یا خالو یا خاله رضاعی را مکروه است که اینها را بنده
خود نماید یا بفروشد و سنت است که اینها را آزاد کند و اینها خود بخود آزاد
نمیشوند و محکی از مشهور آنست که هرگاه شخصی مالک شود پدر و مادر رضاعی
را و مانند ایشان را چون خواهر رضاعی و مانند فرزندان ایشان از محرم او آزاد
میشوند چنانکه از نسب آزاد میشود   در حدیث صحیح وارد شده است که
هرگاه مملوک شیر خانم خود را خورده باشد فروختن او حرام است و خوردن
تنخواه او نیز حرام است و در حدیث وارد شده که شیر دادن بزغاله و خوردن
گوشت مکروه است   سنت است اختیار کردن دایه مؤمنه عاقله عفیفه
جمیله و بهترین شیرها شیر مادر طفل است اگر عیب عارضی بهم نرسیده باشد

واگر زن مسلمان بهم نرسد بزن یهودیه و نصرانیه میتوان طفل را داد که او را شیر دهد
و اما مهما امکن بخانه آوردن و منع از دادن که گوشت خوک و شراب بخورد و طفل
را نزد خانه نبرد و اگر یهودیه و نصرانیه بهم نرسد بمجوسیه میتوان داد بشرط
سابق و هم چنین بزن زانیه هرچند کراهت این اشد هست شدید تر است و سنت
است که دو سال کامل شیر بدهند و در حال اضطرار و یکی از مشهور آن
استکه دو ماه زیاده میتوان داد و اولی آنست که بدون ضرورت ندهند
والله اعلم ولله الحمد الدائم   در بیان حدود است و در این باب چند فصل است

در بیان بعضی از فضایل اجرای حد است بدانکه در اخبار مستفیضه وارد
شده است که جاری ساختن یک حد در روی زمین بهتر پاک میکند زمین را از
بارانی که چهل شبانه روز بیارد و مقتضای قوه عاقله آنست که اجرای حد
نیکو است چون سبب منع مردمان میشود از فعل نامشروع و باعث حفظ
نظام معاش و معاد است و ترک آن موجب اختلال نظام است و معنی حد
شرعی عبارت است از عقوبت خاصه و متعینه از جانب شارع یا امام یا نایب
خاص یا نایب عام که تعلق میگیرد ببدن مکلف بارسانیدن الم و درد بآن
بسبب معصیتی که از او صادر شده است و مثل اینست تعزیر و لیکن در تعزیر
تعیین قدر از جانب شارع یا نواب او معتبر نیست و در حد معتبر است   در بیان

در بیان اسباب حدات که باعث بر اجرای حد میشوند بدانکه اسباب
چند امرات   اول ردّه است و رده حاصل میشود بسبب اعراض از اسلام و بجای
آوردن چیزیکه باعث استهزاء و استخفاف اسلام است چون بت پرستی کردن
و انداختن قرآن [illegible] و امثال اینها و انکار آنچیزیکه معلوم است که از دین
پیغمبر آخر الزمانست بعد از اسلام و اقرار نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرتد بر
دو قسم است اول مرتد فطری و آن کسی است که در حال انعقاد نطفه پدر
و مادر او هر دو یا یکی از ایشان مسلمان بوده باشند و بعد از اسلام انکار
بوجه مذکور بکند   دوم مرتد ملی است و آن کسی است که در حال انعقاد نطفه
او پدر و مادر او هر دو کافر باشند و او قبول اسلام کرده باشد و بعد از
این مرتد و منکر شده باشد و حکم مرتد فطری اگر مرد باشد آنستکه او را
باید بکشند و توبه او در این باب قبول نکنند هرچند اصح این استکه در
باب طهارت قبول میشود یعنی اگر توبه بکند پاک میشود و لیکن کشتن او
لازم است و زن او عده وفات نگاه میدارد و مال او را بین الورثه قسمت میکنند
و ظاهر بعضی از اخبار معتبره آنستکه هر کس که مطلع شود بر ارتداد او
و انکار نبوت و تکذیب او مباح است از برای او کشتن آنکس هرچند بغیر از امام
باشد و اگر امکان نداشته باشد کشتن او و زن او عده طلاق نگاه میدارد و بعضی

گفته اند که در اینصورت نیز مال او بین الورثه قسمت میشود و بعضی منع کرده اند
و این احوط است و اگر مرتد فطری زن باشد او را نباید کشت بلکه باید توبه داد
و اگر توبه نکند باید او را حبس کرد و در وقت نمازها باید او را زد تا اینکه
توبه بکند یا اینکه بمیرد و اگر مرتد ملی باشد او را توبه میدهند اگر قبول نکند
او را میکشند و بعضی از اقسام صوفیه از قبیل وحدتیه که وجود واجب و ممکن
را واحد میدانند و صاحبیه نیز داخل مرتد میباشند اگر بعد از اسلام اختیار
این گونه مذهب را نموده باشند و الا داخل در کافر میباشند دشنام دادن
پیغمبر آخر الزمان بلکه مطلق پیغمبران بنابر وجهی و هم چنین یکی از ائمه علیهم
و این نیز موجب قتل است و بعضی از اخبار دلالت دارند که غیر حاکم شرع
نیز میتواند ایشان را بکشد در وقتیکه بشنود و خوف از کشتن ایشان
نداشته باشد و احوط این است که باذن حاکم شرع باشد و هم چنین است
حکم کسیکه ادعای پیغمبری بکند در امثال این زمان که بعد از پیغمبر آخر
الزمان است و هم چنین حکم کسیکه بگوید که نمیدانم که محمد راست گو است
یا نه در وقتیکه بظاهر اسلام باشد زنا کردن است [illegible] که مرد بالغ
عاقل عالم بحرمت زنا در حال اختیار نزدیکی بکند با زنیکه حلال نیست بر او
نه بعقد و نه بملکیت و نه بتحلیل و نه بشبهه و نه بغیر اینها بر وجهیکه داخل بکند

حشفه

حشفه را یا بقدر حشفه را پنهان نماید در فرج آن زن که بر او حرام است خواه از پیش
باشد و خواه از پس و در بوسه دادن و پهلو خوابیدن و مانند اینها حد نیست
علی الاصح بلکه تعزیر است و آن شرطاست برای حاکم شرع بدانکه در اینمقام دو مطلب
است در بیان علم بهم رسانیدن و ثابت کردن زنا است بدانکه زنا ثابت
میشود بدیدن و اقرار کردن و شهادت دادن شهود اما دیدن حاکم شرع پس
در آن اشکالی نیست اما اقرار کردن زنا کننده پس مشروط است ببلوغ او
و عاقل بودن و مختار بودن باینمعنی که مجبور نباشد و آزاد بودن باینمعنی
که غلام و کنیز نباشند مگر اینکه آقای ایشان تصدیق بکند از ایشان یا
اینکه آزاد بشوند بعد از اقرار و اشهر و اظهر این است که شرط است
در قبول اقرار مکرر کردن آن تا چهار مرتبه و اقوی این است که شرط نیست
که چهار اقرار در چهار مجلس باشد بلکه هرگاه همه در یک مجلس باشند کافی است
و باید دانست که بعد از دو اقرار حد قذف را که عبارت است از نسبت دادن
شخصی را بزنا یا لواط جاری کرد و در یک اقرار اشکال است و دور نیست که
تعزیر باشد اما بینه و شهادت دادن شهود پس مشروط است بچند شرط
اول آنکه باید شهود چهار مرد باشند یا سه مرد و دو زن باشند که همه
ایشان عادل باشند و بعضی گفته اند که اگر دو مرد و چهار زن شهادت بدهند

اثبات میشود زنا بلکه بسبب آن تازیانه میزنند و اما زنا بلکه بسبب آن سنکسار باید
کرد پس بسبب این شهادت ثابت نمیشود ۲ آنکه شهود شهادت بدهند که
زنا بدخل کردن ذکر در فرج چون میل در میلدان از برای مشاهده اتفاق
افتاد ۳ آنکه همه شهود اتفاق بکنند بر یک فعل در یک زمان و یک مکان زیرا
که هرگاه بعضی شهادت بدهند که ادخال جمیع از ذکر اتفاق افتاده و با آنکه
بعضی شهادت بدهند که در خانه اتفاق افتاد و بعضی شهادت بدهند که در
غیر خانه اتفاق افتاد یا مانند این قسم از اختلاف حاکم نمیتواند حد زدن کسی را
که او را نسبت داده اند بزنا بلکه شهود را باید حد قذف و افترا زد ۴ آنکه
همه شهود در یک زمان بدون تفرق شهادت بدهند پس هرگاه بعضی حاضر
باشند و شهادت بدهند و بعضی غایب باشند انتظار آن بعض غایب را نمی
کشند بلکه آنهائی را که حاضر بوده اند و شهادت داده اند حد قذف میزنند
چنانکه خواهد آمد و هم چنین است اگر همه حاضر باشند و لیکن بعضی ابا
بکنند از شهادت دادن و لیکن و باید دانست که اگر پیش از اقامه شهود
زنا کننده توبه بکند حد از او ساقط میشود و اگر بعد از اقامه بینه توبه
بکند ساقط نمیشود علی الاقوی در بیان حد زنا است بدانکه
حد زنا چند قسم است اول کشتن است و آن حد چند فرقه است کسی که

که

که زنا بکند با یکی از محارم نسبی خود مثل مادر یا دختر یا خواهر یا دو
ختر های ایشان یا دختر برادر یا عمه یا خاله اما محارم سببی چون دختر
زن و مادر زن چنین حکم دیگر را دارد چنانکه خواهد آمد و در زن پدر
و زن پسر و کنیز پدر که مدخوله پدر باشد خلاف است و الحاق زن
پدر را با مادر و مانند آن در نهایت قوت است زیرا که از بعضی نقل کرده
نموده اند که ادعای اجماع بر این کرده اند و اما زن پسر و کنیز پدر در آنها اشکال
است و اولی است که زنا کننده با زن پسر و کنیز پدر را نکشند و حد سایر
زنا را بر او جاری کنند چنانکه خواهد آمد ۲ کافری است که زنا بکند با زنی
که مسلمان باشد هر چند آن زن راضی باشد ۳ کسیکه جبرا و قهرا با
زنیکه راضی نیست با او زنا بکند و همچنین کسیکه مکرر زنا کرده باشد
و بعد از هر مرتبه او را حد زده باشند تا مرتبه سیم یا چهارم اگر آزاد باشد
و تا مرتبه هشتم یا نه اگر آزاد نباشد زیرا که در این صورت ایشانرا نیز
باید کشت و بعضی ادعای اجماع کرده اند هرگاه کسی زنا بکند با زن پدر خود
او را نیز باید کشت و بعضی گفته که اگر کسی با زن پسر خود زنا بکند یا
کسیکه با کنیز پدر خود که مدخوله پدر او باشد زنا بکند نیز حد او
کشتن است و لیکن باید دانست که هرگاه کسی شخصی را ببیند که با زن او

زنا میکند جایز است که هر دو را بکشد هر چند زناکننده غریب باشد یا
اینکه بنده باشد و هر گاه در اینصورت ورثهٔ مقتول مطلع بر قتل او شوند
و او نتواند اثبات زنا بکند بحسب ظاهر شرع تسلط قصاص دارند مطلق
و تقدیر پیش فرقی نیست در این سه طایفه بایسته میان اینکه ایشان زن
داشته باشند یا نداشته باشند و میان اینکه آزاد باشند یا بنده باشند
و بعضی گفته اند که از کشتن کسیکه حکم شده است بکشتن او چیزی
لازم نیاید بر او نیز بزنند و اولی ترک این است   از اقسام حد رجم
است و آن عبارت است از سنگسار کردن زناکننده را بسنگهای کوچک علی الاولی
تا حدیکه بمیرد و اول کسیکه سنگ بر او باید بزند امام است اگر زنا باقرار
او ثابت بشود و اگر به بینه ثابت بشود اول شاهدها باید سنگ بزنند
و کیفیت سنگسار کردن آن است که بعد از امر کردن زناکننده را بغسل
میت کردن و کفن پوشیدن کودالی بکنند و مردان را تا پشت ظهار را
در میان خاک دفن بکنند و زنان را تا سینهٔ ایشان دفن بکنند و سنگسار
بکنند و شرط سنگسار کردن چند امر است   آنستکه زناکننده بالغ
باشد و صغیر نباشد   آنستکه زناکننده عاقل باشد زیرا که اگر مجنون
باشد در حق او زنا بر وجه احصان نخواهد بود   آنستکه زناکننده

آزاد

آزاد باشد زیرا که مملوک اگر زنا کند حد او پنجاه تازیانه است   آنستکه
زناکننده زن داشته باشد که معقوده بعقد صحیح و دوام باشد و متعه
نباشد یا اینکه صاحب کنیزی باشد که مملوکهٔ او باشد   آنستکه تصرف
کرده باشد در فرج زن معقوده خود یا کنیز خود تا حدیکه حشفه را داخل
آن غایب شده باشد زیرا که اگر زن یا کنیز داشته باشد و تصرف نکرده باشد
یا اینکه مقاربت با آنها در فرج نکرده باشد یا اینکه غیبوبت حشفه نشده
باشد زنا بر وجه احصان نخواهد بود بلکه حکم زنای غیر محصنه را باید جاری
کرد   آنستکه آن شخص زناکننده باید تمکن داشته باشد از مقاربت کردن
با زن یا کنیز خود در فرج آنها باینطریق که دور از ایشان نباشد و محبوس
نیز نباشد   آنستکه زنا با بالغهٔ عاقله کرده باشد   آنستکه التجاء
بحرم مکه نیاورده باشد زیرا که پناه بحرم را حد جاری نمیکنند ولیکن بر
او تنگ میگیرند در غذا و آب و مانند آن تا اینکه بیرون بیاید و بعد از
این اجرای حد بکنند و بعضی گفته اند که باید در زمان گرمی بسیار و سردی
بسیار نباشد و این احوط است و هم چنین است حکم زن در تحقق
احصان ولیکن باید زن حامله نباشد و نیز در زمان شیر دادن طفل
نباشد در صورتیکه شیر دهنده دیگر بهم نرسد بلکه مهلت کرد در مدت

آنستکه باید سنگ زننده کسی نباشد که مثل زنا کننده کاری کرده باشد که
مستوجب مثل حد او شده باشد ونیز باید دانستکه واجب است در حال
جاری ساختن حد طایفه از مؤمنین حاضر باشند ونیز باید دانستکه اگر
زنا کننده مرد پیر یا زن پیر باشند باید اول ایشانرا صد تازیانه زد
وبعد از این سنگسار کرد بلکه ظاهر این استکه در جوان نیز همین حکم
جاری است چنانکه اکثر برآنند   از اقسام حد آنستکه صد تازیانه
بزنند که مرد را برهنه بکنند بعد از ستر عورت او اگر در حال زنا برهنه بوده
باشد یا مطلق علی وجه وامر بکنند بایستادن وزنرا بنشانند وجامه
اورا بر بدن او ببندند وصد تازیانه بر تمام بدن ایشان مگر سر وروی
وفرج ایشان متفرقه بزنند واین حد کسی است که زن نداشته باشد و
بالغ عاقل حر باشد یا اینکه زنی باشد که آزاد باشد وشوهر نداشته
باشد یا اینکه مردی باشد که با دختر نابالغ یا دیوانه زنا کرده باشد
هرچند آنمرد زن یا کنیز داشته باشد علی اشکال یا زنی باشد شوهر
دار که با طفل نابالغ زنا کرده باشد واگر دیوانه با او زنا کرده باشد آن
زنرا سنگسار باید کرد چنانکه گذشت   از اقسام حد آنستکه اول
صد تازیانه بزنند وبعد از این سنگسار بکنند واین حد کسی است که زنا

محصن

محصنه کرده باشد وجهی که گذشت دیگر باشد وبلکه در صورتها نیز ظاهرا چنانکه باید کرد
چنانکه مذکور شد   از اقسام حد آنستکه اول صد تازیانه بزنند وبعد از
این سر او را بتراشند وبعد از این او را از بلد بیرون بکنند ودور کنند تا یکجا
فرسخ چنانکه در حدیث وارد شده تا یکسال واین حد بکر است ودر تفسیر بکر
خلاف است بعضی تفسیر کرده اند بکسیکه محصن نباشد با آن شرایطی که مذکور شد در
متحقق شدن احصان وبعضی گفته اند که بکر آن است که در حق او عقد واقع
شده باشد ودخول نکرده باشد وبعضی ادعای اجماع کرده اند که سر تراشیدن و
بیرون کردن از بلد در حق زن نیست   از اقسام حد آنستکه پنجاه
تازیانه بزنند واین حد کسی است که مملوک بالغ یا مملوکه بالغه باشد   از
اسباب حد لواطه کردن است واین اعظم وقبیح تر از زنا است چنانکه از حدیث
رضوی وغیر او وارد شده است وشاهد بر این مطلب ذکر شده است که هیچ ملکی
بسبب زنا خراب نشده است وهیچ امتی بسبب آن هلاک نشده اند وبسبب لواطه
خرابی وهلاک قوم متحقق شده است چون قوم لوط وشهرهای ایشان که مشهور است
ومرویست از رسول خدا که هرکس با پسر جماع بکند خداوند عالم او را جنب محشور
میکند در روز قیامت وآب دنیا او را پاک نمیکند وخداوند عالم غضب میکند
براو ولعنت میکند او را وآماده میکند از برای او جهنم را وبد بازگشتی است

جهنم نبیند و فرمود که در وقتیکه کسی با کسی لواطه بکند عرش خداوند بلرزه در می‌آید
و خداوند عالم آنکس را بر بالای جهنم حبس میکند تا اینکه خداوند عالم از حساب
خلایق فارغ شود و بعد از این امر میکند که او را در جهنم اندازند پس عذاب
میکند او را در طبقهای جهنم تا اینکه بزیر جهنم برود و از جهنم بیرون نخواهد
آمد و نیز از امیر المومنین مرویست که جماع کردن در دبر کفر است و مرویست
که هرگاه کسی ببوسد پسری را بشهوت خداوند عالم او را لجام کند از
لجام آتش و نیز مرویست که هر کسی ببوسد پسری را بشهوت لعنت میکنند
او را ملائکه آسمانها و زمینها و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا میشود
از برای او جهنم و بد جایگاه بازگشت است آن جهنم و چون دانستی قبح لواطه را پس
بدانکه در این مقام چند مطلب است در بیان آنچیزیکه بآن ثابت میشود
لواطه کردن و داخل کردن ذکر را در دبر پسر هرچند بمقدار حشفه باشد بلکه
ثابت میشود لواطه کردن بسبب اقرار کردن بآن چهار مرتبه بشرط آنکه اقرار
کننده در حال بالغ عاقل و مختار و حر باشد خواه اقرار کننده فاعل باشد خواه مفعول
و همچنین ثابت میشود بسبب شهادت دادن چهار مرد عادل
در بیان حد لواطه کردن است بدانکه حد لواطه کردن در صورتیکه فاعل و
مفعول هر دو بالغ عاقل باشند کشتن است و امام مخیر است که فاعل را بشمشیر
بکشد

بکشد یا سنگسار کردن یا بانداختن او را از بالای دیوار و کوه بلند یا بستن
دست و پای او و یا بسوزانیدن او را بآتش در حال حیوة یا بانداختن دیوار را
بر روی او و اگر لواطه کننده دخول نکند بلکه ذکر خود را بر ران پسر بمالد
یا اینکه بمیان دو الیه بمالد یا مانند آنها عمل بکند حد او این است که او را صد
تازیانه بزنند هرچند آنکس زندار باشد علی الاقوی و بعضی گفته اند
که اگر زندار باشد باید او را کشت و این مشکل است بلی هرگاه این عمل
مکرر از او صادر بشود بعد از هر مرتبه اجرای حد شرعی بکنند در مرتبه چهارم
او را بکشند و فرقی نیست در لزوم اجرای حد مذکور که صد تازیانه باشد
میان اینکه آن عمل از او صادر بشود یا از ذمیه و یا اینکه از مسلمان صادر بشود
یا از کافر و نیز فرقی نیست میان فاعل و مفعول و هرگاه دو کسی برهنه در زیر یک
لحاف مجتمع بشوند بر وجه حرام با اینطوریکه ضرورتی باعث نشود مطلقا
یا در وقتیکه رحم نباشند باید ایشانرا تعزیر کرد بانقدریکه حاکم شرع
صلاح بداند از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه و همچنین اگر کسی پسری را
بشهوت ببوسد نه از باب تعارف یا مهربانی پدر و پسری که اینها ضرر ندارد
در بیان حکم لواطه کردن است بدانکه حرام میشود بر فاعل [illegible] مفعول
بسبب لواطه کردن با اینطوریکه دخول بکند در دبر وی یا پسر ذکر خود را بمقدار

باپیشتر مادر آنمرد و پسر و دختر او و دختر او و دختر پسر او و
خواهر او و اما دختر خواهر او پس حرام نمیشود و بنابر قولی که مختار
سید استاد است مادر و دختر و خواهر رضاعی نیز حرام میشود و بنا
بر قولی وجهی که سید استاد است ادعاء ظهور اتفاق بر آن کرده است
داخل کردن بعضی از حشفه حکم داخل کردن کل را دارد علمای تقیید بر پیش قبله
متعین از حرام بودن آن صورتیست که فاعل بالغ باشد و مفعول زنده
باشد ولی احوط این است که اگر فاعل نابالغ باشد و مفعول میت باشد
نیز اجتناب بکنند و مخفی نماناد که همه اینها در صورتیست که لواطه کردن
پیش از عقد کردن باشد و اگر اول عقد کرده باشد دختر یا خواهر یا مادر
کسیرا و بعد از این با او لواطه کند آن زن بر او حرام نمیشود ظاهراً و احوط
اجتناب است خصوصاً اگر این عمل پیش از دخول زن باشد بلکه احوط این است که
حکم مفعول نیز حکم فاعل را دارد   از اسباب حد مساحقه است و آن
عبارت است از مالیدن زنی فرج خود را بفرج زنی دیگر و این ثابت میشود
بسبب شهادت دادن چهار مرد عادل یا اقرار کردن چهار مرتبه با بودن
اقرار کننده بالغه رشیده حره مختاره و حد این عمل قبیح شنیع نامشروع
که بمنزله لواطه کردن است چنانچه از پیغمبر مرویست این است که حد تازیانه

بزنند هر یکی از فاعله و مفعوله را خواه آزاد باشند و خواه کنیز و بنابر مشهور
فرقی نیست میان زن شوهردار و بی شوهر و بعضی گفته اند که زن شوهر
دار را سنگسار باید کرد و اول اولی است و هرگاه پیش از ثابت شدن
مساحقه در نزد حاکم شرع توبه بکنند حد ساقط میشود و اگر بعد از
ثبوت توبه بکنند حد ساقط نمیشود و اگر بعد از جاری ساختن حد را
سه مرتبه بار دیگر این عمل نامشروع را بکنند بنابر مشهور آن زن مساحقه
کننده را باید کشت بلکه از بعضی حکایت شده است که ظاهراً اختلافی در این
نیست و هرگاه دو زن اجنبیه برهنه در میان یک رختخواب بخوابند ایشانرا
تعزیر میباید کرد تا سه مرتبه و در مرتبه سیم بعضی قائلند که باید حد
جاری کرد و بعضی گفته اند که باید ایشانرا کشت و بعضی گفته اند که در مرتبه
چهارم باید کشت و احوط این است که در غیر مرتبه سیم تعزیر کنند و در
مرتبه سیم حد بر ایشان جاری کنند   از اسباب حد قیاده است و
آن عبارت است از جمع کردن میان مرد و زن از برای زنا کردن و میان مرد
و پسر از برای لواطه کردن و میان زن با زن دیگر از برای مساحقه کردن و این
عمل شنیع ثابت میشود بشهادت دو عادل یا دو مرتبه اقرار کردن و حد
این عمل هفتاد و پنج تازیانه است و بعضی گفته اند که علاوه بر این باید

او را بتراشند و مشهور بکنند و از بلد بیرون بکنند در غیر زن خواه آزاد
باشد و خواه بنده و خواه مسلمان باشد و خواه کافر و بعضی گفته اند که
بیرون کردن از بلد در مرتبه دوم لازم است نه اول و این احوط است
در اسباب حد قذف است و در این مقام چند بحث است   در بیان
حقیقت قذف بدانکه قذف عبارت است از نسبت دادن مسلمان بالغ
عاقل آزاد را بزنا کردن و لواطه کردن و با اینکه ظاهر نباشد این عمل از او باین
طریق که بگوید تو زنا کرده یا لواطه کرده یا اینکه تو زنا کننده میباشی و مانند
اینها که صریح باشند در این نسبت بهر لفظی و لغتی که باشد با علم داشتن
قذف کننده باین لغت و همچنین اگر بگوید ای ولد الزنا و مانند این و اگر
لفظ صریح نباشد بلکه باشد مثل بسیاری از فحشها که در میان مردم
واقع میشود حد نیست بلکه باید تعزیر کرد بمقداری که کمتر از حد باشد
و حاکم شرع صلاح بداند   آنکه قذف ثابت میشود به اقرار کردن
دو مرتبه اگر اقرار کننده مکلف باشد و آزاد و مختار باشد و همچنین بشهادت
دو عادل نیز ثابت میشود   آنکه شرط است که قذف کننده
بالغ عاقل مختار قاصد بقذف باشد پس اگر طفل نابالغ قذف بکند
کسی او را حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند و همچنین دیوانه اگر تعزیر برای او نافع
باشد

باشد   آنکه شرط است در مقذوف یعنی کسیکه او را قذف میکنند چند
با وصف چند اینکه او بالغ باشد و عاقل باشد و آزاد باشد و مسلمان باشد و
و ظاهر نباشد زنا کردن و لواطه کردن او و در غیر این صور حد جاری
نباید کرد بلکه باید تعزیر کرد و نیز باید که آن شخص پدر قذف کننده نباشد و الا
لازم است تعزیر کردن نه زدن بلی هر گاه پسر قذف بکند پدر خود را یا مادر
خود را یا یکی از خویشان خود را او را حد باید زد   در بیان حد قذف
است بدانکه حد قذف این است که بر قاذف هشتاد تازیانه بزنند و زدنی
که میانه باشد نه بسیار شدت داشته باشد و نه آهسته باشد و باید که
با لباس عادی خود باشد و نباید او را برهنه کرد مثل زنا کننده چنانکه
گذشت   از اسباب حد شراب خوردن است و در این باب چند بحث است
در بیان بعضی از احادیث که در مذمت این عمل قبیح نا مشروع
وارد شده است در اخبار بسیار از سید ابرار که شخص شراب خوار اگر خواستگاری
بکند از او زن او را زن ندهید و نیز مذکور است در بعضی از اخبار که
اگر بیمار شود او را عیادت نکنید و اگر بمیرد بجنازه او حاضر نشوید و او را
امین قرار ندهید و نیز مرویست که شرابخوار محشور میشود در روز قیامت
در حالتیکه روی او سیاه است و زبان خود را بیرون آورده و لعاب دهن او

مجی

بر روی سینهٔ او روان میشود و فریاد میکند و میگوید العطش العطش و نیز
مرویست که لعنت کرده است رسول خدا صلعم شراب را و فشارنده را او را
و فروشنده او را و مشتری او را و ساقی او را و خورنده قیمت و خورنده او را
و برنده او را و کسی را که شراب را پیش او میبرند و نیز مرویست که شراب خورنده
را از میان فرج زناکاران می آشامانند و نیز مرویست که بچه از شراب بخورد
لعنت میکند او را خداوند عالم و ملائکه او و پیغمبران او و جمیع مؤمنین
و اگر انقدر بخورد که مست شود روح ایمان از جسد او ازکنده میشود و روح
خبیث ملعون در او حلول میکند پس ترک نماز میکند و خداوند میگوید
کافرشده او بنده من و نیز از پیغمبر مرویست که فرمود که نمیرسد بشفاعت
من کسی استخفاف بکند بنماز خود و بمن نخواهد رسید بر سر حوض کوثر
و بخدا قسم نمیرسد بشفاعت من کسیکه بیاشامد چیز مست کننده را و بمن نمیرسد
بر سر حوض کوثر و نیز مرویست که هر کس بیاشامد چیز مست کننده قبول نمیشود
نماز او تا چهل روز پس اگر در میان آن چهل روز بمیرد مثل اهل جاهلیت مرده است
و اگر توبه بکند خدا قبول میکند توبه او را و نیز مرویست که شراب خورنده بد
تر است از تارک الصلوة زیرا که شراب باب جمیع گناهان است و نیز مرویست
که شراب خوردن کلید جمیع بدیها است و مداومت کننده مثل بت پرست است

چنانچه

چنانچه در اخبار بسیار وارد شده است و نیز مرویست که شراب خوردن بد تر است
از زنا و دزدی کردن و نیز مرویست مداومت شراب ملاقات میکند خدا
را در حالتیکه کافر است و ملاقات میکند مثل بت پرست و نیز مرویست که شارب
الخمر کافر است و نیز مرویست که از یکقطره از شراب در میان حب بریزد
آن حب پاک نمیشود مگر انکه او را بسوزانند و نیز مرویست که جایز نیست
مداوا کردن بشراب خوردن زیرا که خداوند عالم در چیزیکه حرام کرده است شفا
قرار نداده است و او را دوا نگردانیده است و نیز مرویست از حلبی که گفت سؤال
کردم از جناب امام جعفر صادق علیه السلام از دوائی که او را بشراب خمیر کرده اند
پس حضرت فرمود که جایز نیست خوردن آن بخدا قسم دوست ندارم که نگاه
بان بکنم پس چگونه مداوا میکنم بان بدرستیکه آن بمنزله پیه خوک و گوشت خوک است

در بیان شرایط حد شراب خوردن است

بدانکه شرطهاست در
استحقاق شارب الخمر از برای حد شرعی که بالغ باشد و عاقل باشد و مختار
باشد باینمعنی که مجبور نباشد و باید که عالم باشد بشراب بودن و حرام بودن

در کیفیت ثبوت شراب خوردن است

بدانکه ثابت میشود
شراب خوردن بشهادت دو مرد عادل یا اقرار کردن دو مرتبه در حالتیکه
اقرار کننده مکلف باشد و لازم و آزاد و مختار باشد و بعضی از علما اجماع کرده اند

کرده
کما اگر بینه عادل شهادت بدهد بشراب خوردن و عادل دیگر بقی شراب نیز شراب
خوردن ثابت میشود و اگر حاکم شرع مشاهده نماید یا بشیاع قطع براو معلوم
بشود نیز اجراء حد لازم است بلا اشکال ظاهراً   در بیان حد شراب خوردن
است بدانکه حد این عمل شنیع نامشروع اینستکه هشتاد تازیانه بزنند بر بدن
شراب خورنده در حالتیکه برهنه باشد و مستور العورة باشد خواه بر پشت
او بزنند و خواه ساير اعضاء او را سوای رو و عورتین او و موضعیکه باعث
کشته شدن او میشود و لیکن باید اجراء این حد در حال اقامه باشد نه در
حال مستی   در بیان حکم شراب خوردن است بعد از جاری کردن حد
شرعی بدانکه شراب خورنده اگر بعد از جاری کردن حد شرعی را براو نیز
نیز شراب بخورد و ثابت بشود و باز لازم است جاری کردن حد شرعی را براو
و اگر در مرتبه سیم نیز شراب بخورد اظهر و اشهر آنستکه او را باید کشت و
بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم باید او را کشت و دور نیست که این احوط
و اولی باشد و باید دانستکه حکم بکشتن شراب خورنده در وقتیکه بعد از
خوردن شراب در هر مرتبه حد شرعی براو جاری بشود چنانکه اشاره باین
شده و اگر مکرر شراب بخورد و لیکن حد شرعی براو جاری نشود از برای
جمیع آنها یکحد کافی است و کشتن کافر نیست مگر آنکه مسلمان باشد و خوردن
جایز

شراب

شراب را حلال بداند که در اینصورت اگر توبه نکند باید او را کشت باعلاوه در وقتیکه
که مسلمان زاده باشد والله اعلم   از اسباب حد دزدی کردن است
خواه بمباشرت باشد یا بسبب شدن مثل اینکه ریسمانی ببندد و بکشد یا اینکه
طفلی را بگوید که آن مال را بیرون بیاورد و درین مقام مقاصد چند است
در بیان شرطهائی است که در دزدی معتبر است بدانکه شرط است
در جاری ساختن حد دزدی که دزد بالغ باشد و عاقل باشد و مختار باشد
و باید دزدی تعلق بماکول در سال قحط نگرفته باشد و عالم باشد که مال از
کسی استکه تصرف در آن بدون اذن او جایز نیست یا بنظر یقینی گمان نکند
که مال او است و یا مال کسی است که جایز است تصرف در آن و مانند اینها
و باید که دزد پدر صاحب مال نباشد و بعضی گفته اند که مادر صاحب مال نیز
نباشد و بعضی گفته اند که مملوک صاحب مال نیز نباشد و این اقوی است
و باید که مال در جائی باشد که محل محافظت آن است بحسب عادت چون صندوق
از برای نقد و باید که آنکه دزد دارد آن محل را خراب و ضایع بکند که مال را از
آن بیرون بیاورد و دیگری اندازد هم نزند و باید که آن مال را پنهانی اخذ بکند
نه آشکارا پس هرگاه نابالغ دزدی بکند در مرتبه اول عفو باید کرد و در مرتبه
دوم تادیب و تعزیر باید کرد چنانکه در بعضی از اخبار معتبره وارد شده است

وبعضی از علما نیز تصریح باین کرده اند بلکه بعضی در مرتبهٔ اول نیز حکم بتعزیر
کرده اند وبعضی از اخبار دلالت میکنند که در مرتبهٔ دوم نیز تا عفو باید
کرد ومقتضای بعضی از اخبار این استکه در مرتبهٔ سیم باید اطراف انکشتهای
او را برید چنانکه بعضی تصریح کرده اند که سر انکشتهای او را بتراشند تا اینکه
خون بیاید ودر مرتبهٔ چهارم سر انکشتهای او را از مفصل اول باید برید
ودر مرتبهٔ پنجم حکم بالغ را دارد وچون اخبار واقوال درین مسئله اختلاف
دارند احوط این استکه در مرتبهٔ اول عفو بکنند بلکه در مرتبهٔ دوم
نیز ودر غیر مرتبهٔ پنجم تادیب بکنند ودر مرتبهٔ پنجم از مفصل انکشتان قطع
بکنند وهمچنین اگر دیوانه دزدی بکنند باید حاکم شرع تعزیر وش بکند
بآنچه که صلاح بداند وهمچنین است مضطر واگر شریک از مال مشترک قدری
بردارد بگمان آنکه او نصیب حصهٔ او است وآن زاید باشد از حصهٔ او بقدر
نصاب که بیان آن خواهد آمد حد آن بریدن از برای او نیست وهمچنین
مالا اگر در محل محافظت خود نباشد یا آنکه آن غیر دزد بر هم زده باشد
مثلا اینکه قفل از او باز بکند یا بشکند یا مانند اینها جایز نیست بریدن
دست آن دزد وهمچنین اگر آشکارا بر وجه قهر وغلبه وظلم وعدوان اخذ
بکند حکم بریدن دست نیست وهمچنین مالی را از دست کسی برباید ذیلا

که

که در بودن مال غیر دزدی کرده نا است بلکه درین صورت تعزیر است بقدر
یکه حاکم شرع صلاح بداند ودر دزدی اسب ومعان خلاف است ومشهور
این است که حکم سایر دزدها را دارند اگر آن مال را از ایشان پنهان کرده باشند
ودر محل محافظت کذاشته باشند آنجه یکه بدون سرقت ایشان نتوانسته
باشند اخذ نمایند   در بیان مالی است که دزدی کردن آن باعث
جاری ساختن حد است بدانکه مالی که دزدی کردن موجب بریدن دست
ومانند آن است ربع دینار است که دینار عبارت است از هیجده نخود طلای
مسکوک سکه که معامله بآن میشود یا چیزی که بقیمت آن باشد پس اگر
دزدیده شده موزون ربع دینار باشد وبقیمت آن نباشد جایز نیست بریدن
دست دزدی که آنرا دزدیده است چنانکه اگر مالی که بقدر ربع دینار باشد
در قیمت باشد در محل محافظت نباشد جایز نیست بریدن دست بلکه
اگر از جیب ظاهر یا آستین ظاهر کسی چیزی را بدزدد و نیز بریدن دست
جایز نیست بلی اگر از جیب باطن چیزی را بدزدد باید دست او را ببرند
ودر بعضی از اخبار بروفق آنچه یکه محکی از مشهور است مذکور است
که اگر دزد میوه درخت را در حالتیکه بر بالای درخت است بدزدد جایز نیست
بریدن دست او باید دانست که اگر کسی قبر کسی را بشکافد وکفن او را

بدزدد وان کفن بقدر ربع یک دینار که مذکور شد یا بیشتر قیمت داشته
باشد دست او را نیز باید برید و بعضی گفته اند که شرط نیست که قیمت کفن
بقدر ربع دینار باشد و اول اقوی است و اگر قبر را بشکافد و کفن را ندزدد
باید حاکم شرع او را تعزیر بکند بقدریکه صلاح میداند و مقتضای بعضی
از اخبار آنستکه بعد از تعزیر در مرتبه دیگر نیز قبر را بشکافد و کفن
بدزدد باید دست او را برید و بعضی گفته اند که در صورت شکافتن قبر بدون
دزدیدن کفن از حاکم شرع فرار بکند جایز است کشتن او و احوط این است
که در صورتیکه سه مرتبه او را حد بزنند و در مرتبه چهارم با اقرار کردن
از حاکم شرع یا مطلع شود او را بکشد والله العالم

در بیان کیفیت ثابت گردیدن دزدی کردن

کیفیت ثابت گردیدن دزدی کردن است بدانکه ثابت میشود دزدی کردن
که باعث استرداد مال و بریدن دست و مانند آن است بسبب اقرار کردن
بآن دو مرتبه با بودن مقر بالغ آزاد مختار و اگر یکدفعه اقرار بکند تسلط
بر استرداد مال از برای صاحب مال لازم است ولیکن جایز نیست دست بریدن و نحو
آن و نیز ثابت دزدی کردنی که موجب تسلط بر استرداد مال و قطع ید است
بشهادت دو مرد عادل و جمعی گفته اند که اگر اقرار کننده بدزدی بعد از
اقرار انکار بکند جایز نیست بریدن دست و مثل آن و این احوط است هر
چند

هرچند بریدن دست و مثل آن و این احوط است هرچند ادای مال لازم است
و هم چنین است اگر توبه بکند والله العالم

در بیان حد دزدی کردن است

بدانکه حد دزدی کردن اینکه چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرند
و کف دست و ابهام که انگشت بزرگ است باقی بگذارند و اگر مرتبه دوم نیز
دزدی بکند پای چپ او را از مفصل قدم یعنی انگشتان پای چپ و شبیه
نشانه که در قدم است باید قطع کرد و باقی را چون پاشنه پا را باید باقی
گذاشت و لو احتیاطا مگر در بعضی استخوانها که میان پاشنه و نشانه است و اگر
در مرتبه سیم نیز دزدی بکند باید او را در زندان حبس کرد تا اینکه
بمیرد و اگر مال ندارد اخراجات کفنان او را در بیت المال است و اگر در زندان
نیز بمیرد دزدی بکند باید او را کشت اگر صاحب مال در هر یک از این
مرتبها مرافعه بکند و آن دزد را در نزد حاکم شرع ببرد و اگر صاحب مال
پیش از مرافعه اسقاط حق خود بکند یا از قطع کردن در گذرد حد
قطع کردن ساقط میشود و اما اسقاط حق بعد از مرافعه و اقامه بینه
پس اعتباری ندارد بلی در زنا و شراب خوردن اقامه حد لازم است
چنانچه صریح حدیث است و باید دانست که اگر دزدی مکرراً اتفاق بیفتد
و میان آنها حدی واقع نشود بعد از این همه آنها یکدفعه با اقرار کردن

با شهادت دادن ثابت بشود بلکه کافی است و نیز بباید دانست که با وجود دست
راست جایز نیست بریدن دست چپ هرچند دست راست شل باشد
وهمچنین دست چپ یا هر دو دست شل باشند بلکه لازم است که در جمیع
احوال دست راست را ببرند بلکه مقتضای حدیث این است که لازم است
بریدن دست راست هرچند دست چپ نداشته باشد مثلا اینکه دست
چپ او افتاده باشد یا بسبب قصاص و مانند آن آنرا نیز بریده باشند و این
حکم مشهور است و بعضی گفته اند که اگر دست چپ نداشته باشد پای
چپ او را باید برید و اگر پای چپ نداشته باشد او را حبس باید کرد و اگر
دست راست را نداشته باشد در صورتیکه مرتبه اول دزدی باشد آیا
لازم بریدن دست چپ یا پای چپ یا اینکه هیچ کدام لازم نیست بلکه
متعین است تعزیر کردن در این مسئله خلاف است و تعزیر کردن احوط
است اگر افتادن دست راست پیش از دزدی کردن باشد و اگر بعد
باشد بریدن دست چپ یا پای چپ جایز نیست بلکه دور نیست که تعزیر
جایز نباشد والله العالم

از اسباب حد محاربه کردن با مسلمین

چنانکه خداوند عالم فرموده است انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله
ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم

وارجلهم

وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک جزاء لهم عذاب فی الآخرة
عظیم الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم واعلموا ان الله
غفور رحیم یعنی آنکسانیکه محاربه میکنند بسبب قطاع الطریق بودن
با بندگان خدا و رسول او که ایمان آورده باشند و محاربه با ایشان مثل
محاربه با خدا و رسول خدا و سعی میکنند در زمین که فساد بکنند جزای
ایشان آنست که ایشان را بکشند یا آویخته بکنند بدرخت و مانند آن
یا اینکه دست و پای ایشان را بخلاف یکدیگر قطع بکنند مثل کسیکه
دست راست و پای چپ ایشان را ببرند یا اینکه ایشان را دور بکنند
از بلاد بجهتی که در جائی قرار نگیرند مگر اینکه پیش از تسلط بر ایشان
توبه کنند که در اینصورت حد ساقط میشود هرچند حق ناس باقی است
پس در این مقام نیز چند مطلب است

در بیان تعریف محاربه

بدانکه محاربه کسی است که اسلحه از قبیل شمشیر و مانند آن بلکه عصا و سنگ
نیز مثل آن شمشیر است چنانکه بعضی تصریح بآن کرده اند مرد و زن و آزاد و بنده
در دست داشته باشد و در آبادی یا غیر آن در بیابان یا در دریا یا در شب
یا در روز از برای اینکه مسلمانان را بترساند و اخذ مال ایشان یا خود
ایشان نماید بقصد لهو و لعب و فرقی نیست میان قوی و ضعیف و اهل

نفقه وغیر او بلکه بنابر مشهور فرقی نیست میان مرد وزن چنانچه سید استاد علیه
الرحمة نیز اینرا اختیار کرده است

در بیان کیفیت ثابت شدن

محاربه کردن است بدانکه ثابت میشود محاربه کردن بشهادت دو مرد عادل وباقرار
کردن دو مرتبه یا یک مرتبه چنانکه مشهور است در صورتیکه اقرار کننده بالغ
عاقل باشد ودر قبول کردن شهادت بعضی از رفقای راه که همه آنها را غارت
کرده اند از برای بعضی دیگر خلاف است ومشهور عدم قبول است هرچند
متعرض مال خود که بغارت برده اند نشود واین حدیث صریح است وقوی است

در بیان حد محاربه است بدانکه حد محارب این است که اورا بکشند
یا اینکه اورا زنده آویخته بکنند تا اینکه بمیرد واگر جمع میان کشتن وآویزان
کردن لازم باشد اول باید اورا کشت وبعد از این آویزان بکنند یا اینکه
دست راست اورا با پای چپ اورا قطع بکنند یا اینکه اورا از بلدی بیرون
بکنند ببلد دیگر واز آن بلد ببلد دیگر وهمچنین تا توبه کند یا اینکه بمیرد
وخلافی در این حکم نیست ولیکن خلاف کرده اند که ودر اینکه این حدها بر وجه تخییر
است یعنی حاکم شرع اختیار دارد در جاری ساختن هر یک از اینها در هر
یک از محاربین چنانکه محکی از بسیاری از متقدمین واکثر متأخرین است و
ظاهر آیه شریفه است یا اینکه بر وجه ترتیب است باین طریق که اگر محارب قتل بکند

اورا

اورا باید کشت قصاصا اگر ورثه مقتول عفو نکنند والا باید از بابت حق
الله اورا کشت واگر کسی را بکشد ومال اورا بگیرد باید عین مال را باید آنرا
از او گرفت ودست راست وپای چپ اورا برید وبعد از این اورا باید کشت
وآویخته باید کرد واگر مال را از کسی بگیرد وکسی را نکشد دست راست وپای چپ اورا باید
واز بلد باید بیرون کرد واگر زخم بزند ومال را نگیرد قصاص باید کرد واز
بلد باید کرد چنانکه از جمعی محکی است بلکه ادعاء اجماع نیز کرده اند وبعضی
گفته اند که اگر کسی را بکشد اورا باید کشت وهرگاه کسی را بکشد واخذ
مال نیز بکند اورا باید کشت وآویخته باید کرد واگر اخذ مال بکند وکسی را
نکشد دست وپای او را باید برید واگر بترساند کسی را وکار دیگر نکند او
را از بلد بیرون باید کرد وبعضی گفته اند که در صورت اخذ مال بدون
کشتن نیز حد او بیرون کردن است وبعضی گفته اند که هرگاه محارب کسی را
بکشد از برای اخذ مال متعین است کشتن او وهرگاه از برای غیر اخذ بکشد اگر
ورثه بخواهند میکشند والا فلا اعم از اینکه عفو بکنند یا دیه بگیرند وبعضی
گفته اند که اگر محارب جنایت برساند در محاربه جایز نیست نه عفو ونه صلح
واگر بترساند وجنایت نرساند باید اورا از بلد بیرون کرد تا اینکه توبه
بکند واگر جنایت برساند وجرح بکند قصاص باید کرد واز بلد بیرون باید

واگر مال اخذ نکند دست راست و پای چپ او را باید برید بر وجه مذکور
و از بلد بیرون باید کرد و اگر بکشد و غرض او کشتن باشد نه اخذ مال
اختیار در قصاص و عفو و دیه گرفتن با ورثه است و هرگاه غرض او اخذ
مال (کشتن) باید او را کشت و آویخته کرد بعد از کشتن و اگر دست ببرد و اخذ
مال نکند باید دست و پای او را برید بر وجه مذکور و از بلد بیرون باید
کرد و اگر جراحت برساند و بکشد اولا قصاص باید کرد در جراحت (سرایت)
و بعد از این او را باید کشت و آویزان کرد و اگر جراحت برساند و دست
ببرد و اخذ مال بکند او را نیز باید جراحت رساند و قطع ید او را باید
کرد و از بابت قصاص اگر دست چپ را قطع کرده باشد و بعد از این دست
راست او را از برای اخذ مال و اگر دست راست را قطع کرده باشد دست
راست او را از جهت (قصاص) باید قطع کرد و پای چپ را از برای اخذ مال و قول اول
در غایت قوت است و احوط این است که اختیار بکند حدی را که بیت
قواست و باید دانست که حکم دزدی که دفع او موقوف است بر کشتن
او جایز است کشتن اگر بفریاد کردن و زدن و مانند اینها دفع او ممکن نشود
و همچنین اگر کسی بخواهد با زنی یا غیر زن عمل نامشروع بکند و از زنا باید
بخواهد او را از خود دفع بکند و دفع او موقوف بر اتلاف او باشد جایز است

کشتن

کشتن او پس حکم ایشان فی الجمله حکم محاربست والله العالم   از اسباب حد
وطی کردن حیوانات (بهائم) است و در این مقام چند مبحث است   اینست که
ثابت میشود این عمل نامشروع بشهادت دو مرد عادل یا باقرار کردن دو مرتبه
یا بیک مرتبه علی الاختلاف در آخر   آنکه وطی کننده را باید تعزیر کرد بمقداری که
حاکم شرع صلاح داند یا به بیست هفت تازیانه یا صد تازیانه یا بکشتن علی الاختلاف
فی التقدیر لا فی التعزیر (الاول)   آنکه حیوانیکه او را وطی کرده است اگر چیزی است
که مقصود خوردن او است چون گوسفند و گاو و امثال اینها گوشت و شیر او
آنچه بکار او بعمل باید و شیر او و کشتن آن حیوان و سوزانیدن آن لازم است
و قیمت روز وطی را بصاحب مال بدهد اگر مال خود واطی نباشد و اگر مشتبه
بشود نصف میکنند و بقرعه تعیین میکنند که موطوء در میان کدام نصف
است و همچنین قرعه میزنند تا اینکه یکی باقی بماند و بان حکم مذکور را
عمل میکنند و اگر مقصود از آن حیوان سوار شدن است چون اسب و قاطر
و الاغ قیمت آنرا بصاحب مال میدهد و آن حیوان را از بلد این عمل بیرون
میکنند و میفروشند و احوط آنست که قیمت آنرا تصدق بدهد چنانکه
بعضی قائلند هر چند رد کردن آنرا بواطی خالی از وجهی نیست   از اسباب
حد وطی کردن زنی است که مرده باشد بدانکه اگر زن زن او نبوده باشد

بعد از ثبوت این عمل نا مشروع بچهار شاهد عادل و مانند آن حد او حد سایر
اقسام زنا است که مذکور شد و اگر زن زن او نبوده است تعزیر لازم آید
و هم چنین لواطه کردن با پسر بچه یا مردی که مرده باشد حکم لواطه کردن
با زنده است   از اسباب حد استمناء است یعنی بیرون آوردن منی
از ذکر با سایر اعضای خود یا اعضای غیر خود که حلال برا او نیست و حد این
عمل نا مشروع بعد از ثبوت آن بشهادت دو مرد عادل یا دو اقرار تعزیر است
بقدر اینکه حاکم شرع صلاح میداند و باید دانست که جمیع این اسباب بشیاع
قطعی یا خبر محفوف بقراین قطعیه و سایر چیزها اینکه افاده قطع میکند
نیز ثابت میشود و ظاهراً در این باب خلافی نباشد والله العالم ولله الحمد
الدائم   در بیان احکام قصاص است و در این باب چند فصل است
قصاص عبارتست از استیفا کردن و تلافی کردن بمثل جنایت و
اذیتی که از جنایت کننده صادر شد از کشتن و بریدن اعضای و زخم زدن
و زدن چنانکه خداوند عالم فرموده است یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی و نیز
فرموده است ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والا
ذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص و بر دو قسم است   قصاص

کردن

کردن بکشتن و سبب آن است که عمداً بکشد کسی را که جایز نباشد کشتن
او عمداً با مساوی بودن مقتول با قاتل در اسلام و سایر شرایط که خواهد
آمد   قصاص و قصاص کردن است بغیر کشتن چون کندن چشم
و کور کردن آن و بریدن دست و مانند آن و زخم زدن و زدن و مانند آنها
که شخص جنایت رساننده عمل آورده است   قتل بر چند قسم است اول
قتل عمد است و آن عبارتست از کشتن شخصی را ظلماً با قصد کشتن هر چند
بالتی باشد یا کیفیتی باشد که غالباً نمیکشد کسی را یا کشتن کسی را که غالباً بآلتیکه
کشنده است هر چند قصد کشتن نداشته باشد بلکه محض قصد زدن بدون قصد
کشتن داشته باشد بنابر ادعای عدم خلاف که سید استاد رحمه الله کرده است
و از کتاب غنیه دعوی اجماع استفاده کرده است هر چند نامیدن این قسم را
بقتل عمد شبیه بخطا است ولیکن این تسمیه مستلزم آن است که اقسام قتل چهار
بوده باشند که یکی عمد و دیگری شبیه بخطا است و دیگری خطا محض است
و دیگری خطا شبیه بعمد است و ظاهر علما این است که اقسام سه
میباشند که قسم دوم قسم جداگانه نیست بلکه داخل در عمد است و لیکن
اگر قسم دیگر نیز باشد قتل عمد برا او جاری میشود علی الظاهر هر چند
مصالحه کردن بدیه در اینصورت دور نیست که احوط باشد و باید دانست که

انداختن شخصی را در آتش سوزانند که آن شخص انداخته بسوزد و بمیرد و یا
انداختن بدریا که ماهی او را فرو برد یا به پیش شیر که او را پاره بکند داخل
در قتل عمدات وهم چنین اگر کسی را جبر بکنند بکشتن شخصی و آن مجبور
بالغ عاقل باشد قصاص بر آن عاقل است نه جابر وهم چنین اگر شخصی را امر
بکند بکشتن کسی باید قاتل را کشت و امر کننده را باید حبس کرد تا
اینکه بمیرد محکی از مشهور میان متاخرین آنستکه اگر ماءمور بنده امر کننده
باشد چنین است ولیکن در بعضی از اخبار وارد شده است که در اینصورت
آقا را باید کشت و بنده را حبس کرده   قتل خطاء محض است و آن عبارت
است از کشتن شخصی کسی را بدون اینکه قصد کشتن او و زدن او داشته
باشد بلکه قصد زدن یا کشتن حیوانی بود یا کس دیگر و آلت کشتن بآن
شخص مقتول بر خورده باشد و او را کشته باشد بدون قصد و در حکم
قتل خطا است قتل عمد نابالغ و دیوانه که در اینصورت لازم است اخذ
دیه از عاقله چنانکه خواهد آمد   قتل خطاء شبیه بعمد است و آن عبارت
است از کشتن شخصی را بآلتی و کیفیتی که غالباً کشنده نباشد و قصد قتل
نداشته باشد بلکه محض قصد زدن بدون کشتن داشته باشد چون
زدن بچوب نازک بر وجهی که غالباً کشنده باشد وهم چنین زدن

بسنگ

بسنگ درشت و مانند آن بطور خفیف حاصل این استکه اگر کسیکه بآلت قتاله
و کیفیت قتاله با قصد قتل و تعلق آن بمقتول بروجه عدوان کسی را بکشد
آن قتل قتل عمد خواهد بود وهم چنین اگر قتل مربوط بآلت غیر قتاله یا آلت
قتاله بدون قصد قتل باشد و اگر تعلق بمقتول منظور نباشد قتل خطاء
خواهد بود و اگر آلت قتاله نباشد و کیفیت نیز قتاله نباشد و قصد قتل
نیز نداشته باشد خطا شبیه بعمد خواهد بود وهم چنین اگر بسبب صدور
فعل شود بدون اینکه فعل از او صادر شود مثل اینکه تفنگ را پر
کند و چخماق راست کند و بعد از این بچیزی بخورد و بخوابد و بکسی
بر خورد و بکشد وهم چنین اگر آلت قتاله باشد و کیفیت زدن قتاله
نباشد و قصد قتل نداشته باشد هر چند تسمیه این قسم را بقتل عمد
شبیه بخطاء انسب است و در صورت اشتباه کار بر مصالحه گذاشتن بدیه
یا بعض آن اولی است و مثل این استکه آن شخص بنده بقصد دفاع یا مکافات
بآلت قتاله یا غیر آن ضربتی بزند که بدون قصد قتل موجب قتل شود و مانند
اینها   شرایط قصاص کردن در کشتن پنج امر است   این استکه
قاتل و مقتول مساوی باشند در آزاد بودن و بنده بودن پس آزاد را
بسبب بنده نمیکشند بلکه قیمت روز تلف آن بنده را باید بدهد ولیکن مرد

آزاد را بسبب مرد آزاد میکشند بدون رد و بسبب زن آزاد و لیکن باید وارث
آن زن مقتوله که قصاص میکنند نصف دیه مرد را رد بکنند بوارث آن مرد
قاتل و لیکن زن آزاد را بسبب مرد آزاد میکشند بدون رد و مستفاد از
بعضی اخبار آنستکه اگر زن آزاد مرد آزاد را بکشد باید او را کشت و نصف
دیه مرد را باید بورثه آن مرد داد و ظاهر این استکه چیزی نباید بدهند
چنانکه تصریح باین کرده اند بعضی از اجله و نیز بعضی گفته اند که بمضمون
حدیث مشار الیه قایلی نیافتم و همچنین بنده را بسبب بنده میکشند و کنیز
را بسبب کنیز و نیز بنده را بسبب کنیز میکشند و کنیز را بسبب بنده در صورتیکه
در قیمت مساوی باشند یا اینکه قیمت قاتل کمتر باشد یا مطلقا چنانکه ظاهر
اطلاق ادله و فتاوی بسیاری هست و صریح بعضی است بنابر آنچه از بعضی
حکایت شده و لیکن احتیاط کردن در اینصورت بمصالحه کردن بدیه اولی است
و باید دانست که در صورتیکه قاتل را نباید کشت علاوه بر دادن قیمت مقتول
لازم است تعزیر کردن از قاتل بمقداریکه حاکم شرع صلاح بداند و نیز لازم است
بر قاتل کفاره دادن باینطریقکه یک بنده آزاد بکند یا اینکه دو ماه متوالی
روزه بگیرد یا اینکه شصت مسکین را اطعام کند و همچنین اگر بنده بنده
خود را بکشد در صورتیکه بنده مالک باشد و هرگاه بنده آزاد را بکشد

ورثه

ورثه مقتول اختیار دارند که آن قاتل را بکشند یا اینکه او را بنده خود قرار
دهند یا اینکه قیمت او را از آقای او بگیرند و از برای آقای او اختیاری نیست
و همچنین اگر بنده آزادی را مجروح نماید و دیه آن جراحت بمقدار قیمت
آن بنده باشد آن مجروح مخیر است که قصاص بکند یا اینکه آن بنده را
بنده خود قرار دهد و در صورتیکه دیه جراحت کمتر باشد از قیمت بنده
بعضی گفته اند که آقای آن بنده را اختیار دارد که ارش جراحت را بدهد و
بنده خود را بدهد خواه ارش زاید باشد بر قیمت او یا نه و بعضی
گفته اند که اقل امرین را بدهد و مذکور در حدیث این است که آقای
بنده ارش جراحت را باید بدهد و اگر ندهد آن بنده بقدر دیه جراحت مال
آن مجروح است و باقی آن مال آقای او است آنستکه قاتل و مقتول
مسلمان باشند در دین پس مسلمان را بسبب کافر نباید کشت هرچند
آن کافر ذمی باشد چون یهود و نصاری علی الاصح بلی هرگاه عادت آن مسلمان
بر کشتن آن کافر ذمی باشد دور نیست که قصاص جایز باشد چنانکه حکی
از اکثر است و بعضی بر این حکم ادعای اجماع کرده اند و بعضی از اخبار
وجه اطلاق نیز شامل این نوع میباشند و سید استاد قدس سره تصریح
کرده اند که رجحه در این مسئله نیست و لیکن در صورت قصاص کردن باید

زیادتی دیهٔ مسلمان از کافر را بورثهٔ آن مسلمان داد و باید دانستکه ذمی را
بسبب قتل ذمی باید کشت هرچند ملت ایشان مختلف باشد و همچنین بسبب
ذمیه ولیکن نصف دیهٔ مرد ذمی را بورثهٔ او از مال ذمیه باید رد کرد و هرگاه
ذمی مسلمانرا بکشد باید آن ذمی را و مال او را بوارث آن مسلمان باید داد
و ایشان مخیرند میان کشتن آن ذمی و بنده قرار دادن او و اگر پیش از کشتن
اسلام بیاورد باشد و الا متعین است کشتن او یا دیه گرفتن اما بنده
قرار دادن پس در این صورت جایز نیست و ظاهر بحدیث این استکه
تمامی اموال آن ذمی مال ایشان خواهد بود خصوصا در صورت بنده قرار دادن
ولیکن اینکه مقداریکه مابه التفاوت میان دیه کافر ذمی و دیهٔ مسلمانست آنرا
بردارند و مابقی را بورثهٔ او رد کنند و نیز احوط این استکه اولاد اصغار
آن ذمی را بنده قرار ندهند چنانچه فتوای بسیاری از اصحاب که از جملهٔ ایشان
سید استاد ره ابن ابی است   این استکه باید قاتل پدر مقتول نباشد
زیرا که هرگاه پدر پسر خود را بکشد او را نباید کشت ولیکن باید او را تعزیر
کرد و دیه و کفاره نیز باید بدهد اما هرگاه پسر پدر را بکشد پسر پدر را باید
کشت و همچنین اگر مادر پسر را بکشد یا بعکس یا سایر اقربا پس قصاص
کردن جایز است اگرچه در جد پدری که در باره او قصاص کردن اشکال

است

است   این است که لا بد است در قصاص کردن اینکه قاتل کامل باشد
یعنی بالغ و عاقل باشد زیرا که هرگاه قاتل دیوانه باشد قصاص نباید کرد و همچنین
اگر قاتل نابالغ باشد قصاص نباید کرد بلکه باید عاقلهٔ ایشان دیه بدهند چنانکه
خواهد آمد هرچند در بعضی از اخبار درباره نابالغی که ده ساله شده باشد
دلالت دارد که باید قصاص کرد و همچنین اگر قامت او بمقدار پنج وجب شده
باشد ولیکن اول اصح است و اگر عاقل دیوانه را بکشد نیز قصاص نباید
کرد ولیکن اگر کشتن او از جهة دفع از خود نبوده عمد یا شبه عمد بود
باید آن عاقل دیه بدهد و اگر خطا بود دیه بر عاقلهٔ آن عاقل است چنانکه
خواهد آمد ولکن کشتن اگر از جهة دفع اذیت بود بر او چیزی نیست
و همچنین اگر قاتل خوابیده بوده نباید کرد و در دیه او خلاف است چنانکه
خواهد آمد و در جواز قصاص کردن بر قاتلیکه کور باشد خلاف است
و ظاهر این است که جایز است قصاص کردن و بعضی از اخبار دلالت
میکند که باید دیه داده شود دیه بر عاقله است و اگر عاقله نداشته باشد
از مال او باید دیه داد   اینکه مقتول محقون الدم باشد یعنی کسی باشد
که جایز نباشد کشتن او زیرا که هرگاه مقتول کسی باشد که کشتن او جایز
باشد چون محارب یا قاتلیکه قصاص کردن او جایز بود و مانند اینها

قصاص از برای این کشتن نیست والله العالم بالاحکام — در بیان کیفیت
ثابت شدن قتلی است که باعث قصاص کردن است بدانکه قتل موجب قصاص
کردن ثابت میشود بچند امر ۱ اقرار کردن بالغ عاقل آزاد مختار است خواه
یکمرتبه باشد وخواه باتکرار وبعضی مخصوص کرده اند بصورت تکرار یعنی که
دو مرتبه اقرار بکند ۲ بینه است یعنی که دو مرد عادل شهادت بدهند
نصه در قتل عمد ۳ واما اگر یک عادل شهادت بدهد ویک قسم یاد بکند یا
دو زن عادله بایک مرد عادل شهادت بدهد پس در آن خلاف است واجود
آنستکه دیه بگیرند مثل خطا ، واگر کسی متهم بقتل عمد بشود واقامهٔ بینه
نشود ومذکور در حدیثی که جمعی به مضمون آن عمل کرده اند این است که
تا شش روز او را باید حبس کرد پس اگر اقامهٔ بینه کردند بمقتضای آن
عمل خواهند کرد والا او را رها باید کرد وهم چنین اگر کسی شخصی را بکشد
وادعا بکند که آن مقتول را دیدم که با زن من زنا کرد اگر اقامهٔ بینه کرد او را
نباید کشت والا او را باید کشت ۳ قسامه است وآن عبارت است
از قسمهائیکه قسمت میشود بر خون خواهان واین در وقتی است که شخصی
را کشته ببینند در موضعی وندانند که قاتل او کیست وباقرار وبینه
ثابت نشود که قاتل کیست ووارث ادعا کنند بر یک شخص یا بیشتر که
او

او قاتل است با مقرون بودن ادعای او بلوث وآن عبارت است از امارت
ونشانه که بسبب آن از برای حاکم شرع مظنه حاصل میشود براست گفتن
مدعی واین امارت را لوث مینامند چون بسبب مظنه است ولوث عبارت
است از قوت چنانکه تصریح باین در ریاض شده است وکیفیت تحقق لوث
وامارتی که موجب حصول مظنه هست بتفصیلیکه تصریح بآن شده است
این است که مقتول در خانهٔ قومی یا محلهٔ ایشان که جداگانه شده باشد
از بلد بزرگ یا قریهٔ ایشان ومیان مقتول با اهل آنها دوشمنی ظاهر
بوده باشد یا اینکه میان دو قریه کشته شده باشد ویکی از آنها نزدیکتر
باشد لوث از برای آنکه نزدیکتر است مگر آنکه دوشمنی با دورتر ثابت
باشد که در اینصورت لوث از برای آنکه دورتر است واگر مسافت میان
آن مقتول با هر دو قریه مساوی باشد لوث از برای هر دو ثابت است
در وقتیکه تفاوت در دوشمنی نداشته باشند وهم چنین لوث ثابت است
در صورتیکه با جماعتی داخل بشود از جهة حاجتی با اینکه معاند ایشان
نبود وایشان از او متفرق بشوند واو را کشته بیابند وهم چنین
اگر شخصی کشته شده باشد ودر نزد او شخصی بوده باشد که در دست
او اسلحهٔ باشد که آلوده بخون باشد لوث در حق او نیز ثابت است

و مانند آن
اگر چیزی بگو نزد او نباشد که موجب شبهه بشود چون درنده که احتمال
آلوده کی آن آلت کشتن بخون آنها باشد والا لوث در حق او نیست و شهادت
دادن یکنفر عادل یا بنده یا زنان که اینها نیز موجب حصول لوث میباشند واما
شهادت اطفال و فاسقها و اهل ذمه چون یهود و نصاری پس در اینها اشکال
خلاف است و محکی از مشهور آنستکه لوث باینها واقع نمیشود و اگر آن مقتول در
بیابان کشته شده باشد یا در بازار یا در جنگاه یا در محل جمعیت پس در آن
صورت لوث نیست بلکه دیه آن از بیت المال است و حاصل کلام این است که
قسامه مخصوص است بصورتیکه لوث ثابت بشهادت یکشاهد یا یافتن او را کشته
شده در سرای قومی یا در محله جداگانه که غیر آنها داخل آن محل نشود و مانند
اینها چنانکه ذکر شده است و شبهه حاصل شود بسبب ادعای مدعی علیه در زمان
غایب بودنش قتل را با قسم یاد کردن بر آن یا در سهیم کردن شاهد مقتول را بانیفاد که
که بگوید یکی از این دو نفر یا بیشتر زد در فلان موضع فلان شخص کشته است
و مانند اینها زیرا که هرگاه لوث ثابت نشود حکم سایر دعوالی دارد یا بعضی که
منکر باید یک قسم بخورد و قسم با مدعی نیست اما در صورتیکه لوث ثابت باشد
قسم با مدعی است در آن چیزیکه مشهور کالمتفق علیه بل فی الواقع بلا اشکال
است این استکه در صورتیکه ادعای قتل کرده شود پنجاه قسم باید یاد کرده
شود

و محکی از ابن حمزه آنستکه در صورتیکه یکشاهد شهادت بدهد بیست و پنج قسم
یاد کرده شود و اولی صحیح است و اگر قتل قتل خطا باشد یا شبیه بخطا باشد پس
در آن خلاف است بعضی گفته اند که مثل قتل عمد است در بودن قسم پنجاه مرتبه و
بعضی گفته اند که بیست و پنج مرتبه باید قسم یاد کرده شود و اول اقوی است
و کیفیت قسامه این است که مدعی و قوم او که مدعی هستند بعد از موعظه باید
پنجاه مرتبه قسم یاد بکنند که فلان کس فلان کس را کشته است و اگر عدد ایشان
از پنجاه کمتر است یا اینکه پنجاه نفر باشند ولیکن کل قوم مدعی نباشند یا بعضی
ایشان قسم یاد نکنند بسبب علم نداشتن یا غیر آن باید مدعی مکرر قسم یاد
بکنند تا پنجاه مرتبه و اگر بعضی با او موافق باشند باید پنجاه قسم را قسمت
بر ایشان کرد و هرگاه مدعی و قوم او قسم را یاد نکنند باید مدعی علیه و قوم
او قسم یاد بکنند که ما این مقتول را نکشته ایم و نمیدانیم که قاتل او کیست و هرگاه
ایشان کمتر از پنجاه نفر باشند باید قسم را مکرر بکنند تا اینکه پنجاه قسم یاد
بشود و هرگاه منکرین نکول بکنند و قسم یاد ننمایند پس در آن خلاف است
مختار سید استاد قدس سره این استکه باید حاکم شرع حکم بکند بر منکرین و این مختار صاحب نج
از اکثر محکی است و بعضی گفته اند که باید رد قسم بر مدعی کرد و اول اقوی است
و باید دانستکه همچنانکه قسامه در قتلها جاری میشود همچنین در قطع اعضاء

وجريان آن نيز جاري ميشود ودر صورت تهمت وليكن در عدم تهمت خلافست زيرا كه بعضي
كفته اند كه اكر آن عوض بريده شده اكر ديه او بقدر كل ديه باشد چون ذكر و زبان
در آنصورت نيز بايد پنجاه قسم ياد بكنند وبعضي كفته اند كه شش نفر بايد قسم
ياد بكنند واين اقوى است چنانكه مختار سيد استاد قدس سره است پس اكر
مدعي شش نفر باشند هر نفري يكقسم ياد ميكنند واكر كمتر باشد يا اينكه بعضي
از اينها يا همه ايشان غير مدعي امتناع داشته باشند از قسم ياد كردن مدعي شش
مرتبه قسم ياد ميكند واكر مدعي قسم ياد نكند منكر با قوم او اكر باشند قسم
ياد بكنند شش قسم ياد ميكنند هر يك نفر يكقسم والا منكر آنقدر شش مرتبه
قسم ياد ميكنند وهر عضو يكه ديه او كمتر از ديه نفس آدمي است قسم در آن كمتر
است بمقدار ما بين دو ديه مثلا اكر يك دست را ببرند سه قسم بايد ياد كرد
بنا بر قول مختار ونصف پنجاه قسم بنا بر قول ديكر بايد ياد كرد واكر يك انكشت
را قطع بكنند يكقسم بايد ياد كرد وهمچنين اكر جراحتي باشد كه ديه آن
ثلث ديه كل باشد قسم آن ثلث شش قسم است كه دو قسم باشد و بر
اين منوال است ساير احوال واقسام وكيفيت معرفة مقدار ديه وتفاوت
ميان اقسام ديه بعد از اين خواهد آمد انشاء الله تعالى   در بيان احكام
قتل است وآن چند امر است   اول آنكه بعد از ثابت شدن قتل و انحصار وارث

دربا

دربا يكفيان آن وارث مستقل دارد بر قصاص كردن واختيار ندارد كه بدون رضاء
قاتل ديه بكيرد على الاشهر الاقوى وبعضي كفته اند كه اكر خواهش ديه بكند
واجب است بر قاتل ديه دادن واين قوي نيست بلي هر كاه وارث قاتل با رضا
مصالحه نمايند بديه صحيح است ودر جواز قصاص كردن بدون حكم حاكم شرع
با علم وارث بقتل اختلاف است واحوط اين استكه باذن حاكم شرع قصاص
نمايند واكر وارث متعدد باشند پس اكر همه اتفاق كنند در قصاص كردن
ديكي از ورثه يا غير را وكيل كنند در استيفاء حق جايز است قصاص كردن
در اينصورت بلا اشكال واكر بعضي از ايشان بخواهند كه قصاص بكنند بدون
اذن ديكران پس در آن خلاف است واصح اين استكه جايز است وليكن بايد
عوض حصه ديكران ديه با يشان بدهد واحوط اين استكه باذن همه قصاص
كرده شود واكر بعضي بخواهند اكر قصاص بكنند وبعضي ديه بكيرند ميتوانند
آن شخص كه اراده قصاص كردن دارد قصاص بكند وليكن بايد بقدر حصه
ايشان رد ديه نمايد بورثه قاتل كه مقتول شده وهمچنين است حكم آن
صورتيكه بعضي عفو بكنند وبعضي اراده قصاص داشته باشند يا اينكه
بعضي عفو بكنند وبعضي ديه اخذ نمايند وبعضي اراده قصاص داشته
باشند واكر بعضي از ورثه صغير باشند وبعضي كبير ظاهرا جايز است از براي

آن کبیر که قصاص بکند و بقدر حصهٔ صغیر ردّ دیه نماید و اولی و احوط آنست که تا
صبر بنمایند از قصاص کردن را تا زمان بلوغ شدن صغیر و مثل این است حکم آن
صورتیکه بعضی دیگر مجنون و غایب باشند و اگر در این صورتها مصالحه بدیه نمایند
اولی است والله العالم   آنستکه هرگاه قاتل فرار بکند و بمیرد پیش از تسلط
یافتن اولیا بر قصاص کردن پس در آن خلاف است بعضی گفته اند که هیچ چیز
لازم نیست و مشهور آن است که لازم است که از مال او اخذ دیه نمایند و اگر
مال نداشته باشند باید از اقربای او اخذ دیه نمایند الاقرب فالاقرب و اگر
اقربا نداشته باشند بر امام لازم است که دیه مقتول را بدهد و بر این حکم
بعضی ادعاء اجماع کرده اند چنانکه نقل شد و این قول اقوی است و اگر بدون
فرار قبل از قصاص کردن قاتل بمیرد ظاهراً دیه لازم نیست   آنستکه
هرگاه یک شخص دو نفر یا بیشتر را عمداً و ظلماً بکشد خواه در یکدفعه همه را بکشد
و خواه بر وجه تعاقب بکشد جایز است که اولیاء مقتولین آن قاتل را بکشند
و جایز است که ولی هر مقتولی دیه کامل اخذ نماید و اگر بعضی عفو نمایند
بدون اخذ مال جایز است که باقی قصاص بکنند بدون اینکه ردّ دیه بر ایشان
لازم باشد و هم چنین جایز است که دیگران حق خود را مصالحه کنند بدیه
و اگر بعضی مطالبه دیه نمایند و بعضی اراده قصاص بکنند پس در آن اشکال است

ومعهذا

و مقتضای اصل عدم تسلط بر مطالبه دیه است بعد از کشتن   که هرگاه وارث
مقتول بر قاتل چیزی بزند که بسبب آن گمان بکند که او را کشته است و آن قاتل
بسبب آن ضرب کشته نشود و صحیح بشود بعضی گفته اند که جایز است که وارث
آن قاتل را بعد از این بکشد و لیکن باید قاتل اولاً قصاص بکند از وارث
بمثل عمل سابق با اینکه اعتبار نمایند و بعضی گفته اند که اگر عمل سابق وارث عمل
بود که جایز بود قصاص بمثل عمل سابق و اگر عملی بود که جایز نبود قصاص کردن
بآن عمل چون زدن بعصا بسنگ و مانند اینها جایز است که مشارکه نمایند و هرگاه
ولی حق خود را در عوض دیگری ترک کنند و عفو نمایند و جایز است
که قاتل از وارث قصاص بکند و بعد از این وارث او را بکشد و این احوط است
آنست که هرگاه مرد تمام اعضا بکشد شخصی را که دست او را بریده
باشد از برای قصاص باطل و لیکن دیه آن را اخذ کرده باشد جایز است که
وارث آن مقتول دست بریده آن قاتل را بکشد و لیکن بنابر روایت ردّ دیه
دست به وارث قاتل نماید خواه قطع کننده دست خود قاتل باشد یا غیر
او بنابر آنچیزیکه حکی از مشهور است و مصالحه کردن اولی و احوط است اگر
دست مقتول افتاده باشد از جهة آفت آسمانی یا مانند آن که بسبب آن اخذ
دیه نکرده باشد جایز است که وارث مقتول قاتل را بکشد بدون ردّ دیه دست

آنستکه هرگاه جماعتی بالاشتراک مسلمانی را بکشند جایز است که وارث
آن مقتول همه را بکشد و بقدر زاید بر دیه یکنفر ایشانرا بوارث جمیع رد نماید
و جایز است که بعضی را بکشد و از دیگران اخذ دیه نماید بقدر حصه ایشان
و اگر آن بعض بیشتر از یکی باشند باید بقدر زاید از جنایت ایشان بوارث
ایشان رد دیه نماید هرچند دیه زاید بود به باشد که از قاتلی اخذ نموده است

آنستکه هرگاه شخصی خطا و عمدا بکسی زخمی و جنایتی رسانیده باشد
و آن جنایت باعث هلاکت بشود حکم قتل نفس در آن است بدون قصاص اعضا
و اگر او گاهی جراحتی رسانیده باشد و بعد از این آنکس را بکشد پس در جواز
قصاص کردن اعضا و کشتن بعد از آن خلافست بعضی گفته اند که مطلقا جایز نیست
بلکه هردو قصاص جایز است و بعضی گفته اند که بعض از قصاص قتل و کشتن جایز
نیست و بعضی گفته اند که اگر از یک زدن قطع اعضاء و قتل نفس هردو واقع بشود
پیش از کشتن جایز نیست و اگر از یک زدن جراحت یا قطع عضو حاصل بشود
و از زدن دیگر کشتن متحقق بشود قصاص جایز است و این اقوی است و
مصالحه از برای قصاص عفو اولی است   آنست هرگاه دو زن یک مرد مسلمان را
بکشند جایز است که وارث مقتول هردو را بکشد بعد از رد دیه و جایز است که
یکی را بکشد و از دیگری اخذ دیه بقدر جنایت نماید و هرگاه بیشتر از یک مرد

دو زن ام

مسلمان

مسلمانرا بکشند جایز است که وارث مقتول هر سه را بکشد و دیه زاید بر هر یک زنرا
بوارث تمام زنان بدهد و هرگاه بعضی را بکشد باید دیگران بقدر جنایت
خود بوارث آن زنان دیه بدهند و هرگاه یکمرد آزاد و یکزن آزاد یکمرد مسلمانرا بکشند جایز است
که وارث مقتول هردو را بکشد ولیکن باید نصف دیه قاتل را بوارث مرد
قاتل رد نماید و بعضی گفته اند که آن نصف دیه را میان وارث مرد و زن باید
تلاقسمت نماید و هرگاه وارث مقتول مرد قاتل را بکشد باید زن قاتله نصف
دیه بوارث مرد قاتل بدهد و اگر زنرا بکشد از برای وارث آن زن چیزی نیست
ولیکن باید مرد قاتل نصف دیه را بوارث مقتول رد نماید   آنست که
هرگاه بنده و آزاد یکمرد آزادی را بکشند پس بعضی گفته اند که جایز است که وارث
هردو را بکشد و قیمت بنده را باقای او رد نماید و جایز است که آزاد را بکشد
و آقای بنده پنج هزار درهم که هر درهمی دوازده نخود و نیم یکعدد نخود از نقره
میباشد بوارث رد نماید یا اینکه بنده را بوارث بدهد و جایز است که بنده را
بکشد و در این صورت آقای بنده [illegible] بر بنده آزاد ندارد و بعضی گفته اند
که نصف جنایت بر آزاد است دیگر بر بنده پس اگر وارث مقتول هردو را بکشد
نصف دیه آزاد را باید بوارث او رد نماید و اگر قیمت بنده زاید از نصف دیه
آزاد باشد بوارث آن آزاد قاتل که قصاص باو شده است رد نماید یا اینکه آن بنده

آن بنده رد نماید
باید بقدر زاید با آقای آن بنده رد نماید
و الا فلا و اگر آزاد را بکشد باید آقای
آن بنده شهید در قتل نصف دیه از آزاد

بوارث او داد که او را بنده خود قرار دهد نه اینکه بکشند اگر قیمت زاید بر
نصف دیه نباشد والا آنچه زیاده مال آقای او است و هرگاه وارث مقتول بنده
بکشد باید شریک او در قتل که آزاد بود بقدر زاید بر نصف دیه از قیمت بنده
با آقای او رد نماید اگر قیمت بنده زیادتی داشته باشد بر نصف دیه آزاد پس زیادتی
بقدر نصف دیه باشد همه آن مال آقای آن بنده است و اگر زیادتی کمتر از
نصف دیه است همان قدر زاید را آقای آن بنده اخذ میکند و باقی مال وارث مقتول
میباشد و اگر قیمت بنده زیادتی نداشته باشد خواه بقدر آن باشد و خواه کمتر
باید قاتل آزاد نصف دیه را بوارث مقتول بدهد پس اگر وارث مقتول قبول
بکند فبها والا تسلط دارد که آن آزاد را نیز بکشد و نصف دیه او را بوارث
او بدهد و این قول موافق قاعده است چنانکه سید استاد ره نیز تصریح این
کرده اند و از اکثر متأخرین بلکه جمیع اصحاب علی الظاهر نیز حکایت کرده است
آنست که هرگاه زن آزاد و بنده یا مرد آزاد را بالاجماع بکشند وارث
مقتول تسلط دارد که هر دو را بکشد پس اگر قیمت بنده بیشتر از نصف دیه نباشد
تسلط بر وارث ندارد و اگر زیادتی داشته باشد و وارث بنده را اخذ نماید باید
زاید را باقای بنده رد نماید چنانکه مدلول حدیث موافق قاعده است
آنست که هرگاه شخصی اذیتی بکسی برساند و آن اذیت کشنده باشد و آن کس بسبب آن
اذیت

اذیت حیوة مستقر نداشته باشد بلکه در حال احتضار و مشرف بمردن باشد و در آن
حال شخص دیگر او را بقتل رساند مثلا اینکه سر او را از بدن جدا کند پس وارث
مقتول تسلط قصاص بر اذیت رساننده دارد و لازم است بر آنکس دیگر که سر را
بریده است دیه جدا کردن سر میت را بوارث مقتول بدهد و اگر حیوة مستقره
داشته باشد یا منتظر بقیه در حال احتضار و در مشرف بمردن نباشد و دیگری
در آنحال سر او را ببرد یا عمل دیگر بکند که باعث کشته شدن او در آنحال بشود
و وارث مقتول تسلط قصاص بر آن دیگری دارد نه بر اول که اذیت رسانیده
بلکه بر آن اذیت رساننده تسلط قصاص عضو یا مانند آن دارد و اگر از عمل هر دو
بالاجتماع در از زمان بمیرد هر دو قاتلند و حکم ایشان حکم اشتراک در قتل را
دارد چنانکه مذکور شد آنست که هرگاه شخصی بکسی جراحت برساند
و شخص دیگر بآنکس جراحت برساند و جراحت اول یا آخر بهم برساند و صحت
مبتلا شود و از جراحت دیگر آن مجروح بمیرد و وارث مقتول تسلط قصاص
بر کسی دارد که جراحت او باعث هلاکت شد و لازم است که دیه جراحت
مبتلا بصحت شده را مصالحه بدیه او از برای آن عضو بوارث جارح که مقتول
شد بدهد بنا بر قول دور نیست که وارث مقتول اول تسلط بر قصاص
در عضو جارح یا مصالحه بدیه از برای آن عضو داشته باشد و اولی مصالحه کردن

باهر دو وارث است والله العالم   در بیان قصاص کردن در اعضا است
که جراحت آنها باعث هلاکت نشود بدانکه در این امر چند شرط است
در تسلط قصاص مجروح از جارح   مساوی بودن در اسلام بلکه در غیر
اخذ دیه لازم است   مساوی بودن در آزاد بودن یا بودن جارح پست تر
از مجروح مثل اینکه جارح بنده باشد و مجروح آزاد باشد   آنستکه جارح
بلیه مجروح نباشد   آنستکه مساوی باشد عضو جارح و مجروح در صحیح
بودن و موقوف یا آنکه عضو مجروح در اصل صحیح بوده باشد هر چند عضو
خارج مثل و موقوف باشد بلی هرگاه کسی قوة شامه نداشته باشد یا اینکه قوة
سامعه نداشته باشد و کسی دیگر که صحیح الشامه و صحیح السامعه باشد
بینی یا گوش آنکس را قطع کند جایز است که آن مجروح نیز بینی یا گوش آن
جارح را قطع کند و همچنین اگر کسی یکچشم داشته باشد و دیگری دو چشم
و آن یکچشم دار یکچشم دو چشم دارنده را قطع کند باشد باید یکچشم یکچشم
دارنده کند یا اینکه او کور خواهد شد بدون مجروح ولیکن در لزوم رد
نصف دیه قتل را بان یکچشم دارنده خلاف است قول بلزوم رد در صورتیکه
یکچشم بودن بآفت الهی باشد یا بخلقت بلکه هر چند قصاص بسبب قصاص
کرده باشد ولیکن لولی مصالحه است   آنستکه قصاص کردن مقدور

باشد

باشد مثل کردن بمثل و باعث هلاکت نفس یا تلف شدن عضو جارح نشود
هر چند باخبار اهل خبره معتبره باشد و الا لازم است که مجروح اخذ دیه
نماید بر وجهیکه خواهد آمد و هرگاه که زمان بسیار گرم یا سرد باشد قصاص
کردن در آن زمان باعث سرایت کردن جراحت بشود و باعث هلاکت و تلف
شدن عضو بشود باید صبر کرد تا اینکه هوا معتدل بشود و دور نیست که
در صورتیکه قصاص کردن باعث هلاکت نفس جارح نشود ولیکن استیفاء
مثل متعذر باشد جایز باشد قصاص کردن بقدریکه ممکن باشد از جراحت
جارح و از برای ما بر الالتفات اخذ دیه نماید ولو بالمصالحه ولیکن در این
صورت مصالحه کردن بدیه اولی است و باید دانست که معتبر در مماثله
قصاص کردن این است که در درازی و پهنای جراحت را مشخص نمایند و باین مقدار
قصاص کند ملکی آنکه تفاوت میان عضو جارح و مجروح باشد مثلا اینکه
عضو جارح کوچک باشد چون سر کوچک و عضو مجروح بزرگ باشد
چون سر بزرگ و مثل قصاص کردن باعث نشود که جراحت قصاص از
سر یکه مثلا بگذرد و به پیشانی یا گردن برسد پس در اینصورت از
محل جراحت تعدی نباید کرد بلکه بقدر امکان قصاص بکند و از برای
بقیه دیه اخذ نمایند و در لزوم مماثلت در عمق و کودی اشکال است

ومشهور بلکه متفق علیه ظاهراً چنانکه از جمعی تصریح بآن حکایت شده است این است
که مساوی بودن در عمق معتبر نیست بلکه بمجرد صدق اسم آن جراحتی که از
جارح صادر شد کافی است خواه مساوی باشند وخواه نباشند مثل اینکه
جارح ضعیف باشد ومجروح قوی یا بعکس آن ونیز باید دانست که احوط واولی
اینست که قصاص جراحتی که احتمال دارد که سرایت بکند وباعث هلاکت نفس
بشود تاخیر بنمایند از د بلکه بعضی منع کرده اند از جواز قصاص کردن پیش
از خوب شدن وصحت از او جراحت چنانکه هرگاه کسی بدندان کودکی
اذیتی برساند باید صبر کرد تا زمانیکه بحسب عادت روییده میشود پس اگر
روییده شد باید که ارش بدهد اگر روییده نشد قصاص باید کرد واگر
مایوس نشوند از روییدن وایضاً باید دانست که هرگاه کسی اذیتی بچشم
شخصی برساند که باعث بشود که از دیدن باز ماند وبی نور ماند ولیکن
حدقه چشم عیب نکند وبحال خود باقی بماند جایز است که قصاص بکنند بر
وجهیکه نور بصر جانی نیز فانی گردد بطریقیکه قدری از کافور در چشم نور
بریزند تا اینکه کور گردد یا اینکه قدری از پنبه را تر بکنند وبر بالای پلک
چشم جانی بگذارند وچشم او را باز بکنند وبرابر آیینه که بآتش گرم شده
باشد ودر مقابل آفتاب باشد نگاه بدارند تا آنکه نور بصر جانی فانی گردد

چنانکه

چنانکه از امیر المومنین ع مرویست که با اینکه مانند این عملها را بجای آورد که باعث
کوری گردد با سلامت حدقه وبعضی معنی کرده اند طریق را بکیفیتی که از
جناب امیر المومنین ع روایت شده است ومدلول که آن جناب جانی را بعد از
پوشیدن اطراف آنها را بکهنه برابر قرص آفتاب کرد اینها وبعد از این امر
فرمود که با آیینه گرم نظر کرده پس نور بصر او زایل گردید بدون اینکه در
حدقه او عیبی وخللی بهم رسیده باشد وظاهر فتوی بعضی آنست که آیینه
گرم را برابر آفتاب باشد وجانی بآن ملاحظه نمایند وعلی ای تقدیر پس عمل باین
طریق احوط واولی است وایضاً باید دانست که هرگاه شخصی مقطوع الاصابع
باشد که انگشتان او را بریده باشند وکسی کف دست او را قطع بکند پس
بعضی گفته اند که جایز است که آن شخص نیز کف انگشت را قطع نماید ودیه
انگشتان او را بدهد واولی اینست که قصاص نکنند وارشی که مثل دیه
است اخذ نماید وایضاً باید دانست که هرگاه جنایتی بشخصی برساند وبعضی
بعد از جنایت واذیت پناه ببرد بحرم مکه جایز نیست قصاص کردن در حرم
بلکه باید بر او تنگ گرفت وبر ماکول ومشروب تا اینکه بیرون بیاید
وبعد از این قصاص بکنند واگر در حرم اذیت وجنایت برساند جایز است که
در حرم قصاص بکنند ودر الحاق کرده مشاهد ائمه علیهم السلام خلاف واشکال است

احوط واولی آنست که ملحق باشند پس اگر کسی بعد از اذیت وجنایت بنا
ببرد بیکی از مشاهد او را قصاص نکنند علی الاحوط الاولی وبر او نیز در ماکول
ومشروب تنگ بگیرند تا اینکه بیرون بیاید وبعد از این قصاص بکنند چنانکه
مذکور میشود که بتواتر رسیده که هر که در آن مشاهد دفن بشود عذاب آخرت
را از او دفع میشود پس عذاب دنیا بطریق اولی از او باید رفع بشود والله
العالم

در بیان احکام دیه است ودر این باب چند فصل است

در بیان حقیقت دیه است بدانکه دیه عبارت است از مالیکه مقدر
ومعین است از برای جنایت رسانیدن بسبب کشتن یا قطع کردن اعضا ویا جراحت
رسانیدن یا غیر اینها واگر آن مالی که واجب میشود از جهت جنایت معین نباشد در
شرع ومحول باشد بتعیین اهل خبره باید بفهمند که آن مجروح را بنده فرض بکنند
وصحیح بدون احتیاج بمداوا قیمت بکنند وبا جراحت واحتیاج نیز بکنند وما
به التفاوت میان دو قیمت را اخذ نمایند آن را بارش وحکومت گویند

در بیان مقدار دیه مسلمان آزاد است که از جهت قتل ومانند آن
لازم میشود بدانکه دیه قتل عمد در صورتیکه مصالحه بغیر آن بکنند یا آنکه تعیین
بهم نرسانند یکی از شش چیز است بر وجه تخییر علی الاقوی ۱ صد شتر است
که دو سال یا بیشتر باشند ۲ دویست گاو است که اسم گاو بر او صادق بیاید

بااینکه

بااینکه داخل سه سال بشود علی الاختلاف ۳ دویست حله است بنابر مشهور
که از بعضی نقل ادعاء اجماع بر آن کرده اند وهر حله دو جامه از پارچه یمنی است
۴ هزار مثقال شرعی طلای خالص است ۵ هزار گوسفند است که اسم
گوسفند بر آن صادق بیاید ۶ ده هزار درهم است که هر درهمی مقدار
دوازده نخود ونیم یک عشر نخود از نقره است ودر هر یک از اینها که قاتل اختیار
بکند باید در ظرف یکسال از مال خود بدهد نه از مال عاقله ونه از بیت المال وهمچنین است
دیه قتل خطاء وشبیه بآن علی الاقوی هر چند احوط این است که اختیار بکند
دادن شتر را ولیکن تفاوت است میان شترهای که در قتل عمد لازم است با شترهای
که در قتل خطاء وشبیه بآن لازم است زیرا که در قتل عمد صد شتر است که بر آن اسم
شتر صادق بیاید لازم است ودر قتل شبیه بخطا علی الاصح سی شتر است که ماده
باشد وداخل در سال سیم شده باشد یا داخل در دو باشد علی الاختلاف
وسی شتر دیگر که ماده باشند وداخل در سال چهارم شده باشند وچهل شتر
دیگر که حامله باشند واینها نیز از مال قاتل است علی الاقوی واین دیه را در
ظرف دو سال باید بدهد ودیه خطاء محض علی الاصح بیست شتر است که ماده
باشند وبیست شتر است که نر باشند وداخل در سال دوم یا سیم شده
باشند وسی شتر دیگر که ماده باشند بهمین سال وسی شتر دیگر که ماده شده

وداخل در سال چهارم شده باشند واین دیه بر عاقله است چنانکه بیان آن
خواهد آمد واین دیه را در ظرف سه سال باید بدهد وباید دانستکه دیهٔ
زن در جمیع اقسام قتل نصف دیه مرد است ولیکن در شتر خلاف است
دیه عمد وخطا وشبه بخطا در هر سه شتر چنانکه گذشت والله العالم
در بیان دیه یهود ونصاری ومجوس است که جزیه بدهند بدانکه در مقدار
دیهٔ ایشان خلاف است مشهور ومنصور این است دیهٔ ایشان هشتصد درهم
است ومقدار درهم مذکور شد ومحکی از شیخ طوسی علیه الرحمه این است
که اگر مسلمان یهود ونصاری ومجوس را بکشد بروجه اتفاق نه بطور عادت
کشتن داشتن بر این لازم است که هشتصد درهم بدهد واگر معتاد باشد در
ایشان باید زیاد تر بدهد بمقداریکه حاکم شرع صلاح بداند موافق اخبار
که بعضی دلالت میکنند براینکه دیه ایشان بمقدار دیه کامل است وبعضی
دلالت میکند که از برای کشتن یهود ونصاری چهار هزار درهم باید داد
واز برای کشتن مجوس هشتصد درهم واز صدوق واسکافی هم قول دیگر
محکی است واول اقوی است وباید دانستکه دیهٔ زنان یهود ونصاری
ومجوس که آزاد باشند نصف دیه مردان ایشان است در مقداریکه ذکر شده
است وباید دانستکه از برای کشتن سایر کفار وکشتن یهود ونصاری

ومجوس

ومجوس که از اطاعت اهل اسلام خارج بشوند دیه لازم نمیشود ونیز باید دانست که
در دیه ولد الزنا خلاف است بعضی گفته اند که مثل مسلمان آزاد است وبعضی
گفته اند که مثل دیه اهل کتاب است که هشتصد درهم باشد واین قول اقرب
باصل است   در بیان دیه غلام وکنیز است بدانکه دیهٔ غلام قیمت او است
مگر آنکه قیمت او بیشتر از دیهٔ آزاد باشد که در اینصورت بمقدار دیه مالک
غلام باید بدهد وزائد را ندهد وهمچنین است دیهٔ کنیز وظاهر این
است که فرق نیست در صورت مسلمان بودن غلام وکنیز میان مسلمان
بودن مالک ایشان وذمی بودن آن پس باید قیمت ایشان زاید از دیه
مسلمان نباشد هرچند زائد از دیه ذمی باشد ودر صورتیکه غلام وکنیز
ذمی باشند اعتبار بدیه ذمی است پس باید قیمت ایشان زاید از دیهٔ
ذمی نباشد هرچند مالک ایشان مسلمان باشد چنانکه سید استاد قدس
سره تصریح باین کرده است ونیز باید قاتل را تعزیر کرد بمقداریکه حاکم
شرع صلاح بداند ودر صورت ایمان مقتول کفاره قتل که مثل کفارهٔ روزه
ماه مبارک رمضان است نیز لازم است واگر غلام وکنیز مال قاتل باشد تعزیر
وکفاره لازم است ودر لازم بودن تصدق دادن قیمت ایشان خلاف است و
لیکن تصدق دادن قیمت احوط است وباید دانستکه اگر قاتل معتاد باشد

ولیکن در کشتن غلام و کنیز مقتضای احادیث معتبره که مضمون آن جمعی فتوی داده
اند و سید استاد نیز مستحسن شمرده است این است که آن هر قاتل را باید کشت
و نیز باید دانست که دیه غلام و کنیز مثل دیه آزاد است در صورت بودن قتل
قتل عمد و شبیه باین دیه از مال قاتل باید داد و در قتل خطا دیه بر عاقله است و نیز
باید دانست که هرگاه شخصی بغلام یا کنیز کسی جنایتی برساند پس اگر دیه آن جنایت
بقدر قیمت آن بنده باشد مثل اینکه ذکر او را ببرد یا بینی او را ببرد یا مانند
اینها که دیه آن بقدر دیه کشتن است باید آن غلام یا کنیز را بآن شخص جنایت
رساننده داد و دیه تمام را از او گرفت و اگر دیه آن جنایت کمتر از قیمت ایشان
باشد مالک ایشان مستقلا تسلط ندارد مگر بر گرفتن ارش الجنایة یعنی مابه
التفاوت میان قیمت صحیح و معیب و نیز باید دانست که هرگاه بنده جنایتی بآزاد
یا غیر آن برساند دیه آن بر مالک او نیست بلکه مالک اختیار دارد که آن بنده را بدهد
بآن کسیکه باو جنایت رسانیده که بقدر دیه جنایت مال او بشود یا اینکه ارش
الجنایة را بدهد یا آنچیزی که کمتر است از ارش و قیمت آن بدهد علی الاختلاف
در بیان چیزهائیکه سبب دیه میباشند بدانکه اسباب دیه چند امر است
آنستکه کسی مباشر کشتن شخصی باشد بر سبیل خطا یا بنظر یکه قصد فعل کشتنده
داشته باشد از برای چیزی دیگر چون صید و آن فعل متعلق بمسلمان بگیرد بدون

وقصد

وقصد و اگر طبیبی که ماهر در امر طبابت باشد متوجه معالجه مریضی بشود و آن
مریض را تلف بکند با اینکه حاذق باشد ولیکن بدون اذن امر مریض معالجه بکند
و او را تلف بکند یا عضوی از اعضای او را ضایع بکند لازم است که از مال خود
اگر دیه بدهد در صورتیکه معلوم باشد که تلف شدن از فعل او است و آن
طبیب حاذق باشد و باذن مریض یا ولی او معالجه بکند و او را بر سبیل خطا تلف
بکند پس در آن خلاف است و مشهور آنستکه ضامن است بلکه از جمعی ادعای اجماع
بر این حکایت شده است و بعضی قایلند که ضامن نیست و اول اظهر است بلی
هرگاه مریض یا ولی او پیش از معالجه بگویند که تو ضامن نیستی و او را بری الذمه
بکنند ظاهر این است که ضامن نباشد و احوط آنستکه بعد از تلف شدن دیه
بدهد یا طلب ابراء بکند و همچنین است حکم بیطار که طبابت حیوانات میکند
و هرگاه شخصی خوابیده باشد و در اثنا دست خود را یا پای خود را حرکت بدهد
و بکسی برخورده و آنکس را بکشد یا مجروح بکند لازم است دیه دادن ولیکن خلاف
کرده اند که دیه از مال او باید داده بشود یا از مال عاقله و قول ثانی در نهایت قوت است
و همچنین است حکم دایه که در حال شیر دادن طفل بسبب خواب بر روی آن طفل
بیفتد و او را بکشد ولیکن در اینصورت قول سیم نیز هست که تفصیل داده
میان آنکه اختیار دایه شدن از جهت مفاخرت باشد و میان آنکه از برای حاجت

بوده باشد زیرا که در صورت اول باید دیه از مال دایه داده شود و در صورت دوم
از مال عاقله و احتیاط در جمیع صور اولی است و هر گاه شخصی عنفا با زوجه خود
بکند یا او را بشدت در بر بگیرد و او را بکشد بلا قصد قتل و مانند آن دیه
لازم است و هم چنین اگر کسی از غلبه خود را بیندازد بر بالای شخصی و بحسب
عادت غالبا این موجب کشتن نشود و بر وجه اتفاق موجب کشتن او بشود دیه بلا
قصد قتل و دیه از مال القاتل است و اگر قصد افتادن بر شخصی داشته باشد و بر وجه
خطا بر روی شخصی دیگر واقع شده باشد دیه لازم است ولیکن از مال عاقله است
و هر گاه شخصی کسی را بر بالای شخصی بیندازد و او را بکشد آن شخص اندازنده
ضامن است در باب قصاص و دیه در صورت عمد و خطا و شبه عمد و باید دانست
که از جمله فروع این مقام چند مسئله است   اینست که هر گاه شخصی کسی را
دعوت بکند بمهمانی بمنزل خود و بعد از این او را از خانه خود بیرون بکند
ضامن است تا آنکه آنکس بمنزل خود برسد پس اگر آنکس کشته شود و یا ازو
یا بیّنه ثابت بشود که آن شخص او را کشته است یا غیر او کشته است باید قصاص
بر قاتل کرد و اگر قاتل او معلوم نباشد پس در لزوم قصاص کردن بر صاحب خانه
یا دیه گرفتن از او مطلقا یا عمل کردن بطریق قسامه در صورت تحقق لوث
واخذ دیه در غیر اینصورت یا کشتن او در صورتیکه ادعا بر او است ذمه
خود

یا علی مدد

خود از کشتن مهمان بکند و دیه گرفتن اگر ادعا بکند خلاف است و ظاهر اقوال قول
بلزوم اخذ دیه مطلقا اقوی است و هر گاه آن مهمان را مرده بیابند و اثر قتل
در او نباشد قصاص لازم نیست در صورت عدم لوث ولیکن در لزوم دیه
خلاف است و هم چنین در قصاص کردن در صورت تحقق لوث و اعطای دیه
احوط است   اینست که هر گاه زنی دایه طفلی باشد و او را امین کرده باشند
که طفل را در خانه خود شیر بدهد و بعد از این طفل را حاضر بکند و صاحب
طفل انکار بکند که آن طفل طفل او است پس اگر کذب دایه ثابت شد باید
حاضر بکند آن طفل را که پیش او داده یا محتمل است که طفل ایشان است و اگر حاضر
نکند دیه لازم است و اگر کذب او ثابت نشود باید تصدیق او کرد
اینست که هر گاه زن شخصی با اجنبی میل داشته باشد و در شب زفاف آن
اجنبی را داخل خانه کرده باشد و شوهر او بعد از دخول در خانه آن اجنبی را
بکشد و آن زن شوهر را بکشد بعضی گفته اند که خون اجنبی هدر است و بعضی
گفته اند که آن زن باید دیه آن اجنبی را بدهد و بعد از آن زن را باید
کشت   از اسباب دیه سبب شدن از برای قتل یا بنظر بیکه در شارع
عام یا نحو آن که غیر سبب آن غیر حق عبور داشته باشد چاهی بکند یا لای آن را
یا مانند آن نصب بکند تا اینکه چیزی بیندازد که باعث لغزش دیگران بشود

وبا مانند اینها از چیزهائیکه باعث تلف نفس میشود بوجه بجبت بانیمعنی که شخصی
در چاهی میفتد و می میرد و یا اینکه زمین میخورد بسبب آنچیزیکه آنشخص در راه
ریخته است چون آب و پوست باینکه چیزی در میان راه می اندازند که
بعد از زمین خوردن بسبب خوردن بآن میمیرد و از جمله اینها است در سبب
شدن از برای قتل نصب کردن ناودان را در سمت شارع عام و لیکن ما بحث نیست
و در ضامن بودن آن نصب کننده دیه مقتول را با نحو آنرا اخلاف است و
مقتضای اصل عدم ضمانت و احوط تحصیل برائت ذمت است با برا یا با اعطا
دیه یا مصالحه و باید دانست که از جمله فروع این مقام نیز چند مسئله است
آنستکه هرگاه مالک کسی داخل منزل مال شخصی بود پس اگر صاحب منزل
جنایتی برساند دیه مال آنکس صاحب منزل ضامن نیست و اگر مال الخارجی ضرر
برساند پس بعضی گفته اند که آن خارجی ضامن است مطلقا و بعضی گفته اند
که اگر صاحب مال که خارجیست تفریط کرده باشد در محافظت مال خود ضامن
است والا فلا و اگر بعضی گفته اند که اگر علم بجنایت و ضرر رسانیدن مال
نداشته حبس نکرده است ضامن نیست و اگر علم داشت و حبس نکرده است
با قدرت بر آن ضامن است و ظاهر اینست که این نیز نوعی از تفریط است
پس احوط اینستکه اگر صاحب مال خارجی کوتاهی کرده باشد با اینطریقکه
زمانیکه

زمانیکه حبس لازم بود بسبب علم داشتن و ضرر رسانیدن در شب یا روز یا اینکه
معتاد بود حبس کردن چون شب از برای غالبی از حیوانات و او حبس نکرده
باشد ضامن است علی اشکال فی الاخیر والا فلا و احوط تحصیل برائت ذمه است
بیکی از وجوه مذکوره در اینصورت نیز   آنستکه هرگاه شخصی داخل خانه
شخصی بشود و سگ آن خانه او را بگیرد یا مجروح بسازد پس اگر بدون
اذن صاحب خانه داخل خانه شد بر ایشان چیزی و همچنین اگر باذن
کسی داخل بشود که جایز نبود داخل شدن باذن او و لیکن آن شخص اذن
دهنده ضامن است اگر آن داخل شونده مطلع نبوده باشد که اذن
او اعتباری نیست والا فلا و اگر باذن صاحب خانه داخل بشود ایشان ضامن
میباشند   آنستکه هرگاه کسی سوار مالی باشد یا اینکه کسی مالی را
افسار بکند و بکشد پس اگر در حال راه رفتن مال ضرری بکسی برساند
بدستهای خود ایشان ضامن میباشند ظاهر این است که سر حکم دست
دارد و اگر بپاهای خود ضرری برساند ضامن نیستند و اگر در حال ایستادن
باشد جمیع ضررها را ضامن میباشند و همچنین اگر ضرر رسانیدن بسبب
آن باشد که آن مال را زده باشند و اگر زننده غیر ایشان باشد آن زننده
ضامن است و همچنین است راننده آن مال و اگر بر آن مال چند نفر سوار

هر دو بر وجه اشتراک ضامن میباشند و اگر آن مال را کرایه کرده باشند و صاحب مال
همراه باشد ضامن صاحب مال است نه غیر او و اگر آن مال آن شخص سوار شده
را بر زمین بزند پس اگر زمین زدن بسبب تاثیر مالک باشد آن مالک ضامن
است و الا فلا و اگر از برای آن مال چند پاسبان باشند از قبیل مالک و در اکثر نیز
که شریکند در ضمانت و اگر راکب مال مملوک باشد نیز ضمانت هست بر وجه
و لیکن در صورتیکه مملوک صغیر باشد ضامن آقای اوست و اگر کبیر عاقل باشد
پس در آن خلاف است بعضی گفته اند که در اینصورت نیز ضامن آقاست که اگر ضرر وبعضی گفته اند
بر انسان برساند اگر جنایت اگر قیمت او باشد او را اخذ میکنند یا آنکه آقای او
تفخواد بدهد و اگر جنایت بر غیر انسان باشد چیزی لازم نیست مگر آنکه مملوک
آزاد شود که در اینصورت باید از غرامت بر آید   از اسباب دیه
سبب شدن و مباشر بودن باینطریقکه هر یک بر وجه استقلال تاثیر نکنند
و اجتماعا تاثیر بکنند مثل اینکه کسی در شارع عام آب بپاشد که بسبب آن پای عابر
تمام بهم رساند و دستی براه رونده بزند که آن بالاستقلال زمین زننده نباشد
و در صورت اجتماع زمین بزند و بکشد و یا آنکه ضرر دیگر برساند پس اگر
سبب و مباشر یک شخص باشد حکم آن مثل حکم سابق است در رد کردن قصاص
اگر قتل عمد باشد و لزوم دیه اگر عمد نباشد و اگر سبب و مباشر متعدد باشد

پس

پس اگر هر دو مساوی در تاثیر باشند یا اینکه مباشر اقوی باشد مباشر
ضامن است و اگر مباشر علم بسبب نداشته باشد پس ظاهر این است سبب
ضامن است   در بیان دیه اعضاء است پس در این فصل چند مطلب است
در بیان دیه موی سر و ریش است بدانکه دیه موی سر یا موی ریش
بسبب جنایت رسانیدن بر شخص بوجهی که موی سر یا ریش ریخته شود بسبب
ریختن مثل آب گرم جوشیده خورانیده و دیگر رویده نشود بقدر دیه قتل است
چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که دیه در اینصورت صد مثقال طلا است و اگر
رویده بشود پس مشهور قایلند بلزوم ارش و بعضی قائلند که ثلث دیه باید
بدهد و احتیاط اولی است و هم چنین است حکم موی سر با اینمعنی که هرگاه
وضعی بکند که موی سر آن زن ریخته بشود و دو باره نشود باید دیه زن را بدهد
در بیان دیه موی ابرو است بدانکه هرگاه شخصی وضعی نماید که
ابروی کسی ریخته بشود و رویده نشود اگر هر دو ابروی ریخته بشود باید
پانصد مثقال طلا بدهد و اگر یکی ریخته بشود نصف آن را باید بدهد و بعضی
گفته اند که از برای هر دو بقدر دیه قتل باید بدهد و از برای یکی بمقدار نصف
آن باید بدهد و اگر روییده بشود ارش لازم است و باید دانست که هرگاه
از موی سر یا ریش یا ابرو بعضی ریخته بشود باید بحساب کل اخذ دیه نمود

باینمعنی که محل مجموع موی را معاینه باید کرد و مساحت کردن و محل آن بعض را
باید نسبت به مجموع اگر محل آن بعض بقدر عشر محل مجموع بشود باید عشر دیه
مجموع را اخذ کرد و اگر ثلث باشد ثلث را باید اخذ کرد بهمین منوال است سایر
دیه چشمها است بدانکه اگر هر دو چشم شخصی را کور بکنند باید بقدر دیه
قتل نفس بدهند و اگر یک چشم را کور بکنند باید بقدر نصف دیه قتل بدهند
و باید دانست هرگاه کسی یک چشم داشته باشد و چشم دیگر نداشته باشد بانکه
آن چشم دیگر بآفت خدائی کور شده باشد یا اینکه بسبب چیزی باشد که بسبب
چیزی باشد که بسبب آن مستحق دیه و ارش نشده باشد باید بقدر دیه قتل
عمد را بدهد و اگر آن یک چشم بسبب جنایت کسی کور شده باشد که بسبب آن
مستحق دیه یا ارش شده باشد پس از جواب آن یکچشم صحیح تمام دیه را نباید بدهد
بلکه بنا بر قولی ثلث دیه را باید بدهد و بنا بر مشهور نصف دیه تمام را باید
بدهد و این اقوی است و نیز باید دانست که هرگاه چشم کسی کور بوده
ولیکن حجم آن و حدقه آن باقی مانده باشد و شخصی جنایتی بآن چشم کور برساند
که آب آن چشم خشک بشود و فرو برود و بعضی گفته اند که ثلث دیه چشم
صحیح را باید بدهد و بعضی گفته اند که اگر آن جنایت باعث بشود که سیاهی
آن چشم زایل بشود با آنکه آن چشم باز بوده و بسبب آن جنایت هم باید لازم

ربع

ربع دیه را باید بدهد و بعضی گفته اند که اگر کوری آن بسبب جنایتی باشد که
بسبب آن مستحق دیه شده باشد ثلث دیه را باید بدهد والا باید
تمام دیه چشم صحیح را باید بدهد و قول اول قوت دارد   در بیان دیه
پلک چشم است بدانکه دیه مجموع چهار پلک که از لوازم دو چشم است بقدر دیه
قتل است ولیکن علما اختلاف کرده اند که برای هر یک ربع دیه است چنانکه مختار
جمع است یا اینکه در پلک فوقانی دو ثلث دیه است و در تحتانی یک ثلث
چنانکه مختار بعضی است و محکی از اکثر این است که در پلک فوقانی ثلث دیه
لازم است و در تحتانی یک نصف چنانچه نصف دیه و از کتاب غنیه ادعای اجماع
بر این حکم نقل شده و این قول اقوی است ولیکن منافی است میان قول باین قول
بلزوم تمام دیه در مجموع چهار پلک زیرا که در این صورت یکسدس دیه از کل ناقص
خواهد بود مگر آنکه یکسدس را بجنایت دیگر مستحق شده باشد و یا اینکه حکم اجزاء
منفرده مغایر حکم آنها باشد در حال اجتماع زیرا که احکام شرع توقیفی میباشند
و اقتضاء دیه مورد نص لازم است و باید دانست که در دیه مژه های چشم خلاف
است و اقوی این است که اگر با پلک چشم ساقط بشود با مژه ها دیه ایشان ساقط است
و اگر منفرداً و تنها بشود ارش لازم است با ملاحظه روئیدن و عدم آن و بعضی
در حال انفراد و عدم انبات دیه کامله قائل شده اند و بعضی نصف دیه

و قول دوم احوط است از برای دیه دهنده چنانکه اول احوط است از برای دیه
گیرنده   در بیان دیهٔ بینی است بدانکه دیهٔ قطع کردن نرمهٔ بینی بتمامه
دیهٔ قتل است و هم چنین است در تمام بینی بتمامه دیهٔ قتل لازم است و بعضی
گفته اند که اگر تمام بینی کسی را قطع بکنند لازم است که از برای نرمهٔ آن بتمامه
دیهٔ قتل بدهند و از برای زاید بر آن ارش باید بدهند و این قول از قوة خالی نیست
اگر چه حکم باین نیز مشکل است بلی هر گاه اول مرتبه نرمهٔ بینی را قطع بکنند و بعد از
آن باقی را قطع بکنند لازم است از برای قطع نرمهٔ بینی بتمامه دیهٔ قتل بدهند
و از برای باقی ارش بدهند و در حکم قطع کردن بینی است شکستن آن که موجب
فساد آن بشود و هر گاه بشکنند و جبر بکنند و عیب نکند دیهٔ آن صد مثقال
شرعی طلا است و هر گاه وضعی نمایند که بینی فاسد بشود بدون شکستن و قطع
کردن پس در آن دو دیه ثلث دیه لازم است و اگر بینی فاسد را قطع بکنند باید
ثلث دیه لازم است چون دست فاسد یا پای فاسد و اگر قطع بکنند آن حاجز
از بینی را که حاجز و فاصله است میان دو سوراخ بینی پس لازم است ثلث دیه
چنانچه سید استاد قدس سره نیز اختیار این حکم را کرده است و بعضی گفته که نصف دیه
لازم است و اگر یکی از دو سوراخ بینی را قطع بکنند پس بعضی گفته اند که نصف
دیه لازم است و بعضی گفته اند که ثلث دیه لازم است و بعضی گفته اند که ربع

دیه

که ربع دیه لازم است و قول دوم که قائل بثلث میباشند اقوی است هرچند احوط
این است که طلبکار در جمیع احکام خلافیه اکتفا باقل نماید و باید دانست که
حکم بعضی از اجزاء نرمهٔ بینی از حکم کل مستفاد میشود بسبب نسبت آن دارند
بعضی را بکل و اخذ دیه بهمان نسبت   در بیان دیهٔ گوش است بدانکه
دیهٔ قطع کردن هر دو گوش بتمامه دیهٔ قتل است اگر از بیخ بریده شود و دیهٔ قطع
کردن یک گوش از بیخ نصف آن است و اگر بعضی از گوش را ببرند باید نسبت آن
بعض را بکل گوش ملاحظه نمود و بهمان نسبت اخذ دیه نمود و لیکن اگر نرمهٔ
گوش را قطع بکنند باید ثلث دیهٔ گوش را بدهند و اگر نرمهٔ گوش را شق بکنند
باید ثلث دیهٔ نرمه بدهند   در بیان دیهٔ لبها است بدانکه اگر کسی هر دو
لب شخصی را از بیخ قطع بکنند لازم است که بتمامه دیهٔ تمام قتل بدهند و در تعیین
دیهٔ هر یک از دو لب جداگانه خلاف است بعضی گفته اند که در لب فوقانی
ثلث دیه لازم است و در تحتانی دو ثلث لازم است و بعضی گفته اند که در
فوقانی چهارصد مثقال شرعی طلا لازم است و در تحتانی ششصد مثقال طلا
بعضی گفته که در فوقانی نصف دیه است و در تحتانی دو ثلث دیه و بعضی گفته
که در هر یک نصف دیه است بدون تفاوت و احوط این است که از برای لب
بالا ثلث دیه را اخذ نماید و از برای لب تحتانی نصف دیه را اخذ نماید و در

باره احتمال زياده مصالحه نمايد وهرگاه بعضى از لب را قطع نمايد بايد آن بعض
را نسبت بكل داد و بآن حساب اخذ ديه نمود   در بيان ديه زبانست
بدانكه ديه بريدن زبان از بيخ آن بمقدار ديه قتل است و همچنين است حكم جنايتى
كه بر زبان وارد شود و باعث شود كه از تكلم باز ماند هر چند زبان بحال
خود باقى بماند و اگر از جهت آن جنايت عاجز بشود از تكلم كردن بعضى از حروف
هجائيه و قادر بر تكلم ببعض بايد كل ديه را بدهد بقدر حروف الهجائيه كه آن
بيست هشت حرف است يا بيست ونه على الاختلاف قسمت كرد و بمقدار حروفيكه
عاجز از تكلم بآن حروف است ديه را اخذ نمود محكى از اكثر علما اين است كه
اگر بعضى از زبان را قطع بكنند بايد بايد بهمين ملاحظه اخذ ديه نمود هر چند
نصف زبان يا بيشتر بريده شود و مختار سيد استاد قدس سره اين است كه
بايد آن بعض از زبان را نسبت بجميع زبان داد بهمان نسبت بايد اخذ ديه
نمود وليكن اگر بسبب قطع بعضى از زبان عاجز بشود از تكلم ببعضى از كلمات
پس اگر هر دو جنايت بيك نسبت باشند مثل اينكه آن بعض مقطوع ثلث
كل زبان باشد و آن حروفيكه عاجز شد از تكلم بآن آن نيز ثلث كل حروف
باشد اشكال ندارد و اگر تفاوت داشته باشند ظاهر آنچيزيكه باعث زيادتى
ديه بايد اخذ كرد و ناقص تداخل در زايد ميكند هر چند موجب زياده

قطع

قطع از زبان باشد و بعضى تخصيص داده اند از وى عمل بمقتضاى زياده را بصورتيكه
عجز از تكلم ببعضى از حروف موجب زياده شود و اين احوط است و بايد
دانست كه از براى قطع كردن تمام زبان اولى ثلث ديه لازم است و از براى
قطع كردن بعضى از آن بحساب نسبت آن بعض بسوى كل بايد اخذ ديه
ديه نمود   در بيان ديه دندانها است بدانكه هرگاه كسى مجموع دندانهاى
شخصى را بشكنند و همه ريخته شود لازم است ديه دادن بقدر ديه قتل
و اعتبار در اين حكم به بيست هشت دندان است كه دوازده دندان از آنها
در پيش است و شانزده دندان در عقب است سواى چهار دندانكه آنها را
نواجذ خوانند و در هر يك از دندانهاى پيش پنجاه مثقال شرعى طلا بايد
داد و در عقبيه هر يك از دندانهاى عقب بيست و پنج مثقال شرعى طلا لازم
است و اگر دندانهاى زايد منفرد كنده شود پس در آن خلاف است بعضى
گفته اند كه از براى آن بمقدار ثلث ديه دندان اصلى لازم است و بعضى
گفته اند كه ارش دندان لازم است و بعضى گفته اند هيچ چيز لازم نيست و قول
ثانى قوى است و احتياط كردن بمصالحه اولى است و هرگاه جنايتى بدندانها
رسانيده شود كه باعث سياهى آنها بشود دو ثلث آنها لازم است مطلقا
يا در صورتيكه بيفايده بشوند چنانكه بعضى گفته اند و در صورتيكه فوايد

دار باشد ارش لازم است بنا بر این قول و هم چنین جنایتی که باعث حرکت کردن
دندان نشود و بعضی گفته‌اند در آن نیز وارد شده است لزوم دادن دو ثلث دیه
و قول بلزوم ارش انسب است و هرگاه کسی آن دندان سیاه شده را بزند بوجه ظلم
بکند لازم است ثلث دیه و هرگاه صاحب صغیر باشد سید استاد و جمعی گفته
اند که باید صبر کردن پس اگر دندان افتاده رویده شود لازم است که ارش
ما بعد والا دیه آن دندان بر وفق مذکور لازم است و بعضی گفته اند که دیه
آن یکشتر است و قول اول اقوی است و احتیاط اولی است   در بیان دیه
دست است بدانکه از برای بریدن دو دست لازم است که بقدر دیه قتل داده
شود و در هر یک نصف آن لازم است و حد دست که دیه هر دو بقدر کل
دیه است و دیه یکی از آنها بقدر نصف دیه بند دست است   در بیان
دیه انگشت است بدانکه دیه قطع کردن جمیع انگشتها نیز بمقدار دیه قتل است
و در هر یک بقدر عشر دیه قتل است بلا تفاوت بنا بر مشهور و بعضی گفته اند
که در ابهام که انگشت بزرگ است ثلث دیه یک دست است و دیه چهار انگشت
دیگر دو ثلث دیه است بالسویه و دیه هر بند انگشت بقدر ثلث دیه انگشت است بجز
که دیه بند انگشت بزرگ که دیه آن دو قسم میشود و در هر بندی نصف دیه
آن است بالسویه و دیه انگشت زائد بقدر ثلث دیه انگشت اصلی باز ائد برید

شود

شود ظاهرا دیه از برای انگشت زائد نیست و در روایت که ارش باشد و اگر
وضعی نماید که انگشت اصل شل شود دو ثلث دیه آنرا باید بدهد و دیه
قطع کردن انگشت شل شده یک ثلث دیه آن است   در بیان دیه
ناخن است بدانکه اگر کسی وضعی بکند که ناخن شخصی بیفتد و رویده
نشود یا اینکه سیاه روییده بشود باید از برای هر ناخنی ده مثقال
شرعی طلا بدهد و اگر سفید روییده بشود باید پنج مثقال شرعی طلا بدهد
در بیان دیه شکستن پشت است بدانکه دیه شکستن پشت
بر وجهیکه علاج آن بجبیره ممکن نشود بقدر دیه قتل است و همچنین اگر
وضعی بکنند که پشت شخصی خمیده شود با اینکه قادر بر نشستن اصلا نباشد
و هرگاه جبیره کرده نشود و صحیح نشود پس در آن خلاف است و محکی از مشهور
آنست که لازم است که یک ثلث دیه بدهد و بعضی گفته اند که عشر دیه لازم
است و این اقوی است   در بیان دیه پستان زنان است بدانکه دیه قطع
کردن هر دو پستان بقدر دیه قتل است و در هر یک نصف آنست و در دیه
قطع کردن سر پستان خلاف است بعضی گفته اند که از برای بریدن سر هر دو
پستان نیز بقدر دیه قتل است و در هر یک بقدر نصف آن است و بعضی
گفته اند که در هر یک ثمن دیه است که عبارت است از صد و بیست و پنج مثقال

شرعی طلا و در هر دو بقدر ربع دیه است و بعضی گفته اند که لازم است ثلث دادن
و این خالی از قوة نیست چنانکه سید استاد قدس سره نیز میل بآن کرده اند
در بیان دیه ذکر است بدانکه دیه قطع کردن ذکر از بیخ آن یا از حشفه
یا بیشتر از آن بقدر دیه قتل است خواه ذکر کبیر باشد و خواه ذکر صغیر باشد
و خواه جوان باشد و خواه پیر و خواه قادر بر جماع و خواه عاجز از آن بدون
عنین و دیه قطع کردن ذکر عنین بقدر ثلث دیه قتل است و هم چنین است
ذکر شل و اگر بعضی از حشفه یا ذکر قطع کرده شود باید آنرا بکل نسبت داد و بان
حساب اخذ دیه نمود — در بیان دیه خصیه است بدانکه قطع کردن هر
دو بیضه خصیه بقدر دیه قتل است و اگر یکی از آنها را قطع بکنند پس در آن
خلاف است بعضی گفته اند که از برای هر یک بقدر نصف دیه قتل لازم است و بعضی
گفته اند که دیه بیضه چپ بقدر دو ثلث دیه کل است و دیه بیضه راست
بقدر یک ثلث دیه است و بعضی گفته اند که دیه بیضه چپ بقدر دیه
کل است و دیه بیضه راست بقدر نصف آن است و بعضی گفته اند که از
برای هر یک از دو بیضه خصیه مرد پیر که مایوس است از جماع کردن نصف دیه
است و دیه بیضه چپ جوان بقدر دو ثلث است و دیه بیضه راست بقدر
ثلث آن است و عمل باحتیاط اولی است و هرگاه کسی وضع نماید اگر خصیه شخصی

بی جنابت او منتفخ بشود و ورم دار بشود و لیکن قادر بر راه رفتن باشد
لازم است که چهار صد مثقال شرعی طلا بدهد و هرگاه بر وجهی بشود که پاها
از هم دور باشند و قادر بر راه رفتن نباشد یا اینکه راه رفتن او بر وجهی باشد
که بآن انتفاع نبرد لازم است که هشت صد مثقال شرعی طلا — در بیان
دیه شفرتین فرج است یعنی گوشت بر آمده که احاطه بفرج زن کرده است بدانکه
دیه قطع کردن فرج زن بقدر دیه قتل است و در هر یک از آن بقدر نصف
است — در بیان افضاء است و آن عبارت است از پاره کردن دیره
که فاصله است میان مخرج بول و مخرج حیض یا آنکه گردانیدن راه حیض و راه غایط را
علی الاختلاف در قول اول ظاهراً اقرب است هر چند بنا بر تصریح بعضی تفاوت در
حکم نیست میان دو تفسیر بدانکه دیه افضاء بقدر دیه قتل است در صورتیکه
از غیر شوهر صادر بشود یا اینکه از شوهر پیش از بلوغ صادر بشود چنانکه
چنانکه در صورت اخیره مهریه نیز لازم است اگر افضاء بجماع حاصل بشود و اگر
بغیر جماع حاصل بشود پس اگر دخول نکرده طلاق و مانند آن اتفاق بیفتد
نصف مهر نیز لازم است و اگر افضا از شوهر بعد از بلوغ صادر بشود بدون
تفریط پس دیه ساقط است و احوط در صورت تفریط مصالحه بکنند
و در صورتیکه شوهر پیش از بلوغ افضاء بکند آن زن بر او حرام مؤبد خواهد

وواجب براو مادام حیوة برا واخراجات او وا بدهد واگر اورا طلاق ندهد بلکه
احتیاط آنست که در صورت طلاق دادن هرچند طلاق باین باشد بلکه هرچند
شوهر با نکند خصوصاً اگر آن شوهر نیز طلاق بدهد با اینکه فقیر باشد نیز
متکفل او باشد وهرگاه زوجه منقطعه باشد ظاهراً حکم او مثل حکم دائمه است   متکفل
وباید دانست که هرگاه شخصی دختری را بجور وظلم مقاربت بکند وبکارت او
را زایل بکند لازم است که مهر المثل او را بدهد ودر لزوم ارش بکارت علاوه
بر مهر المثل اشکال است احوط آن است که هر دو را بدهد والله العالم
در بیان دیه پای است بدانکه اگر کسی هرگاه هر دو پای شخصی را قطع نماید از مفصل
ساق واجب است که بقدر دیه قتل بدهد واگر یک پای را قطع نماید نصف دیه
قتل لازم است ودیه انگشتان پای بنابر مشهور مثل دیه دست است چنانکه
گذشت وبعضی گفته اند که دیه انگشت بزرگ پای بقدر عشر دیه است وباقی بالسویه
بحساب نه عشر باقی میباشند   در بیان شکستن بعضی از اعضای است
ودر این فصل نیز چند مطلب است   در بیان دیه شکستن دندانها است
بدانکه دیه شکستن دندانه که مخالط با دل است بیست پنج مثقال شرعی طلا است ودیه
شکستن دندانه که مخالط با بازو است ده مثقال شرعی طلا است آن
است که دیه شکستن استخوان سر و همچنین شکستن استخوانیکه میان حلقه

کو

رو خطیه است که بسبب آن نتواند بول وغایط را نگاه بدارد بقدر دیه قتل است
آنست که در شکستن استخوان عضویکه در بریدن آن عضو قدر معینی
از دیه است بعضی گفته اند که خمس آن مقدار دیه شکستن آن عضو است واگر
جبره بکنند وبدون عیب صحیح بشود دیه آن چهار خمس آن دیه شکستن آن عضو است
وبعضی گفته اند که این اجماعی است وبعضی گفته اند که هرگاه کسی دست شخصی را
بشکنه پس از آن ببندند وبدون عیب خوب بشود باید پنج یک دیه
دست را بدهد وهرگاه با عیب رفع ناخوشی بشود سه ربع دیه شکستن
دست را باید بدهد وبعضی گفته اند که دیه شکستن بعضی عضو ومرفق ومنکب
وبازو وهر یک بند دست ویک کف دست بقدر خمس دیه دست است ودیه
شکستن بند اول انگشت بزرگ بقدر ثلث دیه شکستن کف دست است و
دیه شکستن بند دوم از آن بقدر نصف دیه شکستن کف دست است ودیه
شکستن بند دوم از سایر انگشتها یازده مثقال از طلا است ودیه شکستن
بند اول آنها بقدر نصف این مقدار است ونیز گفته اند که دیه کوفتن عضو
شدنت که باعث دردناک شدن عضو میشود اگر ناخوشی رفع نشود
بقدر ثلث دیه آن عضو است واگر ناخوشی رفع بشود بقدر چهار خمس ثلث
دیه آن عضو است ودیه جدا شدن واز جای بیرون رفتن عضو بحیثیتی که

پس اگر بهم ببندند و
که آن عضو بیکار بشود بقدر دو ثلث دیه آن عضو است و دیه جدا شدن
بدون رفع ناخوشی بشود بقدر چهار خمس مقدار مذکور است
آنستکه بعضی گفته اند که دیه شکستن ترقوه که آن استخوانیست که میان
گودی زیر گلو و گردنست در صورتیکه ببندند و بدون عیب رفع ناخوشی
بشود چهل مثقال شرعی طلا است و از خلاف ادعاء وفاق بر این حکم نقل شده است
و اگر نبندند یا اینکه ببندند و با عیب رفع ناخوشی بشود باید ارش بدهد
یا اکثر الامرین از چهل مثقال طلا و ارش است باید بدهد بنابر قول بعضی و
بعضی گفته اند که دیه شکستن هر دو ترقوه بقدر دیه قتل است و دیه شکستن
از آنها بقدر نصف دیه قتل است و این مشکل است و قول اول اقرب است
آنستکه هر گاه شخصی پاره بکند بانگشت خود بکارت دوشیزه دختر را و آن
سبب پاره بکند بول دان او را پس آن دختر بان سبب نتواند بول خود را
نگاه دارد لازم است که بقدر دیه زن و مهر آن بدهد و بنابر بعضی از اخبار
ثلث دیه زن لازم است و آن صلح خیر والله العالم   در بیان دیه اذیتی است
که باعث زایل شدن منافع اعضاء و زوال ادراک عقل و حواس ظاهره و باطنه است
و در این فصل چند مطلب است   آنستکه هر گاه شخصی اذیتی بکسی برساند
که باعث زوال عقل او بشود باید بقدر دیه قتل بدهد و هر گاه اذیت باعث

شکستن

شکستن عضو یا جدا شدن یا خوب آن بشود دیه شکستن و یا جدا شدن و یا مانند
آنها را نیز باید بدهد و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر هر دو ضرر
بیک زدن حاصل بشود بیش از یک دیه لازم نیست و الا دو دیه لازم است
و این خلاف مشهور بلکه مهجور است   آنستکه هر گاه کسی بکسی اذیتی برساند
که باعث کری از هر دو گوش بشود لازم است که بقدر قتل بانکس بدهد و اگر
باعث کری یک گوش بشود نصف دیه لازم است و بعضی گفته اند که در این صورت
نیز کل دیه لازم است اگر آن گوش دیگر بآفت الهی کر شده باشد و الا نصف
دیه لازم است و این ضعیف است و اگر اذیت باعث زوال کمال شنیدن بشود
بحساب زایل شده اخذ دیه مینمایند باین طریقه که گوش آفت رسیده آدمی
را ببندند بسختی که هیچ نشنوند و گوش صحیح را باز میکنند و صدا و غیر مختلف
از پیش او دور میکنند تا اینکه بگوید که دیگر آن صدا را نمیشنوم و همچنین در سایر
جهات پس آن مسافت را پیمان میکنند و با مساوی بودن جمیع جهات تصدیق
میکنند و بقدر تفاوت اخذ دیه مینمایند   آنستکه هر گاه شخصی اذیتی
برساند که باعث کوری او بشود لازم است که بقدر دیه قتل بدهد پس اگر
ثابت بشود کور شدن آن شخص بسبب آن اذیت از دو چشم خواه بسبب بر طرف
حدقه باشد و خواه بوجه دیگر باشد اشکالی ندارد و الا پس در آن خلاف است

بعضی گفته اند که باید مدتی کوری بعدد قسامه قسم یاد کند وبعضی گفته اند که
چشم او را در برابر آفتاب نگاه میدارند پس اگر باز بماند تصدیق او باید کرد
والا تکذیب او لازم است واین قول در صورت افاده قطع وجیه است ودر غیر
اینصورت قول اول اقرب است واگر بسبب آن اذیت ضعفی در باصره حاصل شود
که موجب نقص رؤیت بشود بحساب کم شده اخذ کردن دیه لازم است چنانکه
در کم شدن شنیدن مذکور شد   آنستکه هرگاه شخصی شخصی را اذیتی برساند
که باعث بشود که از بینی در او بوی خوب وبد نکند اصلا باید بقدر دیه قتل
بآنشخص بدهد پس اگر ادعای آن شخص معلوم شود بروش مذکور عمل باید کرد
والا باید بامتحان معلوم کرد بانیطریق که نحراق را آتش میدهند ونزد بینی
او نگاه میدارند پس اگر از چشم او اشک بیرون آمد وبینی خود را بر گرداند
دروغ گو خواهد بود والا صادق خواهد بود وحکم نقصان مثل سابق است
وجه   آنستکه هرگاه کسی بکسی اذیتی برساند که باعث شود که انزال منی
نشود لازم است که بآنکس بقدر دیه قتل بدهد بلکه بعضی گفته اند که اگر باعث
شود که تقطیر بول بشود تا دیه کامل آدمی لازم است واگر تا ظهر تقطیر بکند دو ثلث
دیه لازم است واگر تا وقت ضحی که قریب بظهر است تقطیر بکند یک ثلث دیه لازم
است واین قول اقرب باصل است والله العالم   در بیان دیه زخمها

وجراحتها

وجراحتها است وآن چند قسم است   حارصه بحاء بی نقطه وراء بی نقطه وصاد بی
نقطه است وآن عبارت است از جراحتی که در سر یا روی واقع میشود وقدری
از گوشت را پاره میکند دیه آن علی المشهور یک شتر است وبعضی گفته اند که
نصف شتر است وعلما نقل کرده اند که این حکم در مرد آزاد بی اشکال است واما در
که بنده باشد وهم چنین زن مطلقا پس در آن اشکال است ولیکن ظاهر این است که
دیه زن پیش از اینکه بثلث دیه برسد تا دیه مرد مساوی است وبعد از این
بقدر نصف دیه مرد است ودر بنده وکنیز بنسبت قیمت ایشان است چنانکه
خواهد آمد انشاء الله تعالی   دیه دامیه است وآن جراحتی است که در سر یا روی
پوست را قطع بکند وقدری از گوشت نیز قطع نماید ودیه آن دو شتر است
متلاحمه است وآن جراحتی است در سر یا روی که پوست را قطع میکند وبسیاری
از گوشت را نیز پاره می نماید ودیه آن سه شتر است   سمحاق است وآن
جراحتی است از سر یا روی که پوست وگوشت را آن پاره نماید چهار شتر است
موضحه است وآن جراحتی است در سر یا روی که با استخوان رسید وسبب
آن استخوان نمایان بشود ودیه آن پنج شتر است   هاشمه است وآن جراحتی است
در سر یا بدن که استخوان را بشکند ودیه آن ده شتر است   منقله است و
آن جراحتی است در سر یا روی که استخوان را از جای بجای دیگر میبرد ودیه آن

پانزده شتر است وبعضی بیست شتر قائل شده اند   مامومه است و آن جراحتی است که
بپرده مغز سر برسد و دیه آن سی و سه شتر است وبعضی ثلث دیه گفته اند و مثل
این است جائفه که بجوف میرسد از هر جهة که باشد و باید دانست که در انف
چند مسئله است   آنستکه هرگاه جراحتی ببینی اتفاق بیفتد که هر دو طرف
آن را سوراخ بکند وبسته نشود دیه آن بقدر ثلث دیه تمام بینی است و اگر
بسته بشود پس دیه آن بقدر خمس دیه است و اگر یکطرف بینی را سوراخ
بکند پس دیه آن عشر دیه بینی است مطلقا یا در صورتیکه اصلاح نشود و الا
سدس دیه لازم است چنانکه از مشهور مذکور است   آنستکه هرگاه
کسی دو لب کسی را پاره کند بحیثیتی که دندان از آنکس نمایان بشود و بهم نیاید
لازم است که بقدر ثلث دیه دو لب را بدهد علی المشهور المنصور و اگر بهم بیاید
پس خمس دیه دو لب لازم است علی المشهور و همچنین اگر یک لب را قطع بکند و بهم
نیاید ثلث دیه آن لب لازم است و اگر بهم بیاید خمس دیه آن لازم است علی المشهور
وبعضی از روایات دلالت میکند که اگر لب زیر را بشکافد و بهم نیاید سیصد
و سی و سه مثقال شرعی و ثلث مثقال شرعی طلا لازم است و مصالحه کردن در بعضی
از صور احوط و اولی است   آنستکه جمعی گفته اند که هرگاه شخصی بخنجر یا
تیر یا مانند اینها زخمی بپای شخصی دیگر بزند که فرو برود و بکنار دیگر بیاید صد

مثقال

مثقال شرعی طلا بدهد چنانچه در حدیث معتبر نیز مذکور است و در بعض از اخبار
مذکور است که اگر آن جراحت در کف واقع بشود و فاسد بکند صد مثقال
شرعی طلا باید بدهد و اگر در هر دو بازو واقع بشود پنجاه مثقال شرعی طلا
باید بدهد و اگر در قدم واقع بشود و بهم نیاید دویست مثقال طلا شرعی
باید بدهد و اگر در روی واقع بشود بحیثیتی که دهن دیده بشود پس دیه
آن صد مثقال شرعی طلا است و هرگاه مداوا کند و التیام بیابد ولیکن اثر آن
که باعث زشتی صورت باشد باقی بماند پس دیه آن پنجاه مثقال شرعی طلا است
و اگر در هر دو سمت روی باشد صد مثقال شرعی طلا است و اگر مکانش نیز نفوذ
بکند و بکام برسد پس دیه آن صد و پنجاه مثقال شرعی طلا است   آنست
که هرگاه شخصی سیلی یا مانند آن بر روی کسی بزند بحیثیتی که روی آن انکس سرخ
بشود لازم است که یک مثقال و نیم شرعی طلا بدهد و اگر زرد بشود سه مثقال
شرعی لازم است و اگر سیاه بشود پس جمعی گفته اند که شش مثقال شرعی طلا لا
زم است وبعضی در اینصورت نیز سه مثقال شرعی طلا قائل شده اند و این
با اصل اوفق است ولیکن اول انسب است و فرق نیست ظاهرا میان باقی ماندن
اثرهای مذکوره در روی و زایل شدن و از بعضی حکایت شده است که گفته
اند که اگر زایل بشود ارش مادام لازم است و همچنین اگر اثرها در روی بنده

واقع بشود و باید دانست که هرگاه اثرهای مذکوره در بدن غیر از روی واقع
بشود دیهٔ آنها نصف مقدار مذکور است و بعضی گفته‌اند که حکم بر حکم روی
است و این ظاهر گو و جه است آنست که هر عضوی که از برای وی دیهٔ
معینی است پس اگر آن عضو را اذیتی برسد که باعث شل شدن آن بشود دو
ثلث آن دیه لازم است و اگر بعد از شل شدن آن را قطع نمایند یک ثلث آن
دیه لازم است آنست که دیهٔ جراحات سر و روی مساوی می‌باشند ولیکن اگر
در سایر اجزاء بدن واقع بشوند دیهٔ آنها مساوی نیستند با دیهٔ سر و روی
بلکه دیهٔ آنها از سایر اجزاء کمتر است بمقداری که دیهٔ اصلی آن اجزاء از دیهٔ سر که
آن دیهٔ قتل است مثلا دیهٔ دست نصف دیهٔ قتل است پس دیهٔ جراحات دست
بمقدار نصف جراحات سر است و همچنین دیهٔ جراحات پستان و خصیه و پاها
و دیهٔ جراحات ذکر مثل دیهٔ جراحات سر است و همچنین و دیهٔ جراحات ناخن
که عیب دار در رنگ باقی بماند بمقدار عشر یک عشر دیهٔ جراحات سر است و هم
چنین سایر اعضاء بر وفق آنچه که بتفصیل مذکور شد آنست که دیهٔ
زن مساوی است با دیهٔ مرد پیش از رسیدن بثلث دیهٔ تمام و بعد از گذشتن
از مقدار ثلث دیهٔ تمام زن بمقدار نصف دیهٔ مرد خواهد مثلا در کشتن
مرد دیهٔ کامل است و در کشتن زن نصف آن است و همچنین بریدن دو دست

مرد

مرد و زن و مانند اینها که دیهٔ آن بمقدار دیهٔ قتل است چنانکه ذکر شده است
و دیهٔ یک دست مرد بمقدار نصف دیهٔ قتل مرد است پس دیهٔ یک دست زن
بمقدار نصف دیهٔ زن است و همچنین سایر اعضاء و دیهٔ بنده قیمت آن بنده
است تا حدی که از مقدار دیهٔ آزاد تجاوز نکند و الا برگشت آن بسوی دیهٔ آزاده
نکند و الا بمقدار خواهد برگشت آنست که هرگاه کسی را بکشند و او وارث
نداشته باشد پس امام ولی او است که قصاص بکند یا دیه اخذ نماید
دیهٔ حملات که در شکم مادر باشند و بسبب اذیت مادر ایشان سقط بشوند
و در این نیز چند مطلب است در بیان دیهٔ حملات که از مسلمان باشد
بدانکه دیهٔ حملی که از مسلمان باشد در وقتیکه خلقت آن تمام بشود ولیکن روح
بر آن دمیده نشود صد مثقال شرعی طلا است خواه پسر باشد و خواه دختر
باشد چنانکه مذکور است بر وجه اطلاق در حدیث معتبر و مدلول آن آن
است که از برای نطفه بیست مثقال شرعی طلا است و از برای علقه چهل مثقال
است و از برای مضغه شصت مثقال است و از برای حملی که استخوان شده است
هشتاد مثقال است و از برای حملی که در آن روح دمیده باشد هزار مثقال
شرعی طلا است اگر پسر باشد و پانصد مثقال است اگر دختر باشد چنانکه
مشهور و منصور نیز چنین است و بعضی از برای حملی پیش از دمیده روح

وبعد از اتمام اعضاء نیز بقدر دیه تمام قتل قائل شده اند چنانکه بعضی از [illegible]
مطلق حمل بمقدار نصف عشر دیه قتل قائل شده اند ولیکن قول اول اقوی است
دربیان دیه حملی که از ذمی باشد بدانکه اگر حمل از ذمی چون
یهود ونصاری باشد ملحق بایشان باشد پس دیه آن بمقدار عشر دیه پدر
او است وبعضی از احادیث دلالت میکنند که بمقدار عشر دیه مادر اوست
که مملوکه است خواه پسر باشد وخواه دختر وبعضی گفته اند که اگر پسر باشد
دیه او بمقدار عشر قیمت پدر او است واگر دختر باشد دیه او بمقدار عشر
قیمت مادر اوست وباید دانست که در قتل حمل پیش از دمیدن روح لازم
نیست والله العالم   دربیان حکم زن حامله است بدانکه هرگاه کسی
زن حامله را بکشد وبآن سبب حمل او نیز بمیرد باید دیه آن زن را بدهد ودیه
حمل را نیز باید بدهد واگر مشتبه باشد باید نصف دیه پسر ونصف دیه
دختر را بدهد وبعضی گفته اند که در اینصورت بقرعه تعیین پسر ودختر
باید کرد   دربیان حکم تعیین کسی است که دیه حمل بر او لازم است بدانکه
هرگاه آن زن حامله باختیار خود وضع نماید که حمل ساقط بشود باید دیه
آن حمل را بدهد وخود او حقی ندارد واگر بسبب ترسانیدن غیر او آن حمل ساقط
بشود باید هرکه آن حمل را [illegible] دیه را بدهد   دربیان حکم [illegible]
لازم است

است که بر حمل وارد میشود بدانکه اگر بسبب اذیت نقصی یا جراحتی در اعضاء
حمل حاصل بشود دیه آن بنسبت بدیه اصل آن حمل است چنانکه در دیه قتل
انسان وقطع اعضاء وجراحت در آن مذکور شد   دربیان حکم [illegible]
ریختن آب منی است پیش از استقرار در رحم بدانکه هرگاه کسی شخصی را
ترساند وبفزع درساند بحیثیتی که بآن سبب نطفه را بیرون بریزد باید
ده مثقال شرعی طلا بدهد وهرگاه باختیار خود در حال مجامعت با زن آزاد
خود بدون اذن او نطفه را بیرون بریزد پس در آن خلاف است بعضی
گفته اند که در اینصورت نیز لازم است که بآن شوهر ده مثقال شرعی طلا بدهد
وبعضی گفته اند که مستحب است وچون بر قول اول نقل اجماع شده است
احتیاط این است که حتی الامکان تحصیل رضاء ولو بالمصالحه نماید والله العالم
دربیان چیزی است که در حکم حمل است وآن عبارت است از میت
بدانکه هرگاه کسی سر میت آزاد را ببرد لازم است که صد مثقال شرعی طلا بدهد
بنابر مشهور ومنصور وبعضی گفته اند که بمقدار عشر دیه قتل باید بدهد واگر
یکی از اعضاء دیگر را قطع بکند بطریق نسبت دیه اعضاء زنده بتمام دیه
او در آنصورت نیز بابت داد واخذ دیه نمود وهمچنین است حکم جراحات
سر وبدن میت ولیکن این دیه بنابر مشهور بلکه منصور مال ورثه او نیست

بلکه باید او را در راه خدا از جانب او خرج کرد چنانکه مذکور در حدیث است
و مقتضای آن حدیث نظر بجزء آخر آن این استکه اگر بروجه خطا بالنسبة بسوی
میت جراحتی اتفاق بیفتد چیزی بر آنکس نیست مگر آنکه باید کفاره و افطار
روزه را بدهد و بعضی گفته اند که این دیه را باید از جملهٔ بیت المال قرار داد و
اولی اقوی است خصوصاً در اداء دیون میت و هرگاه یکی از عملهای مذکوره بالنسبة
بسوی میت ذمی چون یهود و نصاری واقع بشود پس در آن اشکال است
مقتضای اصل آن است که چیزی واجب نباشد و اولی این استکه عشر دیهٔ ذمی
را بدهد و اگر آن میت بنده باشد عشر قیمت او را احتیاطاً بدهد والله العالم

مطلب در بیان احکام اذیت بر حیوانات است و در اینفصل نیز چند مطلب است
آنستکه هرگاه کسی حیوانی را که از مال کسی دیگر باشد و ماکول اللحم باشد
تلف نماید بسبب ذبح کردن بروجه شرعی بدون اذن باید از غرامت برآید
بانیطوریکه آنحیوان را زنده فرض بکنند و قیمت بکنند و کشته شده او را نیز
قیمت بکنند و تفاوت میان دو قیمت را بصاحب آنحیوان رد نماید و بعضی
گفته اند که صاحب آنحیوان میتواند آن حیوان را بتلف کننده رد نماید و مطالبه
قیمت روز تلف نماید و اصح این استکه نمیتواند بلکه اگر عفو بکند پیش از
مطالبه ما به التفاوت میان دو قیمت که مذکور شد تسلط بر چیزی دیگر ندارد

وهرگاه

وهرگاه کسی بغیر ذبح شرعی تلف نماید لازم است که قیمت روز تلف کردن را بدهد
ولیکن باید بقدر قیمت اجزائی که تصرف در آنها از مردار شرعاً جایز است چون
پشم و پیر و مانند آنها را از قیمت مجموع کم نماید
مطلب آنستکه هرگاه کسی بعضی
از اجزاء حیوان ماکول اللحم را قطع کند یا اینکه جراحتی بآن برساند باید ما
به التفاوت میان قیمت صحیح و معیب را بصاحب آن حیوان رد نماید اگر
آن حیوان با آن جراحت حیوة مستقره داشته باشد و در شرف مردن
نباشد والا باید قیمت آنرا بروجه مذکور بدهد
مطلب آن است که
هرگاه کسی تلف بکند بذبح حیوان کسیرا که حرام گوشت باشد و قابل
ذبح کردن باشد بحسب شرع چون شیر و مانند آن باید ارش آنرا بدهد بروجه
مذکور و همچنین در صورت قطع کردن اعضاء آن یا جراحت رسانیدن
بآن و یا شکستن استخوان آن با استقرار حیوة آن لازم است که بروجه
مذکور ارش بدهد و هرگاه بدون ذبح شرعی آن حیوان را تلف نماید باید
قیمت آنرا بصاحب آن بروجه مذکور بدهد
آنستکه هرگاه
کسی تلف بکند حیوان کسی را که حرام گوشت باشد و قابل ذبح شرعی نباشد
چون سگ و خوک پس در آن تفصیل است و آن این است که اگر آن حیوان
سگ شکاری باشد مشهور این استکه باید چهل درهم بدهد و در هم عبارت است

از دوازده نخود و نیم یک مثقال نخود از نقره و در بعضی از احادیث وارد شده است
که باید قیمت آنرا بدهد و اول اقوی است بلکه ظاهر خلافی نیست مگر در اینکه بعضی
مخصوص ساخته اند سگ شکاری را بسلوقی و سلوق قریه ایست از قریه های یمن
و اگر آن حیوان سگی باشد که پاسبان گوسفندان باشد پس بعضی گفته اند که لازم
است یک گوسفند بدهد بعضی گفته اند که بیست درهم باید بدهد و قول
دوم قوی است و هم چنین است حکم سگی که پاسبان دیوار بوستان بلکه خانه
نیز باشد و اگر آن حیوان سگی باشد که پاسبان زراعت باشد مشهور آن است
که لازم است که یک قفیز گندم بدهد و قفیز عبارت است از هفت من نیم
تبریزی و سه سیر تبریزی و دوازده مثقال صیرفی چنانچه از صحاح مستفاد میشود
و در بعضی از اخبار وارد شده است که یک جریب باید بدهد و جریب را
بعضی موافق قفیز [illegible] و بعضی برابر چهار قفیز دانسته اند و بعضی
برابر ده قفیز دانسته اند و از بعضی حکایت شده است که از برای تلف کردن
سگ زراعت بیست درهم قائل شده اند و بنا گذاشتن بر اقل که قفیز متعین
است و زاید احوط است و باید دانست که در غیر سگهای مذکوره غرامت
نیست بر تلف کننده آنها بنا بر این عمل شده است حدیثی که دلالت میکند که
از برای کشتن بعضی از سگها یک زنبیل خاک یا یک قفیز خاک باید داد .

آن است که هرگاه تلف بکند کسی خوک یهود و نصاری و امثال ایشان را
که ذمی می باشند باید بقدر قیمت او که در نزد ایشان از برای آن خوک است
بصاحب آن خوک بدهد و اگر یکی از اعضاء او را قطع بکند یا جراحتی با او برساند
ارش که ما به التفاوت است میان قیمت صحیح و معیب بصاحب او بدهد و لیکن
در جمیع صور شرط است در غرامت کشیدن که آن ذمی آشکار نکند
نگاه داشتن و خوردن آن خوک را و خوردن شراب را زیرا که هرگاه آشکار
بکند حکم کافر حربی را دارد و از برای جان و مال او در این صورت احترامی نیست
آنست که هرگاه کسی اذیتی بحیوان آبستنی رساند که باعث افتادن
حمل او بشود پس مشهور آنست که لازم است که عشر قیمت آن حیوان را بدهد
و بعضی گفته اند که باید آن حیوان را با حمل باید قیمت کرد و بدون حمل نیز
باید قیمت کرد و تفاوت میان دو قیمت را باید بدهد و قول اول اقوی است
والله العالم در بیان ضرری است که حیوانات میرسانند بدانکه هرگاه
حیوان کسی ضرری بکسی دیگر برساند مثل اینکه گاو کسی زراعت کسی را بخورد
یا اینکه فاسد بکند پس در آن خلاف است بعضی گفته که اگر در روز ضرر برساند
صاحب آن حیوان ضامن نیست و بر او غرامت نیست و اگر در شب ضرر برساند
باید صاحب آن حیوان از غرامت برآید و بعضی گفته که هرگاه این ضرر از تفریط

صاحب آنحیوان در محافظت او محقق شده باشد آن صاحب ضامن است و لازم است
که از غرامت بیرون بیاید خواه تقصیر کرده باشد آن ضرر خواه در روز اتفاق بیفتد و خواه
در شب و اگر صاحب حیوان در محافظت کرده آن تفریط نکرده باشد مثل اینکه
او را در محل حفظ آن برده باشد و آن حیوان بدون تفریط صاحب بیرون بیاید
و ضرر برساند صاحب آنحیوان ضامن نیست و بر او چیزی نیست و قول اول اقوی
و اظهر است بلکه ظاهر اینست که هرگاه متعارف این باشد که آنحیوان را در آن
زمان صاحب آن محافظت نکند مطلقا غرامت نباشد والله العالم

در بیان کفاره قتلها است و در این فصل بیان چند امر است ۱ آنستکه اگر کسی
عمداً کسی را بکشد و او را نکشند باینطریقه که به دیه مصالحه نمایند یا عفو کنند
باید علاوه بر غرامت دیه سه کفاره بدهد که آن آزاد کردن یک بنده است و (یا مانند اینها)
دو ماه متوالی روزه گرفتن و طعام دادن شصت مسکین است ۲ آنستکه
هرگاه کسی بر وجه خطا یا شبه خطا کسی را بکشد باید علاوه بر غرامت دیه
یکی از سه کفاره بترتیب باید بدهد باینطریقه که اگر قدرت داشته باشد
بنده آزاد بکند والا دو ماه متوالی روزه بگیرد و اگر نتواند شصت مسکین
را طعام بدهد ۳ آنستکه وجوب کفاره مخصوص است بصورتیکه قتل بر
وجه مباشرت باشد نه بر وجه سبب شدن چنانکه شهید ثانی در رساله
گفته

گفته است که این مذهب اصحاب ما است و قول بسیاری و مباشرت و تسبیب را نسبت
ببعضی از ایشان داده است ۴ آنستکه شرط است که مقتول مسلمان باشد
خواه در بلاد اسلام باشد خواه در بلاد کفر باشد و لیکن بدون ضرورت باشد
و خواه مرد باشد و خواه زن و خواه بالغ باشد و خواه نابالغ باشد و خواه عاقل
باشد و خواه دیوانه و خواه آزاد باشد و خواه مملوک قاتل باشد و بعضی
گفته اند که در صورتیکه مقتول بنده قاتل باشد کفاره واجب نیست و قول اول
اقوی است و همچنین است حکم حمل اگر روح بر او دمیده باشد و از اذیت سقط
شده باشد ۵ آنستکه هرگاه کسی مؤمنی را بکشد بگمان اینکه او کافر حربی
است دیه لازم نیست و لیکن کفاره لازم است و بعضی گفته اند که دیه لازم است
بلکه بعضی در قتل اسیر نیز دیه و کفاره قائل شده اند ۶ آنستکه هرگاه
جماعتی یک مؤمن را بکشند هر یک باید کفاره علیحده بدهند چنانچه از اصحاب
محکی است و هرگاه قاتل را بکشند پس در وجوب دادن کفاره از مال او اشکال
است و لیکن بعضی ادعای اجماع کرده اند بر وجوب کفاره والله العالم

در بیان عاقله است که شرعاً متحمل دیه خطا باید بشود و در این فصل چند مطلب است
۱ در تعیین عاقله است عاقله عبارت است از عشیره و طایفه قاتل که باشند
منع قاتل میشود از مرتکب شدن مثل عملی که از او صادر شده است یا بسبب محافظت

او را نصیحت کردن و ملامت کردن او و باب انفعال قائل که از ضرر رسانیدن
بغیره حاصل میشود و یا مانند اینها زیرا که این لفظ مشتق است از عقل که بمعنی حبس
و منع است و در تعیین آنها خلاف است مشهور آن است که آنها کسانی هستند که
خویشان قاتل میباشند از جانب پدر و مادر جمیعاً یا پدر تنها و اما خویشان
که از جانب مادر خویشی دارند و از جانب پدر خویشی ندارند پس داخل نیستند
و آنها عبارتند از برادران و اولاد ایشان در هر مرتبه که باشند و جدها هر چند که
جد پدر و جد جد و مانند اینها باشند و هم چنین پدر قاتل و اولاد قاتل نیز
از جمله عاقله میباشند بنابر مشهور و اگر آن طائفه وجود نداشته باشند پس
اگر قاتل عبد بوده و او را آزاد کرده اند آزاد کننده او بجای عاقله است و اگر آزاد
کننده نداشته باشد بسبب آزاد بودن در اصل و مانند این پس اگر ضامن جریره
داشته باشد یعنی کسی باشد که با او معهد باشد که هر جنایتی که یکی از ایشان
کرده باشد دیگری از عهده بر آید آن ضامن جریره بجای عاقله میباشد و اگر ضامن
جریره نداشته باشد امام علیه السلام بجای عاقله او میباشد و بعضی گفته اند که عاقله
از خویشان کسانی هستند که ارث میبرند از قاتل هرگاه کشته شود و مراد ایشان
چنانچه مذکور شد در بعضی از کتب غیر خویشان مادری تنها و زن و شوهر
است و بعضی گفته اند که عاقله از خویشان اولاد کسانی هستند که از مراد ایشان

در قران

قران بر وجه مخصوص از شرع وارد شده چون پدر و مانند او و اگر چنین کسی
موجود نباشد خویشان پدری و مادری جمیعاً عاقله میباشند و خویشان
پدری چه دو برابر خویشان مادری حصه را بضرورت باید بدهند و قول مشهور
در نظر حقیر اقوی است و باید دانست که قاتل با عاقله در دیه شریک نخواهد
بود و هم چنین زن و کودک و دیوانه هر چند وارث باشد و هم چنین اهل جهاد
و اهل بلد که از جمله خویشان پدری نباشند در بیان دیه میباشد
که شرعاً لازم است که عاقله از ابد بدهد بلکه هرگاه قتل بر وجه عمد باشد و وارث
پدر مصالحه نمایند آن دیه بر قاتل است و نه بر عاقله و هم چنین اگر قتل بر وجه شبیه
بعمد باشد دیه بر عاقله نیست و هم چنین اگر قتل بر وجه خطا باشد و قاتل اقرار
باو کرده باشد و بآن اقرار قتل ثابت شود نه ببینه و مانند آن دیه بر قاتل است
نه بر عاقله و هم چنین اگر قتل خطا ثابت نشود و مصالحه نماید ادعای از ابد دیه
نیز بر عاقله چیزی لازم نیست و هم چنین اگر انسانی بخود جنایتی و اذیتی رسانید
بر عاقله او چیزی نیست بلکه خون او هدر است و هم چنین اگر بنده کسی شخصی را
بر وجه خطا بکشد یا اذیتی برساند که از برای آنها در شریعت دیه مقرر باشد
بر آقای او لازم نیست دیه دادن بلکه جایز است که آن بنده را بقلد دیه با
ایشان واگذارد چنانکه گذشت بلی در کنیزی که از آقای خود اولاد داشته

باشد خلاف است بعضی گفته اند که بر آقای او لازم است که دیه او را بدهد و این
اوسط است و همچنین هرگاه کسی حیوانات شخصی را بکشد یا اذیت برساند که
دیه لازم بشود بر عاقله چیزی لازم نیست و همچنین دیه عمد کافر ذمی بر ذمه
اوست نه بر عاقله هر چند که بعد از انداختن تیر مثلا و پیش از بر خوردن
اسلام آورده باشد مگر آنکه مالی نداشته باشد که در اینصورت دیه بر امام
است پس دیه که بر عاقله است دیه خطاء محض است که باشد به بینه شرعیه
که آن شهادت عدلین و مانند آن است ثابت بشود در این قتل است و در جمیع
است که از موضحه میگویند چنانکه گذشت و همچنین سایر جراحتها که بالاتر از
این باشد چون هاشمه و منقله و غیر اینها که ذکر شده اند و اگر جراحت از موضحه
پستر باشد پس در آن خلاف است بعضی گفته اند که دیه آنها نیز بر عاقله است
و بعضی گفته اند که بر جارح است نه بر عاقله و این اقوی است و مصالحه کردن
اولی است   در بیان کیفیت تقسیم کردن دیه است بر عاقله بدانکه
قول اقوی آن است که هرگاه عاقله که غنی باشد باید ده قیراط بدهد و هر عاقله
که غنی نباشد خواه متوسط و خواه فقیر باشد پنج قیراط باید بدهد و قیراط
چنانچه در صحاح مذکور است عبارت است از نقره که بقدر یک نخود و یک نصف
سدس نخود و نصف سدس عشر نخود   آنستکه امر تقسیم آن بر امام و نایب
خاص

خاص یا عام مثل اینکه از فقیری که قدرت ندارد ساقط میکند و از غنی و متوسط
بمقدار مقرر را از ایشان اخذ می نمایند و اگر زیاد باید بعضی از مراتب دیگر الزام
میکنند چنانچه اگر عاقله نداشته باشد یا اینکه عاقله فقیر و عاجز باشند از اداء
دیه از جانی یا از امام و یا بیت المال اخذ میکنند علی الاختلاف و این قول اقرب
است و لیکن باید بنا بر قول اکثر اول ابتداء نمود باقرب طبقات که نزدیک
ترند و اگر نزدیکتر موجود نباشد یا اینکه قادر نباشند باید از مرتبه
پست تر اخذ نمود و بدین منوال تا آخر مراتب اقرباء بعد از این از آزاد
کننده و مانند اینها و بعد از این از امام و بنا بر احتمالی بلکه قوی فرق میان
نزدیک و دور در مرتبه چون عمو و پسر عمو و مانند ایشان نیست و قول
اول اقوی است و باید دانست که زمان اداء این دیه سه سال است چنانکه
گذشت   آنستکه هرگاه کسی خود را عمداً بکشد باید دیه او را بوارث
بدهد حتی اینکه اگر آن هیچ وارثی نداشته باشد دیه او مال امام است و اگر
خطاء بکشد پس دیه او بر عاقله بدهد است فی الجمله و در وارث بردن بدیه
از این دیه اشکال است و قول با ارث نبردن در نهایت قوت است بلکه دور
نیست که بقدر حصه دیه بر عاقله چیزی لازم نباشد و مصالحه کردن در مثل
اینصورت اولی است و عفو کردن و ابراء نمودن حق محتمل بلکه مقطوع نیز

نیز نیکو است والله العالم وله الحمد الدائم والصلوة والسلام علی رسوله
وآله الی القائم   در بیان مسائل حج است واین باب مشتمل است
بر یک مقدمه وچند مقصد ویک خاتمه   مقدمه در بیان تعریف حج واقسام
حج است با اشاره کردن بسوی کسانیکه مکلف بیک قسمی از اقسام حج میباشند
بدانکه حج عبارت است از قصد بیت الله الحرام از برای ادای عبادات مخصوصه بروجه
مخصوص با طواف کردن خانه خدا با اعمال المخصوصه بروجه مخصوص وحج سه
قسم است ۱ حج تمتع است که آنرا حجة الاسلام نیز میگویند وآن حجی است
که مقدم است بر آن عمره او که قصد کرده میشود بآن عمره عمره تمتع وعمره حجة
الاسلام واین قسم از حج واجب است بر کسیکه خانه او دور باشد از مکه معظمه
بمقدار شانزده فرسخ از هر طرف یا دوازده میل علی الاختلاف وجایز نیست
که این فرقه بدون ضرورت عدول کنند از حج تمتع بسوی افراد یا قران و
با ضرورت جایز است مثلا اگر برسد هرگاه عمره را تمام کند حج او فوت میشود
پس در اینصورت نیت عمره را بدل میکند به نیت حج قران یا افراد وبعد از
اتمام اعمال حج عمره مفرده از برای آن حج بجای میآورد ومحکی از اکثر این است که
حد فوت شدن حج آنستکه مظنه داشته باشد که هرگاه عمره را تمام بکند
وقوف اختیاری عرفه را که قبل از غروب روز عرفه است درنمیابد پس

هرگاه

هرگاه چنین داند که افعال عمره را بعد از ظهر روز عرفه هم میتواند بجای
آورد پیش از غروب آفتاب بعرفات میرسد عمره را تمام بکند وعدول
نکند وهم چنین هرگاه زنی صاحب حیض یا نفاس باشد ونتواند طواف
کند ووقت تنگ باشد باید عدول بکند بحج افراد مثلا پس او که حج را بجای
میآورد وبعد عمره را واگر حیض بعد از چهار شوط از طواف عمره باشد حج
تمتع او صحیح است واز طواف باید دست بردارد وبعد از سعی وباقی اعمال
عمره وپاک شدن تتمه طواف را با نماز آن بجا آورد وحاصل کلام این است که
واجب است بر کسانیکه مستطیع میباشند مگر بقدر حد مذکور یا بیشتر وعبارت
اول عمره تمتع که مقدم است در حق ایشان وامثال ایشان عند الامکان
بحج تمتع   حج تمتع است واجزاء واجبه عمره تمتع پنج است احرام وطواف
ونماز عقب مقام از برای طواف سعی میان صفا ومروه وتقصیر کردن واجزاء
واجبه دوازده چیز است که خواهد آمد   از اقسام حج افراد است وآن
عبارت است از حجی که عقد احرام آن بگفتن تلبیه تا آخر آن باشد وعمره
او مقدم بر او نباشد بلکه بعد از او باشد وبآن قصد حج نکند بلکه
نیت حج کافی ومستقل نکند باینطریقه مکلف احرام به بندد واز برای
حج پیش از عمره از میقات او که خواهد آمد پس بعرفات برود ووقوف

متعه را نیز بجای آورد و بعد از این بمنی رود و اعمال منی را بجای آورد و بعد
از این بمکه بیاید و طواف بکند و نماز طواف را بجای آورد و سعی میان
صفا و مروه بکند و محل بشود و بعد از این عمره مفرده را بجای آورد
حج قران است و این حجی است که در عقد احرام مخیر است میان گفتن
لبیک تا آخر که خواهد آمد و میان سوق هدی یا مقلد نمودن او و عمره
خود و فصل حج از عمره نکردن و مقرون کردن میان حج و عمره بیک نیت که
در میان آنها محل نشود بلکه بعد از تمام شدن اعمال حج محل بشود با سوق
هدی و آنها و تابع نسبت قربانگاه و این دو قسم تکلیف مکی است که
اهل مکه باشد یا نزدیک مکه که کمتر از مسافت مذکوره باشد خانه او و مضطر
ثانی در حکم ایشان است چنانکه اشاره بآن شده است و در حج تمتع اعمال
چند لازم است که حقیر از جهة سهولت ضبط آنها را بنظم در آوردم و آن
این است نظم در مکه و در نواحی آن بر قاصد حج تو فرض میدان احرام
طواف و سعی تقصیر در بین صلوة ذات تکبیر احرام و وقوف دو هم و قربان
حلق است طواف با نماز هم آن سعی است طواف بهر نسوان ما بعد نماز
شب منی دان پس مسائل حج تمتع را در چند مقصد ذکر باید کرد
در بیان مسائل متعلقه باحرام است و در این مقصد چند فصل است فصل
اول

در بیان زمان احرام است بدانکه زمان احرام ماه شوال و ذی قعده
و اوایل ذی حجه است و زمان عمره مفرده مجموع ایام سال است   در بیان
مکان احرام است که آنرا میقات گویند که بتعیین شارع باید در آنجا احرام
بست و آن چند موضع است ۱ مسجد شجره است که آن احرامگاه اهل مدینه
و کسانی است که از مدینه عبور میکنند ۲ وادی عقیق است که آن احرامگاه
اهل عراق است و افضل آن مسلخ است که بکه شریفه آنجا است و احوط آن
است که تأخیر نکنند تا ذات عرق که آنرا مغاسل گویند مگر از جهة تقیه
یا علت دیگر   جحفه است که احرامگاه اهل شام است   یلملم است که احرام
گاه اهل یمن است و کسانی که از راه دریا بروند   قرن المنازل است که
احرامگاه اهل طایف است و میقات احرام حج تمتع مکه است و افضل مسجد
الحرام است و از برای غیر اهل مکه منزل او است و هرگاه احرام در میقات ممکن
نشود در محاذاه آن احرام بگیرد و در ابتدای حرم نیز احرام بگیرد و هرگاه
نتواند برگردد بمیقات خود یا بمیقات دیگر نیز نرسد   در بیان
احکام احرام است بدانکه از برای احرام شرطها و واجبات و محرمات و مستحبات
است و مکروهات و واجبات احرام نیز چند چیز است ۱ نیت است بهتر
این است که نیت کند که جامه های دوخته را میکنم از برای احرام عمره تمتع

عمره حجة الاسلام قربة الی الله تعالی و در وقت پوشیدن جامه احرام نیت کند
که دو جامه احرام میپوشم در عمره تمتع عمره حجة الاسلام قربة الی الله تعالی
پوشیدن دو جامه احرام است که دوخته نباشد و حریر نباشد و پوست
و موی حیوان حرام گوشت نباشد و نجس نباشد بنجاستی که در نماز عفو
نیست بلکه اولی این است که در سایر اوقات احرام نیز پاک باشد و احوط
این است که بدن هم پاک باشد در سایر اوقات احرام و باید که جامه غصبی
و حکم غصبی نباشد و باید که یکی از دو جامه را لنگ کند و ساتر عورتین کند
و دیگری را ردا کند و بر دوش اندازد و باید که لنگ انقدر باشد که میان
ناف و زانو را بپوشاند و نیز باید که لنگ بدن نما نباشد بلکه ردا نیز بدن
نما نباشد علی الاحوط الاولی و احوط این است که زنان نیز از حریر محض اجتناب
کنند و بهتر این است که لنگ را گره نزنند بلکه طرفهای او را از هم بکشد یا آنکه
و بعضی را داخل بعضی کنند اگر ممکن باشد چنانکه هرگاه جامه را بطور ردا
در بر کرده و گره نزنند و بدوش اندازد و دو طرفها را به پیش سینه بیاورد
یا آنکه هر دو طرف را بعد از انداختن بدوش جمع کند و بدوش راست
اندازد بهتر است   گفتن چهار تلبیه است با نیت با بیظ چنانکه نیت کند
که عمره اسلام عمره تمتع بجای میآورم واجب قربة الی الله و چهار تلبیه میگویم

در

در عمره اسلام عمره تمتع از حجة عقد این احرام واجب قربة الی الله پس بی فاصله
بلا فاصله بگوید لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک و احوط این است
که اضافه کند این کلمات را ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک با این
طریق که بگوید لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک
لک لبیک و اولی این است که اضافه کند این کلمات را لبیک ذا المعارج لبیک
لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک اهل التلبیة
لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام لبیک لبیک تبدئ و المعاد الیک لبیک
مرهوبا و مرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء و
الفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک کشاف الکرب العظام لبیک لبیک
عبدک و ابن عبدیک لبیک یا کریم لبیک و بهتر این است که این کلمات را نیز
هم بخواند لبیک اتقرب الیک بمحمد و آل محمد لبیک لبیک بحجة و عمرة
معا لبیک هذه متعة الحج لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک تمامها
و بلاغها علیک لبیک و یکبار واجب است و تکرار مستحب است و اما محرمات پس
در آن چند امر است ۱ شکار کردن حیوان غیر دریائیست و نگاه داشتن
آن و نشان دادن آن بصیادی یا اشاره و مثل آن و هم چنین در بستن بوری
آن تا صید و ذبح کردن و خوردن گوشت آن هر چند محل صید آن کرده

باشد جماع کردن زنان و بوسیدن ایشان است و مالیدن بدن ببدن ایشان
است و نظر کردن بایشان با شهوت و عقد کردن ایشان از برای خود یا از
برای غیر خود یا اینکه دیگری را وکیل کند از برای او عقد کند و شاهد شدن
از برای عقد خواه از برای محرم باشد یا محل و احوط بلکه اقوی ترک اقامه
شهادت است بدون ضرورت بیرون آوردن منی است استعمال
کردن بوی خوش است که مهیا از برای بوئیدن و مانند آن باشد خواه ببدن
باشد و خواه برخت و خوردن بخوردن و کافور از جمله آنها است و علف
خوشبوئی و میوه خوشبوئی ضرر ندارد و در مثل ریحان و نرجس خلاف است
و احوط اجتناب است بلکه احوط اجتناب است از هر خوشبوئی است سوای
خلوق کعبه و بوی خوش باز در میان صفا و مروه اینجه گرفتن دماغ است از
بوی بد پوشیدن لباس دوخته و مانند آنها است از برای مردان سوای
همیانی که جایز است بستن آن بر کمر و غیر آن و اما زنان پس جایز است از برای
ایشان پوشیدن جامه دوخته سوای دستکش که از برای زینت مثلا
پوشیدن چیزی است که تمام پشت پای را بپوشد مثل چکمه و در صورت
اضطرار احوط این است که ساق آن را ببرد و بر آمدگی پشت پای ظاهر نشود
از جانب در پشت پا شق بکند و احوط این است که از ساق بعضی شیء

پای

پای نیز اجتناب بکند مگر از مثل بند نعلین دروغ گفتن است
دشنام دادن است فخر کردن است قسم خوردن بلا و الله
و بلی و الله بلکه مطلق قسم در مقام خصومت است بلکه قسم خوردن مطلقا
علی الاحوط مگر در صورت ضرورت کشتن جانوران بدن است مثل
شپش و قمله و کیک و امثال آنها احتیاط سوای کشتن انسان و شتر که انداختن
آنها جایز است بلی حلمه که کنه بزرگ است انداختن آن از شتر ممنوع است
و نقل کردن شپش از جائی بجای دیگر که در معرض افتادن نباشد جایز است
مالیدن روغن خوشبو است در بدن در حال اختیار هر چند پیش
از احرام بمالد و بوی آن بماند تا زمان احرام و در غیر آن خلاف است و اجتناب
احوط است بلکه اظهر است ازاله کردن موی است از خود بدون
ضرورت بلکه از غیر خود نیز هر چند آن غیر محرم نباشد علی الاحوط
گرفتن ناخن است بدون ضرورت بیرون آوردن خون است
بدون ضرورت و در خارانیدن بدن یا ناخن بدون اینکه خونی بیاید باکی
ندارد کشیدن سرمه سیاه است بچشم بدون ضرورت هر چند بدون
قصد زینت نباشد انگشتر بدست کردن است از برای زینت
خضاب کردن است بقصد زینت پوشیدن زنان است

لباس زینتی و عادی یا غیر عادی بقصد زینت و بدون قصد زینت یا پنهان
کردن آن از مردان حتی از شوهر خود ضرر ندارد   حرم و اسلحه پوشیدن
است مگر بدون ضرورت   پوشیدن مردان سر را تماماً یا بعضاً حتی گوش
و اسمی الاظهر الاحوط در حال اختیار مثل کلاه و گل و حنا و طبق و زنبیل و
و فرو رفتن در آب و امثال اینها و پوشیدن بدست و سایر اعضاء و خارج
ضرر ندارد و مثل آب ریختن و شستن سر و هرگاه سهواً بپوشید فوراً بر
دارد و احتیاطاً تلبیه بگوید و پوشیدن رو ضرر ندارد و اما زنان پس جایز است
برای ایشان پوشیدن سر و لیکن واجب است که روی خود را بگشایند در
حال امکان و در حال اضطرار چون زمان عبور مردان مقنعه خود را میاویزد و احوط
این است که بروجهی که برد و روی او نخورد هرچند بجائی باشد که مانع
باشد چون چوب   در زیر سایه بآن بودن است از برای مردان
در حال راه رفتن با اختیار مثل بودن در کجاوه یا محمل سقف داشته باشد
خواه شب باشد خواه روز خواه هوا صاف باشد یا نباشد بلکه اولی آن است
که جامه بر سر چوب نصب بکنند که در سایه آن راه برود یا آنکه در برابر آفتاب
نگاه بدارد بلی در سایه خانه و بازار و مانند اینها راه رفتن ضرر ندارد
چنانکه در حال منزل هیچیک از این مذکورات محرم را ضرر ندارد و در حال

اضطرار

اضطرار بسبب مرض و مانند آن جایز است سایه بان گرفتن با فدیه دادن یعنی
ذبح گوسفند در منی از برای نگاه چیزی که در احرام بعمل آورده است و در
مکه از برای کفاره عمل احرام حج   قطع کردن و شکستن درخت و گیاه
حرم مکه است اگر خشک نباشد مگر از خرکه خواهد آمد استحباب جانبش
در خشک نیز اجتناب باحوط است چون محل هر دو صورت گره زدن
ردا است یا مانند گره زدن چون تکمه انداختن و گره زدن ضرر ندارد
هرچند اولی آن است که طرفی از آن را داخل در طرف دیگر کنند و گره نزنند
کندن دندان است علی قول بلکه حیض و نفاس مانع احرام نیست و اگر
در این حال بخواهند در مسجد غیر مسجدین احرام بگیرند در حال عبور
بگیرند بدانکه مکروه است احرام گرفتن در جامه سیاه و سرخ و نارنجی
و زرد تیره و خوابیدن در روی آنها و احرام در جامه چرکین و پوشیدن
جامه علمدار و داخل شدن حمام و ازاله کردن چرک از بدن و لبیک گفتن
کسی که او را ندا کند بلکه بگوید یا سعد و اما مستحبات احرام پس نیز چند
امر است   آنستکه در اول ماه ذی قعده موی سر و ریش را بگذارد
بلکه اگر بتراشد احتیاطاً گوسفندی قربانی بکند   آنستکه پیش از
احرام موی زیر بغل را ازاله کند بلکه کل بدن را سوای سر و گردن نوره بمالد

آنستکه شارب را بگیرد   آنستکه ناخن را بگیرد   آنستکه بدن
را از چرک پاک کند   آنستکه غسل احرام بکند باین نیت که غسل احرام
تمتع میکنم قربة الی الله   دعای ماثور خواندن است بعد از غسل
آنستکه احرام را در عقب نماز ظهر بگیرد و اگر وقت آن نباشد یا ممکن نشود
در عقب نماز واجب دیگر و اگر ممکن نشود در عقب دو رکعت نماز نافله
احرام که در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد و در دویم قل یا ایها
الکافرون بخواند و بعد از نماز واجب یا مستحب بگوید بسم الله و بالله
وصلی الله علی محمد و آله اجمعین اللهم انی ارید ان افعل ما امرت به من
التمتع بالعمرة الی الحج فان عرض لی عارض فحلنی حیث حبستنی و بعد از
نیت عمره و احرام آن بکند   خواندن دعای ماثور است و بعد از نماز
فریضه یا نافله احرام   خواندن دعای ماثور است بعد از پوشیدن
جامه احرام   خواندن تلبیات طولانی است بعد از نماز احرام و در حال
راه افتادن و پیاده شدن و سوار شدن و بیدار شدن و در عقب نماز
واجب و مستحب و در وقتیکه سوار شتر شود و شتر برخیزد و بلندی یا
پستی برود و بسواری برسد و در سحرها و چون خانهای مکه را بنظر آورد
قطع تلبیه بکند و چون بحرم رسد از راحله فرود آید   آنستکه محل

محل

محل غسل دخول حرم بکند و داخل بشود   برهنه کردن پاها است   بدست
گرفتن نعلین است   خواندن دعای ماثور در هنگام   جا شدن
اذخر است   غسل کردن است از برای دخول مکه از چاه میمون یا فخ
یا غیر آن   با کمال تواضع و شکستگی داخل شدن در مکه است   غسل
کردن است از برای دخول مسجد الحرام   آنستکه از در بنی شیبه
داخل مسجد شود و از باب السلام در آید و راست بیاید تا ستونها که
در بنی شیبه آنجا بوده است و با آرام دل رفتن و پای برهنه داخل شود و
بودر مسجد که الان طاق زده اند بایستد و دعای ماثور را بخواند پس
داخل مسجد شود و دعا بخواند پس دستها را بردارد و روی بکعبه کند
و دعا بخواند و چون نظرش بحجر الاسود افتد بایستد و روی بسوی
او بکند و دعا بکند پس بتانی روانه شود و گامها کوتاه بکند اردو از ترس
خدا با سرعت در راه رفتن بر وجهیکه با سکینه و وقار منافات نداشته باشد
پس چون نزدیک بحجر الاسود برسد دستها را بردارد و حمد و ثنای الهی
بجا آورد و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد و بگوید اللهم تقبل منی
پس دست و روی و بدن را بحجر الاسود بمالد و او را ببوسد و اگر نتواند
دست بکشد و دست را ببوسد اگر ممکن باشد و الا اشاره بکند و دعای

بخواند پس در نکو طواف افضل باشد مقصد در بیان احکام طواف آن

بدانکه لازم برای طواف واجبات نیست و مستحبات است و واجبات طواف چند امر است

پاک بودن از حدث اصغر و اکبر با اینکه با وضو و غسل باشد و با تعذر

تیمم کند از برای طواف به نیت وجوب پاک بودن و لباسها است از نجاسها

بنکه در نماز معفو نیست بلکه مطلقا علی الاحوط اینکه مرد ختنه کرده شده باشد

معنا و هم چنین خنثی علی الاحوط آنستکه احوط کالاقوی ستر عورت است

چنانکه در نماز واجب است آنستکه نیت کند که هفت مرتبه دور خانه

کعبه میگردم در عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع واجب قربة الی الله و بهتر آنستکه در

بحجر الاسود ایستاده نیت بکند و با ذکر نیت باشد آنستکه خانه

را طرف چپ بگیرد و در دور اول طواف تا آخر آن دوران وقت اگر نیت

کند و مقارن او روانه شود بهتر است آنستکه اول جزء بدن او

که پیش از همه اجزاء بدن است چون سر انگشت بزرگ پاها و طرف سینه برابر او

اول جزء حجر الاسود شود و در اول شروع در طواف و بگردد در دور

خانه تا اینکه بهمانجا برسد و ظاهر این است که محاذات عرفی کافی است

و در دور نیت بنا بر عدم کفایت حلقه عرفی که لازم باشد که اول جزء بدن

او برابر باشد با انتهای جزء حجر یا بنظر بیفکند هر گاه دو جزء بهم برسند مقارن

باشند

باشند نه محاذی هر چند مقارنت عرفی باشند ولیکن مذکور در کتب فقه که

در نظر رسیده و صدق عرفی را کافی ندانسته‌اند محاذات است نه مقارنت

و اگر یک طواف بجای آورد بر وجه مقارنت و نماز طواف را بجای آورد و بعد

از آن طواف دیگر بجای آورد بر وجه محاذات با نماز طواف ثانیاً بهتر خواهد

بود و در جواز تکرار طواف بدین طریق از باب احتیاط و خروج از عهده

بیقینی بدون فصل نماز در وجه است احوط اجتناب است آنستکه در

جمیع احوال بسمت مقصد باشد با بنظر بیفکند هیچ قدمی از طواف را روی

بکعبه یا پشت بکعبه نکند که پشت بسمت خانه نشود باین معنی که در حین

عبور از رکن شامی در نزد حجر اسماعیل مثلا روی خود را میل بسمت خانه

ندهد که پشت بسمت خانه نشود و در حین عبور از دو آخر حجر عکس کند

که رو بسمت خانه نشود و الا طواف باطل خواهد شد و احوط این است

که التفات بجانب راست و چپ نیز نکند آنستکه همه بدن از کعبه بیرون

باشد و بر دور شاذروان کعبه که در اصل قدر خوانده کعبه است راه نرود

بلکه هر گاه مقدار شاذروان را که بعضی بیکذرع دست تحدید نموده‌اند

و تحدید حقیر بمقدار یک ذرع و پنج انگشت و نیم مضموم است در سمتی که

سنگ بود با منصوب است و در سمت حجر اسمعیل و نزد باب بقدر یکذراع

تقریبا میباشد و در همه اطراف کعبه ملاحظه کند بهتر است و احوط آنست که
هر وقت طواف کرده بدیوار نرساند   آنستکه حجر اسمعیل را داخل در
طواف کند باینکه دور حجر نیز بگردد هر چند جزو خانه نیست   آنکه طواف
را واقع نسازد میان خانه کعبه و مقام ابراهیم که سنگی است که موضع قدم
آنحضرت است نه دیوار و شبکه بر دور آن سنگ است و بعضی آنرا بمقدار بیست و
و شش ذراع تحدید نموده اند و این مسافت را در همه اطراف ملاحظه باید
کرد و احوط آنستکه حجر را داخل آن مسافت اعتبار کند باینکه در سمت
حجر این مسافت را بعد از او حساب نکند و چون طول مسافت حجر اسمعیل
نوزده ذراع و چیزی بالا است و قطر دیوار حجر سه ذراع و چیزی بالا میباشد
که مجموع بیست و دو ذراع میباشد و طول مطاف تا پنجره مقام ابراهیم
بیست و پنج ذراع و نیم است پس مطاف در سمت شمالست و حجر اسمعیل که برابر
ناودان طلا است بسیار کم خواهد بود زیرا که بمقدار ده ذراع و نیم تخمینا
میباشد پس باید که مکلف متوجه باشد که از این مقدار خارج نشود
آنستکه طواف را ختم کند و انتها رساند بهمانجا که ابتدا کرده است بدون
زیاد و کم و ظاهر این است که در این مقام نیز صدق عرفی کافی است بلی هر گاه
صدق حقیقی ممکن باشد احوط و اولی است و هر گاه در شوط آخر قلیلی
از

از حجر بگذرد از باب مقدمه باین نیت که قدری که در برابر حجر بوده آخر طواف
او باشد شاید اولی باشد چنانکه میرزا قمی رحمه الله نیز تصریح باین کرده
آنستکه هفت شوط بجای آورد که هر یک عبارت از گردیدن دور
خانه از حجر الاسود تا حجر الاسود بدون زیاده و کم هر چند بمقدار یک قدم
و شرط است که هر چهار متصل باشند و فاصله میان آنها نباشد هر چند اضطرار
باشد بلی اگر بعد از تمام چهار شوط مستوی اند در حال ضرورت قطع کند و مکان
قطع را تعیین کند و باقی را بعد از ارتفاع مانع بجای آورد و بدون ضرورت
جایز نیست   آنستکه دو رکعت نماز طواف بجای آورد و بعد از تمام
شدن در پشت مقام حضرت ابراهیم و ظاهراً در حال ازدحام در طرف
راست و چپ او نیز جایز است و لیکن باید سر او در حال سجود از آنسنگ
بیرون نرود که داخل محل طواف شود بلکه اولی این است که سر از پنجره
آخر آن نیز بیشتر نرود و لیکن هر گاه که پشت سنگ که نزدیک آن باشد
نماز کند اولی خواهد بود و در حال اضطرار وقت دورتر نیز جایز است
چنانچه در نماز طواف مستحب دورتر مطلقا جایز است و اذان و اقامه در این
نماز نیست و مثل نماز صبح بجای آورد و نیت کند که دو رکعت نماز طواف
بجای میآورم در عمره اسلام و عمره تمتع واجب قربة الی الله و مخیر است

بیان جهر و اضفات و مستحبات احرام اینست که نزدیک بخانه طواف کند و دعا
حال طواف دعای ماثور را بخواند و سوره قدر را بخواند و ذکر خدا بکند و با وقار
باشد در راه رفتن و حاجت خود را بخواهد و کام مصار اسند بکند اذ و چون بلب
خانه برسد دعای ماثور را بخواند و صورت که بلب خانه برسد صلوات بر
محمد و آل او بفرستد و هم چنین است سایر اعمال و دعاهای ماثوره را در حین
رسیدن بحجر اسمعیل و رکن یمانی و ما بین رکن و حجر الاسود را بعمل آورد و
همه ارکان را در بر بگیرد خصوصا رکن عراقی و رکن یمانی که بعضی دست بمالیدن
رکن یمانی را واجب دانسته اند و چون در شوط هفتم بمستجار رسد و آن پشت
کعبه و نزدیک برکن یمانی که برابر خانه است بایستد و دستهای خود بگشاید و بر
روی شکم خود را بکعبه برساند و دعای ماثور را بخواند پس حاجات خود را بطلبد
و اقرار کند بگناهان خود اجمالا و تفصیلا و طلب آمرزش کند که محل اجابت است
و موضع طواف را در این احوال تعیین کند که زیاده و کم نشود بلکه بهتر اینست
استکه کسیکه از خود خواطر جمع نیست در طواف مستحب بجای آورد و در رکعت
اول نماز طواف قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و
بعد از سلام حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات بر محمد و آل او بفرستد و دعای
ماثور را بخواند پس بسجده برود و دعای ماثوره را بخواند پس بنزد حجر

الاسود

الاسود بیاید و دست و بدن خود را بر آن بمالد و ببوسد و اگر نتواند همان
دست بمالد و اگر اینهم نتواند اشاره بکند و ادعیه سابقه نیز بخواند و باید
دانستکه حرام است عقیقین بلند که در زمان قدیم متعارف بوده که زاد
و مکروهاست که در اثنای طواف حرف بزند بغیر از ذکر خدا و دعا و قرآن
و صلوات به پیغمبر و آل او و چون از طواف فارغ شود مشغول سعی شود

مقصد در بیان احکام سعی میان صفا و مروه و تقصیر است و در این
دو فصل است در بیان واجبات و آن چند امر است در بیان اول

کوه صفا باشند پاشنه پای خود را بکوه بچسباند و نیت کند که هفت شوط سعی
میان صفا و مروه بجای می آورم در عمره اسلام و عمره تمتع واجب قربة الی الله تعالی
و در حکم باقی بماند تا فارغ شدن از هفت شوط آنستکه هفت شوط
بجای آورد میان صفا و مروه از رفتن و برگشتن بدون زیاده و کم
آنستکه ابتدا از صفا کند و ختم بمروه و رفتن از صفا و مروه را یک شوط
حساب کند و برگشتن از صفا بمروه را شوط دیگر حساب کند و همچنین تا
هفت شوط تمام شود بطریق معهود متعارف برود آنکه روی
بجانب مقصد برود و پشت بدیگری نباید که متوجه شود که خلاف این و
انحراف و خواه آن نکند و باید بنشیند طی مسافت نکند و روی بطرف راست

است و چپ کردن ضرر ندارد خصوصاً در ابتدای صفا که پاشنهٔ پای را به پله بچسباند
و روی بسمت مسجد الحرام میشود و در وقت رفتن بسمت مروه میشود پس باید
بطوری بکند که او ...کت او بسمت مروه باشد و افضل آنست که پیاده برود
و آنکه میانهٔ اول و دوم هروله کند یعنی تند برود مانند دویدن شتر و کوتاه
برود و چون از مناره دوم بگذرد بآرام برود تا مروه و هرگاه هروله را فراموش
کند از پس برگردد تا محل آن و هروله را بجا آورد و اگر سواره باشد در محل هروله
مرکب خود را تند کند و بر زنان هروله نیست   آنکه بعد از تمام شدن
سعی تقصیر کند باین نیت که تقصیر میکنم از جهت محل شدن از عمرهٔ تمتع از حجة
اسلام واجب قربة الی الله پس چیزی بکند از خود چیزی از اجزای بدن را یعنی
موی سر و ابرو و ریش و شارب و ناخن بمقراض و مانند آن و از هر یک قدری
گرفتن احوط و سنت است بلکه اولی اینست که از سر موی کمتر نباشد و در
این هنگام حلال میشود بر او جمیع چیزها که حرام بود مگر سر تراشیدن و مانند
آن فصل   در بیان مستحبات بدانکه سنت است در وقت متوجه شدن بسعی
بنزدیک حجر الاسود رود و آن را ببوسد و بدن و دست خود را بآن بمالد یا اشاره
کند و از آب زمزم بخورد و در وقت خوردن بگوید اللهم اجعله علما نافعا و
رزقا واسعا و شفاء من کل داء و سقم و سنت است که خود بکشد یک دلو یا دو دلو آب

بکشد

بکشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است و بر سر و پشت و شکم خود بریزد و همان
دعا را بخواند و باز بنزدیک حجر الاسود آید و مثل اول کند پس متوجه کوه صفا و مروه
شود و از میان دو ستونی که باب الصفا در آنجا بود بیرون بیاید و از آن دری
که محاذی حجر الاسود است بیرون رود و بآرام تن و دل برود تا بالای کوه صفا تا نظر کند بخانه
کعبه و رو برکن عراقی کند و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و نعمتهای الهی را
بشمارد پس ادعیهٔ ماثوره را بخواند و بالا رفتن واجب نیست و لیکن اگر در
پله چهارم نیت کند و در پایین تجدید نیت کند بهتر است و سنت است که در
ابتدای شروع در سعی و انتهای آن بآرام تن و دل باشد و بکوه مروه بالا رود
و دعای صفا را بخواند و دعاهای مخصوص مروه را نیز بخواند و سعی کند در گریه کردن
و دعا بسیار کند و دعاهای ماثوره را در حال سعی هروله را بخواند و سنت است
که بعد از تقصیر شبیه بمحرمان باشد و در وقت دوختن بنوشد تا احرام حج
کرده   مقصد   در بیان احکام حج تمتع است بدانکه واجب است بر مکلف
بعد از تقصیر چند امر :   احرام حج تمتع گرفتن در مکه و افضل آن مقام ابراهیم
یا زیر ناودان طلا است و بعد از او سایر مواضع مسجد الحرام است و حایض
و نفسا هم بیرون مسجد الحرام در مکه و افضل وقت ساختن آن آن است در روز
هشتم ذیحجه بعد از نماز ظهر یا در هر گاه وقت نماز ظهر بینا نباشد بعد از

دو رکعت نماز نافله احرام حج تمتع اسلام واقع سازد و واجب است در احرام نیت بکند
که دو جامه احرام میپوشم در حج تمتع حج اسلام واجب قربة الی الله تعالی و بعد
بلا فاصله نیت احرام بکند که احرام حج الاسلام حج تمتع بجا میآورم و تلبیات
اربعه میگویم از جهة عقد این احرام واجب قربة الی الله پس تلبیه بگوید و احوط
آنستکه مقارن بگوید و بهتر آنستکه آهسته بگوید و کیفیت تلبیات اربع
و احکام و واجبات احرام چنان است که گذشت   آنستکه بعد از احرام
و خروج از مکه برای وقوف عرفات و مشعر بر وجه استحباب متوجه منی شود
مادام و ذکر و تسبیح و تهلیل و ادعیه ماثوره و شب عرفه را در منی در مسجد خیف
بماند تا صبح و بعضی بیرون رفتن پیش از صبح را حرام دانسته اند و بعد از
طلوع روانه عرفات میشود با ادعیه ماثوره و از ابتدای ظهر تا غروب آفتاب
بلکه تا زوال حمره شرقیه در عرفات توقف کند به نیت وجوب باین نیت
که توقف میکنم در عرفات از حالا تا غروب آفتاب در حج اسلام حج تمتع واجب
قربة الی الله و احوط آنستکه پیش از مقدار غسل و نماز ظهر عرفه در خارج عرفات
بماند بلکه هرگاه در اول نماز تا غروب بماند بهتر است هر چند هرگاه قدری
از آخر روز تا غروب بماند ظاهرا کافی باشد چنانکه هرگاه در روز که وقوف
اختیاری است ممکن نشود بلکه بعد از طلوع آفتاب رو به مشعر الحرام میکوید

مخیرات

مخیرات که در شب عید در عرفات توقف کند هر چند قلیل باشد   سنت است
که در وقت ظهر غسل کند و اسباب تشویش را از خود دور کند و ظهر و عصر را با یک
اذان و دو اقامه بجای آورد و در پایین کوه در سمت چپ نسبت بکسیکه از
مکه می آید در هموار منحنی توقف کند و ادعیه ماثوره بعد از نماز بخواند
آنستکه چون آفتاب غروب کند روانه مشعر الحرام شود و شب را در مشعر بروز
آورد به نیت وجوب باین نظر که شب را بروز میآورم در مشعر الحرام در حج اسلام
حج تمتع واجب قربة الی الله و اگر بقصد تنها اکتفا کند بلا نیت و چون صبح
شود نیت کند که وقوف میکنم در مشعر تا طلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع
واجب قربة الی الله و وقت اضطراری مشعر از طلوع آفتاب است تا ظهر روز
عید   و سنت است که در وقت رفتن از عرفات بسمت مشعر با آرام تن و دل
باشد و ادعیه ماثوره را در وقت رسیدن به تل سرخ و غیر آن بخوانند و غسل
بکند و با وضو باشد و ایستاده با قبله و حضور قلب دعا بخوانند و نو
حاجی پای خود را بر مشعر بگذارد و از وادی محسر بعد از طلوع آفتاب
هروله بکند و در مشعر در شب عید هفتاد سنگ ریزه که بزرگ نباشند و از
جنس کلوخ و ریزه و گچ و مانند آنها نباشد و از حرم باشد و بکر باشد
بلکه علی الاستحباب نرم و از زمین برچیده و نشکسته شده از کوه

باشد و سفید و سرخ و سیاه نباشد و نقطه دار نباشد بقدر سر انگشت باشد از بیرون محل جمار
برچیند و چون آفتاب بیشتر بکوه ثبیر بتابد اعتراف بگناهان خود بکند و هفت
نوبت استغفار کند   آنست که چون روز عید قربان شود و آفتاب
طالع شود روانه بسمت منی شود و چون داخل منی شد و منزلی گرفت رمی
جمره عقبه را که از همه جمرات بمکه نزدیکتر است بکند یعنی هفت سنگ ریزه
بزند با نیت مقارن انداختن اول و باقی ماندن بر حکم آنها تا آخر بانیت بلکه
وصل کند که این جمره را بهفت سنگ ریزه میزنم در حج اسلام حج تمتع واجب
قربة الی الله و باید که هر یک را جداگانه بزند و بر خورد هر چند بعد از زمین خورده
باشد و اگر هیچ بر نخورد سنگ دیگر بیندازد که بر خورد و هم چنین اگر شک
کند   و سنت است که مکلف در وقت انداختن سنگ باوضو باشد و دعای
ماثوره را بخواند و ده ذراع یا پانزده ذراع دور بایستد و سنگ ریزه بدست
چپ نگاه بدارد و بدست راست بیندازد و پشت بقبله باشد و پیاده باشد
و سنگ ریزه را بر شکم انگشت ابهام بگذارد و بناخن انگشت شهادت یا
انگشت میانین بیندازد   چون از رمی فارغ شود واجب است در روز عید
پیش از سر تراشیدن در منی قربانی کردن یا نفرادی یعنی نحر شتر یا ذبح گوسفند
یا گاو و با نیت بلکه نیت کند که ذبح میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی

وباید

و باید که شتر داخل در سال ششم و گاو و بز در سال دوم و گوسفند در ماه هشتم
علی الاحوط و باید که ناقص و معیوب و مغصوب و بریده عضو و کور یکچشم
یا هر دو چشم و لنگ و آزار دار و بسیار پیر و شاخ زبری شکسته نباشد
و شکسته بودن شاخ ظاهر و شکافته بودن گوش و سوراخ آن بلا بودن
افتادن چیزی و پیچیدن خصیه و کوبیدن آن ضرر ندارد و هرچند عدم
اینها اولی است و سنت است که شتر و گاو و گوسفند قربانی که بسیار
چاق باشند و در روز عرفه آنها را بعرفات برده باشند و میش و بز نر
باشند و گاو و شتر ماده و خود مباشر نحر و ذبح بشود و هر گاه نتواند
دست خود را بر روی دست قصاب بگذارد و قوت کشد بر وجه اعانت
و دعای توجه را بخواند و بعد دعای اللهم منک و لک بگوید و ذبح یا نحر
کنند و بسم الله و بالله والله اکبر بگوید و بعد از ذبح اللهم تقبل منی
بگوید و گوشت را سه قسمت کند یک حصه را از برای خود قرار دهد و قدری
از آن بخورد با نیت قربة و یک حصه را بفقرا تصدق کند و ثلث دیگر را هدیه
بفرستد از مومن دیگر که قانع باشد یا معتر یعنی از صاحب هدیه چیزی
چون از قربانی فارغ شود واجب است بر مردان سر تراشیدن یا چیزی
از موی و ناخن گرفتن بر وجه تخییر و سر تراشیدن افضل است خصوصا از برای

نو حاجی که احوط نیز است و هم چنین کسیکه موی خود را بگچ یا بعسل یا مثل
اینها ملبّد باشد از ترس شپش و چرک از برای اینها قول بوجوب آن است
و جمع اولی است چنانکه بر زنان حلق نیست بلکه تقصیر واجب است و جمع میان
گرفتن ناخن و کم کردن از مو اولی است و باید که نیت کنند که تقصیر میکنیم
یا سر میتراشم از جهة محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله
بلکه هر گاه نیز نیت کند اولی است و سنت است که در آن وقت رو بقبله باشد
و ابتدا بجانب راست پیش سر کند و بگوید اللهم اعطنی بکل شعرة نوراً یوم
القیمة و موی سر خود را در منی دفن کند و احوط آن است تمام سر را بتراشد
و در صورت تقصیر در اطراف سر و ریش مو بگیرد و ناخنها را بگیرد و هر گاه تراشیده
باشد در تقصیر قصد واجب یا استحباب کند و چون سر تراشید یا تقصیر کرد
همه چیز بر او حلال میشود بغیر از زن و بوی خوش و صید حرم   آنستکه
که چون از اعمال منی فارغ شود در روز عید مع الاختیار و در روز دوم آن
مع عدم الاختیار باید بمکه بیاید از برای طواف حج که آنرا طواف زیارت نیز میگویند
مطابق طواف عمره با نیت وجوب و نماز طواف بر وجه مذکور و سعی میان
صفا و مروه بطور مسطور و طواف نساء و نماز آن و کیفیت آن در چند فصل
است   این است که چون داخل مکه شود بر وجه استحباب غسل کند

وناخن

وناخنها را با شارب بگیرد و متوجه مسجد الحرام شود با ذکر و تحمید و تهلیل و تعظیم
الهی بر وجه مذکور باید نیت مقارن شوط باید بطریقی که هفت شوط طواف
زیارت خانه کعبه میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله بطور و وجهی
که سابق ذکر شد طواف کند با نیت وجوب و بر وجه استحباب نیز دعاهای
سوره و آداب مذکوره را بجای آورد   آنستکه چون از نماز آن و سایر آداب
فارغ شد متوجه سعی شود بر وجه مذکور زیرا که تفاوتی نیست مگر در
نیت که اعمال سابقه چون سعی و مانند آن را در عمره نسبت بعمره میکرد
و در حج نسبت بحج و بهتر آن است که بوی خوش را در این وقت بر خود حلال
نداند بعد از طواف زیارت چنانکه از بعضی محکی است بلکه مکروه است
استعمال بوی خوش پیش از فارغ شدن از طواف چنانکه مکروه است پوشیدن
سر دوز یعنی پوشیدن رخت دوخته پیش از سعی میان صفا و مروه
آن است که چون از سعی فارغ شد برگردد بجانب خانه کعبه از برای طواف
نساء بر وجه مذکور طواف کند با این نیت که هفت طواف نساء میکنم
در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و بعد از فراغ از طواف نساء و هفت
شوط آن بطور سابق در پشت مقام دو رکعت نماز طواف کند و اگر در عمره
تمتع نیز طواف نساء و هفت شوط آن بطور سابق در پشت مقام و دو رکعت

طواف

نماز کند و اگر در عمره تمتع نیز طواف نساء بکند چنانکه از نادر خبر منقول بوجوب
آن محکی است و دور نیست که بهتر باشد و فرق نیست در وجوب طواف
نساء و میان مرد و زن و پیر و جوان و صغیر و کبیر و خواجه و غیر ایشان و
بعد از طواف نساء زنان بر مردان و مردان بر زنان حلال میشوند و حرمت
صید حرم از راه دیگر است   در بیان عود از مکه بمنی است و بالعکس بدانکه
حاجی بعد از فارغ شدن از اعمال مکه باید بمنی بیاید و در شب یازدهم و دوازدهم بمنی شب را بروز آورد و اگر کسی از صید و از زنان اجتناب کرده باشد
در شب در شب سیزدهم نیز باید در منی شب را بروز آورد و همچنین کسیکه
در روز دوازدهم تا غروب آفتاب از منی بیرون نیاید و واجب است که با نیت
باشد در اول شب با بیتوته قصد کند که در این شب در منی میمانیم در حج
اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و واجب است که در ایام تشریق یعنی هر روز
از این شبها سه جمره را هفت سنگ ریزه بزنند با نیت وجوب در هر یک
از سه جمره بترتیب اول جمره اولی را که بعرفات نزدیکتر است و بعد جمره
وسطی را و بعد جمره عقبی را و اگر عکس کند وسطی و عقبه را اعاده کند که
ترتیب حاصل شود در وقت رمی تمامی روز است و قبل از ظهر افضل است و
سنت است که در این سه روز از منی بیرون نرود و در جمره اولی

ووسطی

و وسطی رو بقبله کند و دعاهای وارد شده را بخواند و با هر یک از سنگ
ریزه که میاندازد الله اکبر بگوید و تکبیرات وارد شده را که بعضی واجب
دانسته اند در منی که در عقب پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز عید است
و آخر آن صبح روز سیزدهم و در شهرهای دیگر در عقب ده نماز بخواند با نیت
قربة و آن این است که الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الله اکبر
علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا
و سنت است که در ایام منی نماز را در مسجد خیف بجای آورد و چون بمکه
برگردد داخل خانه کعبه شود با آداب و شرایط و ادعیه و سعی و شصت
طواف بعدد ایام سال بجای آورد و اگر نتواند سعی و شصت شوط بکند
و در وقت اراده کوچ کردن طواف وداع را بجای آورد و در وقت بیرون آمدن
یک درهم خرما بخرد و تصدق کند و عزم عود کند تمة الکتاب

بعون الله الملک الوهاب قد فرغت من تسوید هذه
الرسالة الشریفة فی یوم ثلثا سلخ شهر صفر المظفر
فی ید اقل عباده ابن قربان رضا الدلیلی
فی دار الخلافة طهران فی محلة سنگلج

اللهم اغفر لنا و لوالدینا و للذین لهم حق علینا و لجمیع المؤمنین
والمؤمنات

هذه رسالة بسم الله الرحمن الرحيم وجيزة

الحمد لله الذي بدء الخلق الانسان من طين وجعل بين افراده نسبا
وصهرا ليجعل نسله من ماء مهين فانبت نبات البنات والبنين
من مزارع ارحام الرياحين واحل النكاح وحرم السفاح في شرايع
المرسلين والف بين آدم وحواء وسارة وابراهيم وخديجة ونبينا
وفاطمة وامير المؤمنين والصلوة والسلام على سيد الاولين
والآخرين واشرف الانبياء والمرسلين وشمس فلك النبوة و
قطب دائرة الرسالة وخاتم النبيين محمد المبعوث على الجن والانس
اجمعين وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين اما بعد فهذه رسالة
مجملة وجيزة في بيان كيفية اجراء صيغ العقود النكاح الدائم و
المنقطع وصيغة الطلاق على وجه الاختصار في صورة التوكيل
على البالغ العاقل الرشيد والبالغة العاقلة الرشيدة ليقاس
عليها غيرها من الصور اعلم انه ينبغي لوكيل المنكوحة ان يقرء
قبل اجراء الصيغة خطبة مشتملة على الحمد والصلوة كالخطبة
اللتي جعلناها خطبة الرسالة وبعد ذلك يقرء ما يناسب النكاح
ويشتمل على الترغيب فيه كان يقول بعد الخطبة المذكورة
فقد قال الله تبارك وتعالى في محكم كتابه ومبرم خطابه

وانكحوا

وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم ان
يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم وقال الله تعالى
فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلث ورباع وقال رسول الله
ص وآله النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني وقال
رسول ص وسلم تناكحوا تناسلوا وتكثروا فاني اباهي بكم الامم
يوم القيامة ولو بالسقط وبعد ذلك يقرء وكيل المنكوحة
في النكاح الدائم الفقرات الفوقانية ويقرء وكيل الناكح الفقر
ات التحتانية
ايجاب انكحت موكلتي فلانة موكلك فلانا على المهر المعلوم قبول قبلت النكاح
لموكلي فلان على المهر المعلوم ايجاب انكحت موكلك فلانا موكلتي فلانة
على المهر المعلوم قبول قبلت النكاح لموكلي فلان على المهر المعلوم
ايجاب انكحت موكلتي فلانة من موكلك فلان على المهر المعلوم قبول قبلت النكاح
لموكلي فلان على المهر المعلوم ايجاب انكحت موكلك فلانا من موكلتي فلانة
على المهر المعلوم قبول قبلت النكاح لموكلي فلان على المهر المعلوم ايجاب
زوجت موكلتي فلانة موكلك فلانا على المهر المعلوم قبول قبلت التزويج
لموكلي فلان على المهر المعلوم ايجاب زوجت موكلك فلانا موكلتي فلانة
على المهر المعلوم قبول قبلت التزويج لموكلي فلان على المهر المعلوم ايجاب
زوجت موكلتي فلانة من موكلك فلان على المهر المعلوم قبول قبلت

التزويج لموكلي فلان على المهر المعلوم ايجاب زوجت موكلك فلانا من
موكلتي فلانة على المهر المعلوم قبول قبلت التزويج لموكلي فلان على المهر المعلوم
ايجاب زوجت موكلتي فلانة بموكلك فلان على المهر المعلوم قبول قبلت
التزويج لموكلي فلان على المهر المعلوم ايجاب زوجت موكلك فلانا بمو
كلتي فلانة على المهر المعلوم قبول قبلت التزويج لموكلي فلان على المهر المعلوم
ايجاب انكحت وزوجت موكلتي فلانة موكلك فلانا على المهر المعلوم قبول
قبلت النكاح والتزويج لموكلي فلانا على المهر المعلوم ايجاب
انكحت وزوجت موكلك فلانا موكلتي فلانة على المهر المعلوم قبول
قبلت النكاح والتزويج لموكلي فلانا على المهر المعلوم ايجاب انكحت
وزوجت موكلتي فلانة من موكلك فلان على المهر المعلوم قبول
قبلت النكاح والتزويج لموكلي فلانا على المهر المعلوم ايجاب انكحت
وزوجت موكلك فلانا من موكلتي فلانة على المهر المعلوم قبول قبلت
النكاح والتزويج لموكلي فلانا على المهر المعلوم واريد الاحتياط
الا ان يقدم وكيل المنكوحة والجرور اعني قوله على المهر المعلوم
على قوله انكحت او زوجت او انكحت وزوجت ولو في بعض
الصيغ المذكورة دون وكيل الناكح تحصيلا لزيادة الاتصال
بين الايجاب والقبول والكيفية كما مر وان كان المنكوحة

باكرة

باكرة ولو كانت بالغة رشيدة وكان لها اب يستاذن من ابيها ايضا
فيذكر وكيل منكوحة في الصيغ المذكورة موضع موكلتي لفظ بنت موكلي
ووليها واما وكيل الناكح فيذكر هنا ايضا كما ذكر بلا تفاوت واما صيغ
عقد النكاح المنقطع فطريقها ان يقرء وكيل المنكوحة الفقرات الفوق
ووكيل الناكح الفقرات تحتانية
ايجاب متعت موكلتي فلانة موكلك فلان من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
قبول قبلت المتعة لموكلي فلان من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
ايجاب متعت موكلك فلانا بموكلتي فلانة من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
قبول قبلت المتعة لموكلي من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
ايجاب متعت موكلتي من موكلك من هذا الوقت الى المعلوم على المهر المعلوم
الوقت
قبول قبلت المتعة لموكلي من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
ايجاب متعت موكلك من موكلتي من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
قبول قبلت المتعة لموكلي من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
ايجاب متعت موكلتي من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
قبول قبلت المتعة لموكلي من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
ايجاب متعت موكلك من موكلتي من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
قبول قبلت المتعة لموكلي من هذا الوقت الى الوقت المعلوم على المهر المعلوم
ان ذكر بعض الصيغ المذكورة للنكاح الدائم او كلها ولكن مع ذكر المدة كونه

والاحتياط اولى واما صيغ الطلاق فيقول وكيل الرجل بعد الوكالة
هذه الصيغة في الطلاق الرجعي فلانة زوجة موكلي فلان طالق
هي طالق طلقة وهي طالق مرة وفي الخلع هذه الصيغة فلانة زوجة
موكلي فلان مختلعة على المبلغ المعلوم مثلا هي طالق طلقة وهي طالق مرة
وفي المبارات هذه الصيغة فلانة زوجة موكلي فلان مبارأة على كذا
هي طالق طلقة وهي طالق مرة ويرجع الى رسالتنا في كيفية العقد والطلاق

هذا قد تمت هذه الرسالة

بسم الله الرحمن الرحيم

رسالة قبلة

الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على رسوله وآله اما
بعد پس میگوید محمد جعفر استرابادی که این رساله ایست مجانی
نماز در بیان کیفیت معرفهٔ سمت کعبه معظمه و مدینه طیبه
و نجف اشرف و کربلای معلا و کاظمین و سر من رای و مشهد مقدس
علی بن موسی الرضا که محل توجه عبادت کنندگان است
وان موقوف است بمعرفت طول بلد و عرض بلد که معلوم
بشود که هر یک از بلاد مذکوره نسبت به بلدی که
مکلف در آن بلد است جنوبی آن بلد است بسبب آنکه
عرض آن بلد بیشتر باشد یا شمالی آن بسبب آنکه عرض آن
کمتر باشد یا شرقی یا غربی آن بسبب آنکه عرض مساوی
باشد

باشد و در طول بلد تفاوت داشته باشند زیرا که بسبب طول بلد
شرقی بودن و غربی بودن بلد معلوم میشود و در صورت تساوی
بودن در طول نه شرقی خواهد بود و نه غربی بلکه منحصر در جنوبی
یا شمالی خواهد بود و بسبب عرض بلد جنوبی بودن و شمالی بودن
بلد معلوم میشود و در صورت مساوی بودن در عرض نه جنوبی
خواهد بود و نه شمالی بلکه منحصر خواهد بود در شرقی یا غربی بودن و
دیگر تفاوت در هر دو بحسب آن بلد در اثناء جنوب یا مغرب
بقدر تفاوت و مانند آن خواهد بود پس باید دانست که طول بلد
عبارت است از قوسی از دائرهٔ معدل النهار که واقع است میان
آخر معموره در جانب مغرب که جزائر خالدات است و دائرهٔ نصف النهار
آن بلد یعنی بلد عبارت است از قوسی از دائرهٔ نصف النهار که واقعست
میان معدل النهار و سمت راس اهل بلد و طول بلد هر یک از بلا
دی که ضرور است معرفت حال آن و عرض آن باین نهج است

المكة المباركة	الطول [illegible]	العرض [illegible]
المدينة الطيبة	الطول [illegible]	العرض [illegible]
الكوفة	الطول [illegible]	العرض [illegible]
البغداد	الطول [illegible]	العرض [illegible]

الطوس	الطول	العرض
الری	الطول	العرض
قم	الطول	العرض
کاشان	الطول	العرض
اصفهان	الطول	العرض
کرمانشاهان	الطول	العرض
استراباد	الطول	العرض
بسطام	الطول	العرض
بیت المقدس	الطول	العرض
حما	الطول	العرض
دمشق	الطول	العرض
حلب	الطول	العرض
اردقالوم	الطول	العرض
رحبه	الطول	العرض
سلماس	الطول	العرض
خوی	الطول	العرض

اُرُدمیه

ارومیه	الطول	العرض
مرند	الطول	العرض
نخجوان	الطول	العرض
مراغه	الطول	العرض
تبریز	الطول	العرض
اردبیل	الطول	العرض
قزوین	الطول	العرض
همدان	الطول	العرض
طالقان	الطول	العرض
ساوه	الطول	العرض
دماوند	الطول	العرض
کجور	الطول	العرض
امد	الطول	العرض
سلویه	الطول	العرض
سمنان	الطول	العرض
دامغان	الطول	العرض
مزینان	الطول	العرض

	الطول	العرض
سبزوار	[illegible]	[illegible]
نیشابور	[illegible]	[illegible]
ترشیز	[illegible]	[illegible]
تون	[illegible]	[illegible]
قائن	[illegible]	[illegible]
شیراز	[illegible]	[illegible]
یزد	[illegible]	[illegible]

وباید دانست که زایر رسول بود در کوفه وامثال آن که در سمت شمال مدینه
واقع میباشند بعد از دور کردن بسمت قبله که در سمت جنوب آنها واقع است
باید بقدر دو درجه و ده سدس درجه که ما به التفاوت میان طول مدینه و طول
و مکه است از قبله بسمت مغرب کنند و هم چنین در بغداد و سایر بلاد چون طهران
واسترآباد وامثال اینها که در سمت شمال مکه و مدینه واقعند زیرا که اهل اینها
نیز بعد از تعیین کعبه بسبب ملاحظه کردن طول بلد و عرض بلد و بکار بردن
مثل دائره هندیه چون محراب معین و قطب و نحو آن باید بقدار مذکور
بحسب طول از قبله بسمت مغرب منحرف بشوند اهل مملکت ری وامثال
ایشان در زیارت امیر المؤمنین و سید الشهدا باید تخمینا بقدر دو درجه
طولیه و دو سدس درجه از قبله بسمت مشرق میل کنند و بعبارة اخری در

هذا رسالة بسم الله الرحمن الرحیم جادیه

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اما بعد
پس میگوید خادم بیانات مذهب جعفری از مذاهب شرع محمدی
محمد جعفر استرابادی که رساله ایست جاوی جمیع مقدمات و مقارنات
ولواحق و مؤخرات وبیان لواحق واقل واجب از احکام نماز و روزه
ومشتمل است بر وجه اختصار که باعث سهولت و ثبت است بدانکه از
برای نماز مقدماتی و مقارناتی و مؤخراتی است و مقدمات نماز
پنج چیز است چنانکه اشاره شده است بسوی انها در این بیت مقدمات
نماز است پنج از فاطر طهارت و مکان وقت قبله و ساتر بعینه
واجب است بر نماز گذارنده که پیش از نماز پنج چیز تحصیل کند اول
طهارت است و آن بر دو قسم است اول طهارت از خبث است
دویم طهارت از حدث و طهارت از خبث عبارتست از پاک
بودن بدن از نجاسات اصلی داخلی و عارضی خارجی و پاک
بودن از نجاسات اصلی داخلی با این طریق است که تحصیل اعتقاد صحیح
نماید تا اینکه اسلام حاصل شود و از نجاسات کفر پاک شود
و پاک بودن از نجاسات خارجی با این طریق که نمازگذارنده بدن
ولباس خود را از نجاسات سیزده گانه بشوید تا اینکه پاک

شود و نجاسات سیزده گانه اول انها بول حیوان حرام گوشت
است که خون جهنده داشته باشد چون سگ و گربه و خوک
و شغال و مانند اینها دویم غایط حیوان گوشت است که خون
جهنده داشته باشد سیم منی حیوان است خواه حلال گوشت باشد
و خواه حرام گوشت چهارم خون حیوانی است که خون جهنده
داشته باشد خواه حلال گوشت باشد و خواه حرام گوشت غیر
از خونی که در باطن ذبیحه باقی بماند که آن پاک است و همچنین
خونی که در باطن شپش و کیک و پشه و مانند اینها که منتقل
منتقل میشود پنجم مردار حیوانی است که خون جهنده داشته
باشد و چند حلال گوشت باشد ششم سگ است هفتم خوک است
هشتم کافر است چون بت پرست و یهود و نصاری و مانند
ایشان نهم شراب است دهم فقاع است که از جو عمل میاورند
یازدهم عرق جنب بحرام است خواه زنا یا غیر که از زنا کردن و لواط
کردن و بعد از آن و پیش غسل صحیح حاصل نشود دوازدهم
عرق شتر جلاله است که قضای فضله انسان باشد سیزدهم
شیره انگور است که با آتش و مثل بجوش بیاید و از روانی بهم بسته
بیاید علی المشهور و الاحوط و بدانکه کیفیت پاک کردن بدن

ولباس

ولباس از نجاسات آنست که هرگاه بدن ببول غیر رضیع نجس
خالص بعد از زایل شدن عین باید دو مرتبه آب بریزد بر
موضع نجاست بر وجهی که آب روان نشود و از محل نجاست
جدا شود و هرگاه محل نجاست را دست بمالد بهتر است و در
صورتی که باب کر بشوید نیز دو مرتبه شستن لازم است علی
الاقوی والاحوط و اگر باب روان بشوید یکمرتبه کافیست
و دو مرتبه احوط است و هرگاه بغیر بول نجس شود یکمرتبه
کافیست در جمیع صورتهای مذکوره ولیکن احوط آنست
که دو مرتبه بشود خصوصا باب کمتر از کر است بشوید و خصوصا قلیل
در مثل منی که قوام دارد و همچنین است حکم لباس و ظروف
و فروش و مانند اینها ولیکن در لباس و مانند آن بعد
از شستن لازم است عصر که عبارتست فشردن بمثل بجا
نیدن بطور متعارف که بیبان آب بیرون برود و احوط
آنست که بعد از شستن فشار بدهد و هرگاه سگ ظرفی را
بلیسد یا انکه در ظرفی آب بخورد واجب است که پیش شستن
باب آن ظرف را بخاک مالی بکنند و بعد از آن دو مرتبه باب
قلیل بشویند و احوط آنست که بعد از مالیدن خاک خشک

بالد
خاك مخلوط باب نیز بشوید و پس از آن دو مرتبه بشویند حتی
در آب کر و جاری و همچنین احوط آنست که بود در مطلق
برخوردن سگ بظرف بار طوبت چنین بکنند و مستحبست
که بعد از خاك مالیدن شش مرتبه باب بشویند چنانکه
مستحبست سه مرتبه شستن از برای جمیع نجاسات مگر از
مردن موش و لیسیدن خوك و برخوردن شراب که هفت
مرتبه شستن مستحبست و ایضا باید دانست که هرگاه کف
پای و کفش و مانند اینها نجس شود بسبب راه رفتن بروی
زمین یا مالیدن بان بر وجهی که عین نجاست برطرف شود
پاك میشود هر چند زمین تر باشد و همچنین پاك میشود مخرج باشد
غایط که از محل معتاد تعدی نکرده بسه پاره کلوخ و سه سنگ
یا بیشتر که عین نجاست را برطرف بکند در صورتیکه هر یك را
بتمام مخرج برساند و همچنین آفتاب پاك میکند زمین نجس
و مانند و ازو حصیر و بوریا را بعد از برطرف شدن عین
نجاست در صورتیکه موضع نجاست بتری و ضوء آفتاب
خشك و از جمله مطهراتست و پاك کننده استحاله و انقلاب
و انتقالست و استحاله عبارتست از حالی بحالی شدن

لکن

که کشف کند از برگشتن ماهیت نجاست بدون تفاوت صورت
ظاهری مثل اینکه شراب مست نکند و سرکه شود و انقلاب
عبارتست از برگشتن ماهیت و ذات نجاست بماهیت دیگر
و صورت دیگر که بچشم معلوم شود مثل اینکه نجاست کرم
شود و یا اینکه بچه شود و یا اینکه شیر و یا اینکه خاك شود
و یا مانند اینها شود و انتقال عبارتست از داخل شدن نجا
ست مثل خون از بدن حیوانی که خون جهنده دارد ببدن
حیوانی که خون جهنده ندارد مثل اینکه خون انسان داخل
شکم پشه و کیك و شپش و مانند اینها شود و از جمله
مطهراتست زمین است که پاك میکند کف پا را اگر نجس شده باشد
بعد از زایل شدن عین نجاست و همچنین زیر کفش و مانند
ان که بحسب عادت بر زمین برمیخورد و از جمله اینها زایل شدن
عین است که در باطن است در انسان مثل اندرون دهن و مطلقا
در حیوان و طهارت از حدث باینطریق است که با وضو یا غسل
یا تیمم باشد و در وضو باید آب پاك و پاك کننده و مباح باشد
و روی را از رستنگاه موی سر تا چانه بشو باینطریق که آب روان
شود و پس از ان دست راست را از محل جمع شدن استخوان

بازو و ذراع بشوید تا سر انکشتان و پس از دست چپ را بهمین
طریق بشوید و پس از ان سر از پیش روی ان دست بکشد بابقیه
اب وضو که در دست میباشد و پس از ان پشت پای راست را
از سر انکشتان تا بر امدکی پشت پای و احوط انست که تا محل
فصل رسیدن قدم با ساق دست بکشد و پس از ان پای چپ را
بهمین طریق مسح بکشد و در غسل بعد از پاك کردن بدن
و زایل کردن چرك و مانند ان که مانع است از رسیدن اب
در مثل ابخانه حمام فرو برده اکر غسل ارتماسی میکند و اکر
غسل ترتیبی میکند اول سر و کردن را بشوید و پس از ان جانب
راست تا کف پای راست و پس از ان جانب چپ را بهمین طریق و در
تیمم بعد از زدن کف دستها را بخاك پاك مباح مثلا پیشانی را
از رستنکاه موی سر تا ابروی دست مسح بکشد و پس از ان پشت — از کفها
راست از بند دست تا سر انکشتان دست بکشد و پس از ان پشت کف
دست چپ را بهمین طریق دست بکشد و در تیمم بدل از
غسل باید دو مرتبه دست را بخاك بزند یکمرتبه از مسح پیشانی — برای
و یکمرتبه از برای پشت کف دستها و در تیمم بدل از وضو
یکمرتبه کافی است علی الاصح و واجبست در جمیع این افعال

که بقصد قربت اطاعت و فرمان بردارى خدا بجا اورده شود
دویم تحصیل مکانست که پاك باشد و مباح باشد یعنی غصبی
و حکم غصبی نباشد و برقرار باشد و حرکت نکند یعنی بر بالای
برف و پنبه و مانند اینها که قرار نمیکیرند چون کشتی و سریر حرکت
کننده نماز نکند و باید مکان وسیع باشد که بتواند راست
بایستد و در ست حرکت و سکون کند و باید سجدکاه زمین
باشد و یا چیزی باشد که از زمین روئیده باشد و بحسب عادت — شده
خوردنی و پوشیدنی نباشد سیم تحصیل معرفت وقت باین
طریق که در زمان صافی هوا با قدرت تحصیل علم بدخول وقت
نماز بکند و در روز ابر تحصیل مظنه بکند یعنی علم یا ظن تحصیل
کند بداخل شد وقت نماز ظهر باین طور که افتاب از دائره
نصف النهار بر کردد و بسمت مغرب برود و همچنین وقت
عصر باین طور که بقدار بجای اوردن نماز ظهر از زوال بکذرد
تا مغرب و همچنین وقت نماز مغرب باینطریق که افتاب غروب
بکند و سرخی مشرقی بسمت مغرب برود و وقت نماز خفتن — از سمت سر بر کردد و
باینطریقکه مقدار وقت بجای اوردن نماز مغرب از وقت
مغرب بکذرد تا نصف شب و همچنین وقت نماز صبح باین

طریقکه سفیدی پهن از کنار زمین نمایان بشود که آن اول وقت
نماز صبح است و باقی است وقت آن تا زمان طلوع کردن آفتاب
تحصیل معرفت قبله است باینطریقکه نماز گذارنده تحصیل علم بعین
کعبه کند اگر ممکن باشد و الا تحصیل علم بسمت کعبه کند و
تحصیل مظنه بخود کعبه کند و روی بان سمت کند و نماز کند تا
اینکه نماز او صحیح بشود تحصیل ساتر است یعنی تحصیل کند چیزیرا
که پوشنده عورت باشد و مباح باشد یعنی غصبی و حکم غصبی نباشد
و پاک باشد از نجاساتی که عفو از آن نشده باشد چون غیر خون کمتر
از درهم از خونهائی که غیر حیض و نفاس و استحاضه باشد و نیز
مردار نباشد و از حیوان حرام گوشت نباشد مگر خز و سنجاب که اصح
آنست که جایز است نماز کردن با آنها هرچند احوط اجتناب است و نیز باید
که ساتر ابریشمی خالص نباشد و مانند آن از برای مردان در حال امکان در غیر جهاد
و دوا و خدا بلکه مانند عرقچین و بند زیرجامه و جوراب نیز ابریشمی
نباشد بلکه احوط آنست که پارچه ابریشمی و کیسه ابریشمی نیز با
نماز گذارنده نباشد هرچند ظاهر جواز است و نیز باید ساتر از طلا بر وجهی که
آنرا لباس طلائی بگویند نباشد از برای مردان و در حکم
مردانست خنثی که مرد بودن و زن بودن او معلوم نباشد و با

طلای

طلای سکه دار یا بی سکه که همراه نماز گذارنده باشد عیبی ندارد
هرچند احوط اجتناب است در صورت امکان **فصل** مقارنات
نماز دوازده چیز است چنانکه در این ابیات اشاره بآنها شده است
مقارنات نماز است نیت و تکبیره ه دکر قرائت دیگر قیام رکن کبیره ه
رکوع ذکر رکوع قیام بعد رکوع ه سجود ذکر سجود قعود بین [illegible] خضوع ه
ذکر تشهد و دیگر سلام با اکرام ه و این دوازده اش شرطها است در اسلام
چه بر قرار شدن بر سبیل استقلال ه مناهج گذشته چه طمانینه استقبال ه
یعنی باید دانست که در نماز دوازده چیز واجب است **اول** نیت است
باینطریقکه تعیین بکند که نماز ظهر است یا عصر است مثلا و ادا است
یا قضاء و واجب است یا مستحب تقرب بخدا کند باین معنی که بسبب بجای
آوردن امر خدا و اطاعت او بر وفق شریعت تقرب معنوی و محبت
الهی و خشنودی او تحصیل میکنم و این قصد را مقارن با تکبیرة
الاحرام باید بجای آورد و برقرار باشد تا آخر نماز باینطریقکه
قصد دیگر چون ریاء نکند و با جزم باشد که این اطاعت خالی است
از حیران و سرگردان نباشد **دوم** تکبیرة الاحرام است باینطریقکه بعد
نیت کردن الله اکبر بگوید بر وجهی که خود بشنود و ادا حروف
از مخارج بشود و همزه الله و اکبر را ظاهر بکند و نیند [illegible] و مد را

نکند ولی در پی بخواند و بهمین ترتیب بخواند و ایستاده باشد
و برقرار باشد   قرائت است یعنی خواندن حمد و سوره در
دو رکعت اوّل ولیکن مخیّر است در دو رکعت آخر نماز ظهر و
عصر و عشا و یک رکعت آخر نماز مغرب میان خواندن حمد و
تسبیحات اربع سه مرتبه و آن اینست سُبْحَانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ
اِلّا اللّهُ وَاللّهُ اَکْبَرُ و باید خواندن هر یک از حمد و تسبیحات
را بر وجه صحیح با عربیت آنها و ترتیب کلمات و آیات و موالات
و شنواندن بخود و اداء حروف از مخارج و بلند خواندن مرد
حمد و سوره را در نماز صبح و دو رکعت شام و خفتن و آهسته خواندن
در سایر مواضع حتّی تسبیحات اربع را علی الاحوط   قیام متّصل برکو
ع است که رکن کبیر نماز است زیرا که بسبب تمام یک رکعت بجای دو رکعت
نشسته است و در رکوع و سجود فرقی میان ایستاده و نشسته شرط
است در قیام که دندهای پشت راست باشد و خم نباشد و پاها
نزدیک بهم باشد بقدر یک وجب یا چهار انگشت بهم آمده و
قرار باشد و زانو دو تکیه نکند در حال اختیار   رکوع است
که رکن نماز است باینطریقه که خم شود بحدّی که بتواند کف دست
را یا انگشتان را بر زانو برساند   ذکر رکوع باینطریقه که در حال رکوع

بگوید

بگوید سبحان الله یکمرتبه یا سه مرتبه و بعضی آنست که بگوید سبحان
ربّی العظیم و بحمده و باید در حال ذکر بگوید آرام بگیرد و ذکر را
عربی بخواند و باختیار ترجمه آنرا نخواند و بخود بشنواند و پی
در پی بخواند و بر وجهیکه فصل عرفی واقع نشود   قیام بعد از
رکوع است که واجب غیر رکن است باینطریقه که سر از رکوع بردارد و
بایستد و قرار بگیرد   سجود است که رکن نماز است باینطریقه که
هفت عضو را که پیشانی و دو کف دستها و سر دو انگشتان بزرگ
پاها و دو زانو میباشند بر موضعی که قرار بگیرد بگذارد و مو
ضع پیشانی باید زمین باشد یا چیزی باشد که از زمین روییده
باشد و آنرا در حال اختیار نخورند و نپوشند و باید محل عضو
ها مساوی باشد و بیشتر از چهار انگشت بهم آمده تفاوت
نداشته باشند   ذکر سجود است که واجب غیر رکن است باینطریقه
که در حال سجود بگوید سبحان الله یکمرتبه یا سه مرتبه و بعضی آنست
که سبحان ربّی الاعلی و بحمده بگوید و در حال ذکر بدن آرام بگیرد و ذکر را
عربی بخواند و باختیار ترجمه آنرا نخواند و بخود بشنواند و پی در پی
بخواند بر وجهیکه فصل عرفی واقع نشود   قعود و نشستن در
میان دو سجده است باینطریقه که سر از سجود بردارد و بنشیند و قرار

هفتم

انگشت

آرام

بگیرد بر وجهیکه درعرف بگویند که نشست و قرار گرفت
تشهد است باینطریقکه بعد از دو سجدهٔ رکعت دوم در جمیع
نمازهای پنجگانه و رکعت سیم نماز مغرب و رکعت چهارم
نماز ظهر و عصر و خفتن بنشیند و قرار بگیرد و بگوید اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد بترتیبی که ذکر شد با عربیت
و موالات یعنی پی در پی گفتن این کلمات را بدون فصل عرفی
سلام است باینطریقکه در رکعت آخر نمازها بعد از تشهد با
وجود نشستن و قرار گرفتن بگوید السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین یا السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بترتیب مذکور با
موالات و عربیت و احوط اینست که پیش از اینها بگوید السلام
علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته مؤخرات
نماز که بعد از نماز باید بعمل آورده شود چون نمازهای احتیاط
و سجدهٔ سهو و سجدهٔ فراموش شده و مانند اینها که بمقتضای
شك و سهو منافیات نماز باید عمل آورده شود و بی اشاره
باینها شد در این بیت مؤخرات نماز بود حکم شك و سهو خلل
همه مطابق ملت که هست خیر ملل یعنی خیرهائیکه باید بعد از

نماز بعمل

ثبت
نماز بعمل آورده شود جزءها اگر بسبب شك و سهو منافیات
باید عمل آورده شود و آن چند نوع است نوع اول احکام شك است
و شك بر دو قسم است قسم اول آنکه است که تعلق میگیرد باجزاء نماز
قسم دوم آنکه است که تعلق میگیرد برکعتهای نماز و آنکه که تعلق
میگیرد باجزاء نماز دو صورت دارد صورت اول آنستکه پیش از گذشتن
محل آن جزء مشکوك فیه شك واقع بشود و در این صورت باید
آن جزء مشکوك فیه را بجای بیاورد مثل اینکه شك بکند در
نیت پیش از آنکه داخل در قرائت تکبیرة الاحرام بشود باید
نیت را بجای آورد و یا آنکه شك بکند در تکبیرة الاحرام پیش از آنکه
داخل در قرائت بشود باید تکبیرة الاحرام را بجای آورد و یا
شك بکند در قرائت پیش از آنکه داخل در رکوع بشود باید قرائت
را بجای آورد و یا آنکه شك بکند در رکوع پیش از آنکه داخل در
سجود بشود باید رکوع را بجای آورد و یا آنکه شك بکند در سجود
پیش از آنکه داخل تشهد یا رکعت دیگر بشود باید سجود را بجای
آورد و یا شك بکند در تشهد پیش از آنکه داخل در سلام
یا رکعت دیگر بشود باید تشهد را بجای آورد و همچنین سایر
اجزاء صورت دوم آنستکه بعد از گذشتن محل آن جزء شك واقع شود
و در این صورت اعتبار بآن شك نیست مثل اینکه شك بکند در نیت

انکه

بعد از انکه داخل در تکبیرة الاحرام بشود اعتبار بان شک نمیکند
ویا انکه شک بکند در قرائت یا تسبیحات اربع بعد از انکه داخل در رکوع
بشود اعتبار بان شک نمیکند ویا انکه شک بکند در رکوع بعد از انکه
داخل در سجود بشود اعتبار بان شک نمیکند ویا انکه شک بکند
در سجود بعد از انکه داخل در رکعت دیکر یا تشهد بشود اعتبار بان شک
نمیکند ویا انکه شک بکند در تشهد بعد از انکه داخل در رکعت دیکر
یا سلام بشود بان شک نمیکند واما انشک که تعلق میکیرد برکعتهای
نماز پس پانزده قسمست پنج قسم انها باعث باطل شدن نماز میشود
وپنج قسم انها باعث باطل شدن نماز نمیشود ولیکن باحتیاط سبب تلافی میشود تلافی
وپنج قسم دیکر ازانها نه باعث باطل شدن نماز میشود ونه سبب تلافی
میشود واما ان پنج قسم که باعث باطل شدن نماز میشوند پس اول شک در نماز
دو رکعتیست چون شک در نماز صبح وایات ونمازهای سفری
که دو رکعتی میباشند دویم شک کردن در نماز سه رکعتیست چون نماز
مغرب سیم شک کردن میان یک وبیشتر در نماز چهار رکعتیست چهارم
شک کردن میان دو وبیشتر در نماز چهار رکعتی پیش از اکمال
سجدتین ست پنجم شک کردن در جمیع عددهای رکعتست یعنی
معلوم نکند که چند رکعت بجای اورده ودر این صورتها اکر فکر
بکند وکمان او بجائی برسد بکمان خود عمل بکند واکر کمان او

کمان او بجائی نرسد نماز را بر هم زند واز سر بکیرد واکر شک
در رکوعهای نماز ماه کرفتن وافتاب کرفتن وزلزله کند
بنا را بر کم بکذارد مکر انکه شک باعث میان یک ودو شود
چون شک کردن میان رکوع پنجم وششم که در این صورت
نماز باطل میشود واما ان پنج قسم که باعث باطل شدن نماز نمیشوند
بلکه باعث نماز احتیاط میشوند پس اول آنستکه شک در نماز چهار رکعتی
میان دو وسه بعد از اکمال سجدتین باشد بطریقیکه سر از سجده
دویم بر داشته در این صورت بنا را بر سه میکذارد ونماز را تمام میکند
وبعد از سلام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای میاورد
باین طریق نیت کند که یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته میکنم از جهة خلل وعیبی که واقع شد در نماز ظهر یا عصر
یا خفتن اداء یا قضاء واجب قربة الی الله وبعد از این الله
اکبر بکوید وبعد از این حمد را بخواند بدون سوره نماز را
تمام کند دویم آنستکه شک کند میان سه وچهار خواه پیش از اکمال
سجدتین باشد خواه بعد از اکمال سجدتین در این صورت
بنا را بر چهار میکذارد ونماز را تمام میکند وبعد از سلام یک رکعت
نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای میاورد بطریقیکه

کذشت سیم آنستکه شک کند میان دو و چهار بعد از اکمال
سجدتین و در این صورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند
و بعد از سلام دادن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میاورد
بخواندن حمد تنها بدون سوره چهارم آنستکه شک میان دو
و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین در این صورت نیز بنا را
بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از سلام دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بجای اورد بطریق سابق و دو رکعت
نماز احتیاط نشسته بطریق سابق نیز بجا میاورد پنجم شک میان
چهار و پنج است و این سه صورت دارد اول آنکه پیش از رکوع این
این شک را بکند خواه پیش از قرائت یا در اثناء قرائت باشد
یا بعد از قرائت باشد در این صورت بنا را بر چهار میگذارد و دو ان
رکعت را منهدم میسازد باینطریق که مینشیند بدون آنکه رکوع
و سجود بکند و آن نماز را تمام میکند و بعد از سلام دادن یک رکعت
نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای میاورد بطریق
سابق و احوط آنستکه دو سجده سهو از برای زیادتی خصوصا
قیام بجای اورد دوم آنکه شک کند میان چهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین در این صورت بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند

وبعد

وبعد از سلام دو سجده سهو بنیت وجوب از برای خلل واقع
در آن نماز بجای میاورد سیم آنستکه شک کند میان چهار و پنج بعد
رکوع و اکمال سجدتین خواه در حال ایستاده باشد یا در نشستن یا بعد
از دو سجده باشد یا میان دو سجده و در اینصورت خلافیست
واضح در نظر حقیر این است که در این صورت نیز باید بنا را بر چهار بگذارد
و نماز را تمام بکند و بعد از سلام دادن دو سجده سهو بنیت
وجوب بطریق سابق بجای اورد و احوط آنستکه بعد از آن
نماز را اعاده کند و اما آن پنج قسم که نه باعث باطل شدن نماز است
و نه باعث تلافی پس اول آنها آنستکه شک کند میان دو و پنج بعد
از اکمال سجدتین دوم آنکه شک کند میان سه و پنج بعد از رکوع یا بعد
از سجود سیم آنکه شک کند میان دو و سه و پنج بعد از اکمال
سجدتین چهارم آنکه شک کند میان دو و چهار و پنج بعد از
اکمال سجدتین پنجم آنستکه شک کند میان سه و چهار و پنج
و اصح در نزد حقیر در این صورتها آنستکه بنا را بر اقل بگذارد
و نماز را تمام کند و احوط در این صورتها اینستکه بعد از
تمام شدن نماز آن نماز را اعاده کند والله العالم نوع دوم احکام
سهو است بدانکه سهو بر پنج قسم است اقل آن سهوی است که باعث

باطل شدن نمازست مثل اینکه رکنی از رکنهای نماز را فراموش
بکند و بخاطرش نیاورد تا اینکه از محل عود بگذرد و از محل آن بگذرد و داخل
یعنی که داخل رکن دیگر بشود یا آنکه از آن رکن نیز بگذرد مثل اینکه
رکوع را فراموش بکند و بخاطرش نیاورد تا اینکه داخل سجود بشود
و یا آنکه از سجود بگذرد که در اینصورت نماز آن نمازگذار
باطلست و اعاده لازمست و همچنین هرگاه سجود را فراموش
بکند و بخاطرش نیاورد تا اینکه داخل رکعت دیگر بشود یا آنکه از
آن بگذرد و نیز اگر نماز این نمازگذار نیز باطلست و اعادهٔ نماز لازمست
و همچنین هرگاه تکبیرة الاحرام را فراموش بکند باید نماز را اعاده
بکند و از سر بگیرد هرچند داخل رکوع نشود و همچنین هرگاه سهواً
رکن را زیاد کند نماز او باطل میشود و اعاده لازمست قسم دویم از
سهوی است که باعث تلافی است و سجده سهو بدون اعاده نماز مثل
اینکه یک سجده را یا تشهد را فراموش بکند و بخاطرش نیاورد تا
آنکه داخل رکوع نشود یا آنکه از آن بگذرد زیرا که در اینصورت
یا تشهد فراموش شده باید بعد آن نماز آن سجده فراموش شده را بجا آورد و دو سجده سهو
نیز بجا آورد قسم سیم از سهوی است که باعث تلافی است بدون
سجده سهو مثل آنکه یک جزء از اجزاء نماز را فراموش بکند که غیر

از آنکه

پیش از آنکه داخل رکوع بشود بخاطرش بیاورد زیرا که در اینصورت باید
آن فراموش شده را و ما بعد او را بجا بیاورد بدون سجده سهو
قسم چهارم از سهوی است که باعث یا سجدهٔ سهو است بدون تلافی مثل
سلام بیجا و کلام بیجا که بر وجه سهو واقع بشود مانند شک میان چهار و پنج
و بعد از رکوع و بعد از اکمال سجده نیز و یا اینکه بنشیند در وقتیکه بایست
بایستد و یا آنکه برخیزد در وقتیکه بایست بنشیند یا آنکه جزئی از اجزای
نماز را اگر غیر رکن باشد سهواً زیاد بکند زیرا که در اینصورت بنابر احوط
دو سجدهٔ سهو بعد از نماز باید بجا بیاورد بدون تلافی قسم پنجم از سهوی است
که نه باعث تلافی است و نه باعث سجده سهو مثل اینکه قرائت را فراموش بکند
و بخاطرش نیاورد تا آنکه داخل رکوع بشود و یا آنکه از رکوع بگذرد و یا آنکه ذکر
رکوع یا سجود را فراموش بکند تا آنکه سر راست بکند و یا آنکه قیام بعد از رکوع
یا آرام گرفتن را فراموش بکند تا آنکه داخل در سجود بشود و یا آنکه نشستن بعد یا آرام گرفتن در حال نشستن
از سجدهٔ اول را فراموش بکند و بخاطرش نیاورد تا آنکه داخل در سجدهٔ دویم بشود
زیرا که در اینصورت نه تلافی لازم و نه سجدهٔ سهو بلکه احتیاط آنستکه دو سجدهٔ
سهو بجا بیاورد بجهت عمل بقول کسیکه میگوید از برای هر زیاد و کمی دو سجده
سهو باید بجا آورده شود و کیفیت سجدهٔ سهو آنست که نیت بکند
که دو سجدهٔ سهو بجا میاورم از جهت فراموش شدن تشهد یا چیز دیگر در نماز

ظهر یا نماز دیگر لوجوب قربة الی الله پس احتیاطا الله اکبر بگوید و سر
بسجده بگذارد و احتیاطا در سجده بگوید بسم الله و بالله و صلی الله
علی محمد و آل محمد پس سر را راست بکند و قرار بگیرد پس از آن یک
سجده دیگر باین نحو بجا آورد پس بنشیند و بگوید اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته نوع سیم احکام منافیات نماز است بدانکه
منافیات نماز که باعث باطل شدن نماز میباشند و سبب نقض نماز
چند امر است اول چیزهائی که نماز را باطل میکنند مثل چیزهائی که طهارت
را باطل میکنند مثل بول و غایط و باد هر چند سهوا و اضطرارا سر بزند در صورتی
که ممکن نباشد تحصیل طهارت بر وجهی که فعل بسیار بعمل نیاید و مثل
طهارت گرفتن بآب نجس یا غصبی با علم بغصبیّت و مثل پشت کردن
بقبله با علم و امکان رو بقبله کردن هر چند سهوا باشد و هم
چنین است رو بمشرق و مغرب کردن هر چند سهوا باشد با باقی بودن وقت
نماز و مثل کار بسیار خارج از نماز که صورت نماز را بر هم بزند بقسمی که بسبب
آن او را نمازگزارنده نگویند و مثل ساکت شدن بحدّی که در عرف و بلا جهت
هرگاه مطلع شوند بر آن سکوت او را نمازگزارنده نگویند و مثل
تمام کردن یکی از رکنهای نماز که آن تکبیرة الاحرام و قیام متصل

برکوع

برکوع و رکوع و سجود است و همچنین است زیاد کردن رکنی از رکنهای
نماز که آن تکبیرة الاحرام و قیام را بخواهش خود یا بفراموشی و
مانند اینها فصل در بیان احکام نماز زلزله و آفتاب و ماه گرفتن
است بدانکه اول وقت نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن زمانیست
که ماه یا آفتاب شروع در گرفتن بکنند و در آخر وقت این نماز
خلافست احوط آنست زمانیکه شروع در انجلاء نمایند از آن
تجاوز نکنند هر چند اصح این است که تا زمان تمام انجلاء و در
شدن وقت نماز باقی است و اگر در حال گرفتن ماه یا آفتاب
نماز را ترک بکنند دانسته یا بفراموشی کردن نماز و مانند اینها
واجب است قضای آن و همچنین اگر تمام ماه یا آفتاب گرفته
شود نیز واجب است قضا اگر ادا نکرده باشد اعم از اینکه در
در حال گرفتن آنها مطلع شده باشد یا نه اگر بعضی از آفتاب و ماه
گرفته شود و مطلع نشده باشد و بعد از این خبردار شود
قضا لازم نیست هر چند احوط قضا کردن در این صورت
نیز هست و اما وقت نماز زلزله پس اصح و مشهور اینست
وقت که مدّت عمر است و از بعضی نقل شده است که اوّل آن اوّل
آمدن زلزله است و آخر آن زمان تمام شدن نماز است

و این احوطست و طریقه این هر سه نماز یکیست و آن
است که سه مرتبه نیت مستحب بگوید الصلوة و بعد
از آن این نیت کند که نماز ماه گرفتن میکنم اداء واجب قربة
الی الله یا نماز زلزله میکنم اداء واجب قربة الی الله یا
نماز آفتاب گرفتن میکنم اداء واجب قربة و بعد از این
میگوید الله اکبر چنانچه نگیرد در نماز نشسته نیز میگوید با
این طریق که در حال الله اکبر گفتن دستها را بلند بکند
تا برابر نرمه گوش برود و احتیاط و استحباب و بعد از
این حمد را میخواند و بعد از خواندن حمد اگر بخواهد بعض
یعنی بعضی از سوره بخواند شروع میکند در خواندن سوره
که پنج آیه داشته باشد مثل سوره انا انزلناه فی لیلة القدر
پس یک آیه از آن را میخواند با این طریق که میخواند بسم الله الرحمن
الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر پس نیت مستحب میگوید الله
اکبر پس رکوع میرود و بعد از سر برداشتن میگوید الله اکبر
نیت مستحب پس میگوید و ما ادراک ما لیلة القدر پس
استحباب میگوید الله اکبر پس قنوت میخواند هر چه را اگر گزارد
قنوت نماز یومیه پس نیت استحباب میگوید الله اکبر

پس رکوع

پس رکوع میرود مثل اول پس سر راست میکند با گفتن
الله اکبر بعد از آن نیت استحباب پس میگوید لیلة القدر خیر من الف
شهر پس رکوع میرود با گفتن الله اکبر بعد از نیت استحباب
سر را بر میدارد و بعد از سر برداشتن الله اکبر میگوید نیت استحباب
پس میگوید تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر
پس قنوت میخواند بطریق سابق و الله اکبر میگوید پس رکوع میکند
بطریق سابق پس سر را بر میدارد و بعد از سر برداشتن میگوید الله
پس میگوید سلام هی حتی مطلع الفجر پس الله اکبر میگوید پس رکوع میکند
پس سر را بر میدارد بدون گفتن الله اکبر بلکه بجای او سمع الله
لمن حمده میگوید پس الله اکبر میگوید از سجود و سجود میکند مثل
سجده نماز دو رکعتی پس بر میخیزد و حمد را میخواند و آیه اول از
انا انزلنا را میخواند پس قنوت میخواند و رکوع میکند با الله اکبر
پس سر را بر میدارد با گفتن الله اکبر بعد از سر برداشتن نیت
استحباب و آیه دویم را میخواند و رکوع میکند پس راست میشود و
آیه سیم را میخواند و قنوت میخواند و رکوع میکند پس سر راست
میکند و آیه چهارم را میخواند و رکوع میکند پس راست میشود و
آیه پنجم را میخواند و قنوت میخواند و الله اکبر میگوید و رکوع

میکند پس سر برمیدارد بدون گفتن الله اکبر بلکه
بجای او سمع الله لمن حمده میگوید پس سجده میکند بطریق
سابق پس تشهد میخواند و سلام میدهد و اگر پیش از
هر رکوع حمد را بخواند بطریق سابق رکوع کند و بعد از یا یکسوره تمام
سر برداشتن باز حمد و سوره هر دو را بخواند و قنوت
بخواند و رکوع کند و همچنین تا پنج مرتبه در رکعت اول
و همین طریق پنج مرتبه در رکعت دویم بخواند بطریق
سابق قنوت بخواند و بجای تکبیر الله اکبر بگوید و
تمام کند نیز صحیح است بلکه این طریق اولی است غیر از
این دو طریق دیگر نیز صحیح است و ما بهمین دو طریق
اکتفا نمودیم بجهة بهتر بودن اینها اگر نماز تمام و تمام آفتاب
یا ماه روشن نشود مستحب است که باز نماز کند و
همچنین تا تمام آنها روشن شود و اگر نماز اعاده نکند مستحب
که دعا کند و ثناء خدا بکند و اگر در وقت نماز شبانه روز
ماه یا آفتاب گرفته شود اگر وقت بقدر هر دو نماز وسعت
داشته باشد بهتر این است که اول نماز شبانه روز را
مقدم بدارد و بعد از این نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن

را بکند

را بکند و بعد از این نماز یومیه را بکند و اگر وقت هر دو تنگ
شده باشد لازم است که نماز یومیه را بکند پس اگر بعد برای آفتاب
گرفتن یا ماه گرفتن وقتی باقی مانده باشد آن نماز را بکند
بقصد اداء اگر در وقت آن بکند و اگر اداء نکند لازم است
که قضاء بکند و اگر وقت باقی نمانده باشد نیز قضاء بکند و اگر
علم داشت که مؤخر داشتن یومیه باعث فوت شدن این
نماز میشود و الا فلا و اگر مظنه بوسعت نماز یومیه کند و شروع
در ماه گرفتن یا آفتاب کند و در بین اثناء نماز معلوم شود که وقت
نماز یومیه فوت میشود باید نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن
را قطع کند و شروع در نماز یومیه نماید و بعد از نماز اگر
وقت نماز ماه گرفتن و آفتاب گرفتن باقی مانده باشد آنرا
بجای آورد و اگر وقت باقی نمانده باشد اگر فوت شدن نماز
بتقصیر او شده باشد قضاء بکند و الا فلا فصل در بیان احکام
روزه است و در این فصل چند مطلب است مطلب اول در بیان شرایط
واجب شدن روزه است بر مکلفین بدان که شرط واجب شدن
روزه چند امر است اول اینست که روزه گیرنده باید بالغ و عاقل باشد
میشود بسبب محتلم شدن خواه مرد باشد و خواه زن و همچنین حیض

بوی درست در نیت ظهار و همچنین بسبب تمام شدن
سال پانزده و داخل شدن در سال شانزده در مرد بلکه
احوط اینست که مرد بعد از داخل شدن در سال چهارده
نماز و روزه را بگیرد و واجب بجای آورد اما زن پس
بر مشهور منصور بعد از تمام کردن سال نه و داخل شدن
در سال دهم بر او لازم میشود نماز و روزه بعضی گفته اند
بعد از داخل شدن در سال یازدهم بر و واجب میشود
نماز و روزه و اول اصح و احوط است دویم آنکه روزه
گیرنده باید عاقل باشد و دیوانه نباشد و همچنین باید
بیهوش نیز نباشد سیم آنکه روزه گیرنده باید سالم
باشد از بیماری که روزه گرفتن در او اغلب باعث ضرر میشود
و در حکم بیماریست مرد پیر و زن پیر که روزه گرفتن بر ایشان
بسیار دشوار است که جایز است روزه را افطار بکنند و باشد
عوض هر روز یکمد یا دو مد طعام تصدق بدهند
و همچنین زنی که حمل داشته باشد و وضع حمل او نزدیک
شده باشد و از روزه گرفتن خوف داشته باشد که
ضرری بر او یا بر طفل او برسد یا زنی که طفل را شیر میدهد

وخوف

وخوف ضرر داشته باشد و همچنین است که قادر نباشد
بر روزه گرفتن یا عالم نباشد بآن چهارم آنکه روزه گیرنده
باید در وطن خود باشد یا آنکه در غیر وطن قصد اقامه
کرده باشد یا آنکه اگر مسافر باشد کثیر السفر باشد که عاصی در
سفر باشد یا آنکه در جائی سی روز با تردد باشد که بعد
از سی روز واجب است که روزه بگیرد هر چند یک روز هم
بماند پنجم آنکه خالی از حیض یا نفاس باشد فصل در بیان
احکام روزه است و آن چند امر است اول آنکه باید روزه
گیرنده علم بهم رساند بداخل شدن ماه مبارک رمضان
هر چند بشیاع قطعی باشد و کافی است شهادت دادن دو عادل علی الاصح
خواه در بلد باشند و خواه غیر بلد مگر آنکه هوا صاف باشد و
بسبب انکار غیر ایشان دو عادل و ما تند اه ایشان محل تهمت بشوند
که در این صورت لازم است که تحصیل یقین بکند و فرق
نیست در قبول کردن حرف دو عادل میان آنکه ایشان در نزد
حاکم شرع شهادت بدهند یا آنکه در نزد غیر او شهادت
بدهند بلکه بمجرد آنکه روزه گیرنده ایشان را عادل بداند
هرگاه ایشان بشنود لازم است بر او روزه گرفتن در ماه مبارک

رمضان و افطار کردن در ماه شوال و لیکن باید ایشان
اختلاف نداشته باشند در صفت ماه با اینطریقه که یکی شهادت
بدهد که ماه مستقیم بود و دیگری برخلاف این و در اعتبار
قول حاکم شرع خواه خود ادعای دیدن کند و خواه بر او
ثابت شده باشد اشکالست و اقوی اعتبار حکم حاکم است دویم
آنکه واجب است بر روزه گیرنده که در روزه گرفتن نیت تقرب بخدا
کند و ظاهر اینست که در روزه ماه مبارک رمضان قصد تقرب
بخدا کردن در شب هرچند در جزء آخر شب باشد کافیست
احتیاج نیست بمعین کردن اینکه این روزه ماه مبارک رمضا
نست هرچند احوط آنست که معین بکند با اینطریقه که قصد
بکند که روزه ماه مبارک رمضان میگیرم صباح واجب قربة
الی الله چنانکه در روزه غیر ماه مبارک لازمست که تعیین
بکند حتی نذر معین علی الاحوط و اگر شب فراموش کند
که نیت نکند جایزست که در روز نیت بکند اگر پیش از ظهر بخا
طرش بیاورد و الا باید قضاء روزه آن روز را بگیرد و باید
که در هر شب نیت بکند و یک نیت در اول ماه کافی نیست
علی الاجود الاحوط و در روز یکه شک داشته باشد که

این روز

این روز اول ماه رمضانست یا آخر ماه شعبان نیت ماه شعبان
و قصد مستحب بکند و قصد واجب نکند و نیت بر وجه
تردد با اینطریقه که اگر آخر شعبانست مستحب باشد و اگر اول
ماه رمضانست واجب باشد نیز نکند و اگر بعد از این مشخص
بشود که آن روز روز اول ماه رمضانست همان روزه
مستحب کافیست و احتیاج بقضا ندارد که اگر آن روز را
افطار نکرده باشد و روزه غیر شعبان را قصد نکرده باشد
سیم آنستکه واجب است بر روزه گیرنده که امساک بکند از
چند چیز اول اکل کردن یعنی خوردن چیزهائیکه
بحسب عادت از آنها میخورند چون نان و همچنین چیزهائیکه بحسب
عادت نمیخورند چون چوب علی الاقوی دویم شرب کردنست یعنی
آشامیدن چیزهائیکه آشامیدنیست هرچند بحسب عادت از آنها
نیاشامند چون آب سبزیها علی الاصح سیم جماع کردنست خواه در
پیش و خواه در پس هرچند انزال نشود چهارم منی بیرون آوردن
از ذکر و فرج با زنی کردن و مانند آن پنجم باقی ماندن بر جنابت
است تا صبح در وقتی که او جنب است و ممکن باشد او را غسل کردن
در اول شب نیز اگر غسل بکند به نیت واجب صحیح است علی الاصح

هرچند نماز و مانند آن بر ذمهٔ او نباشد ششم رسانیدن
غبار غلیظ بحلق و هر یك از اینها باعث قضاء و کفاره هر
دو میشود و احوط اینست که از غیر غلیظ نیز اجتناب بکند
و همچنین اند و غلیظ و غبار هفتم خوابیدن با جنابت است
تا صبح با علم و اختیار خواه بقصد غسل نکردن بخوابد که در این
صورت قضاء و کفاره نیز لازم است و خواه بدون قصد
آن باشد و لیکن بعد از خواب اول باشد هشتم دروغ
بستن بر خدا و رسول و ائمهٔ هدی است نهم فرو رفتن در
آب بتمام بدن و این دو قسم باعث قضاء میشوند و احوط
اینست که کفاره نیز بدهد علی الاحوط یازدهم قی کردن است
در حال اختیار و این نیز باعث قضاء است علی الاحوط و باید
دانست که زمان امساك کردن از این مذکورات اول طلوع صبح
است تا شب مطلب سیم در بیان حکم قضاء روزه است بدانکه کسیکه
قضاء روزهٔ ماه مبارك رمضان را میکرد اگر وقت وسعت داشته
باشد و وقت تنك نباشد مخیر است تا وقت ظهر که روزه داشته
باشد یا آنکه افطار بکند و اگر بعد از ظهر افطار بکند عاصی
است و بنابر قولی لازم است ده مسکین را طعام بدهد و هر مسکین

دهم اماله کردن بچیزهای روان باشد و این باعث قضاء میشود است

رایکر

را یك مد یکبار یك مد که تبریزی است یا چیزیکه حاکم بداند یا چیزی بیشتر است
و احوط آنست که کفاره که در افطار کردن روزه ماه مبارك
رمضان واجب است در اینصورت نیز بدهد و باید دانست
بیماری که باعث افطار کردن روزه باشد اگر باقی بماند تا
بماه مبارك رمضان دیگر قضاء لازم نیست بلکه ساقط است
و لیکن از برای هر روزی یکمد طعام بمسکین میدهد
و احوط اینست که قضاء بگیرد و همچنین اگر قدرت بر قضا
بهم نرسانیده باشد تا ماه مبارك دیگر و اگر صحت حاصل شده
و قدرت بر قضا بهم رساند و لیکن از جهت وسعت وقت
تأخیر انداخت پس اگر در صورت تنك شدن وقت اختیارا
ترك کرد قضاء گرفتن را تا اینکه ماه مبارك داخل شد روزه
اداء را بجای آورد بعد از ماه مبارك قضا را بجای می آورد
و از برای هر روزی یکمد طعام بمسکین میدهد و اگر
اضطرارا ترك کرده باشد بسبب مانعی قضا لازم است و
کفارهٔ مذکوره لازم نیست و لیکن احوط اینست که کفاره را ان
بدهد و نیز باید دانست که لازم بر پسر بزرگ قضا
گرفتن روزه هایی که از پدر او فوت شده و قدرت

برقضا گرفتن داشت و قضا نگرفته باشد و اگر در بیماری
یا در سفر از پدر روزه فوت شده باشد و قادر بر قضا گرفتن
آن نشده باشد و مرده باشد قضا لازم نیست و لیکن مستحب
قضا گرفتن و اگر دو پسر بزرگ هر دو داشته باشد احوط اینکه
تقسیم نمایند و هر دو قضا بگیرند و اگر از مادر روزه فوت
شده باشد احوط اینکه پسر بزرگ قضا او را نیز بگیرد مطلب
چهارم در بیان حکم کفاره افطار کردن در روز ماه رمضان بدون
عذر شرعی بدانکه کفاره دهنده در اینجا اختیار میان اینکه یک بنده
آزاد بکند یا اینکه شصت روز متوالی روزه بگیرد یا اینکه شصت
مسکین را طعام بدهد که سیر بکند و اگر سبب کفاره مکرر شود
در روزهای متعدد کفاره نیز مکرر شود و احوط اینکه در یک
روز نیز سبب کفاره متعدد شود کفاره متعدد بدهد و بدان
اینکه در صورتیکه دو ماه متوالی روزه بگیرد از جهة
کفاره اگر در اثناء آن هر چند بعد از گذشتن نصف ماه دوم
برسد از قبیل حیض و سفر ضروری افطار میکند و بعد از این باقی
مانده را بجا آورد و همچنین اگر یک ماه و احوط اینکه بلکه
بعد از یکماه یک روز نیز افطار نکند بلکه مجموع دو ماه را متوالی روزه بگیرد

والله العالم بالاحکام
تم

از تقوی

دیگر روزه را بجا آورد
باشد و بعد از آن بدون
عذر افطار کرده باشد
بعد که روزه را از سر بگیرد
بلکه هرگاه بعد از ... ماند

بسم الله الرحمن الرحیم از فتاوی ...
بود و تسبیحات اربع اخفات واجب نیست بلکه مصلی مخیر است بین جهر و اخفات
افضل در هر دو حال است و هم چنین در حمد و سوره در رکعات ظهر روز جمعه
مخیر است بین جهر و اخفات و اگر جهر اختیار احوط است بسبب ظن نجا
حکم بنجاست نمیتوان نمود بلکه در حکم آن و بنا بر آن علم ضرور است
هرگاه بباطن مثل دهن و بینی نجس بشوند بنجاست خود مثل اینکه
خون بشوند یا بنجاست خارجیه مثل اینکه قطره بول یا قطره غایط داخل
دهن مثلا بشود طاهر میشوند همینکه نجاست زایل گردد و شستن
بآب دیگر لازم نیست و اگر نجاست دهن بسبب چیزی واجب است که لب فقط
بشوید و شستن دهن بمثل فرو بردن در آب کر و غیر آن لازم نیست و شستن
لب تنها کافی نیست ... نماز گذار ... آنکه از هستند که آیه
حرمت علیکم امهاتکم الی آخرها شامل است انفاق بالله تقرب
نماز واجبه بغیر ... اگر چه در عین ... لکن در صورت تعارض انفاق
... مثل اینکه کسی را دارد که بطلبد نمیتواند انفاق کند الا در ...
صورتیکه مانع شرعی از آن کسب دارد مثل تحصیل علم ... تواند ترک تحصیل
نموده مشغول بکتابت کند و نحو آن بشود ... نفقه بدهد واجب است

بر آن نان دادن بازنجس ٣ هرگاه جامه یا بدن کسی نجس شد بیکی از نجاسات
معفو آنکس مطلع نشد لکن غیر او بر آن مطلع شد واجب نیست بر آن غیر که اعلام نماید
آنکس را که بدن یا جامه تو نجس شد ٤ در غسل مرتبه اینکه ترتیب داده تمامی که طرف یمین را
باید غیر بود ترتیب ترتیب دهد میان غسل اعضاء ثلثه لازم است لکن ترتیب
بین اجزاء اعضا لازم نخواهد بود با جعفی که لازم نیست در وقت غسل بودن طرف
راست یا چپ اینکه نشانه را مثلا بالا یا پائین را داخل در آب کند بلکه بهر نحو
آب کند صحیح ٣ طهارت محل غسل قبل از غسل مثل محل وضو قبل از
لازم نیست و شرط نیست پس غسل و غسل باید فرو رفتن در آب یکی شود بلکه اول
بدن طاهر بطهارت شرعیه نماید و بعد از آن غسل می کند ٤ طهارت
مواضع غیر موضع وضو مثل اعضا در حین وضو شرط نیست پس هرگاه غیر
مواضع وضو را اعضاء بدن نجس باشد در حین وضو آن وضو صحیح
و هم چنین طهارت لباس در حین وضو لازم نیست ٣ با جوراب نجس
میتوان نماز کرد چه در پا آنچه بتنهایی جور در جیب و هم چنین با دستمال نجس
که تنها لباس ساتر شرعی شمرده نمی شود باشد از جهت کوچک بودن ٤ بلکه
نجس نمیتوان نماز کرد مگر در صورتیکه کوشه نجس باشد و آن کوشه
بود زمین بنظر او نجس که موضع نجس در هیچ حالتی از حالات نماز حرکت

نکند

نکند ٣ پر ستمایل که از لب رنده انگشتان یا غیر اینها کنده شود با کسی که
چیده را چنین کنند نه مرده باید لکن در صورت در احوط شستن آن موضع است
که باز طوبت بچنین پوست کنده ملاقات کند ٤ واجب است تحصیل علم مسائل
بین مثل طهارات و نماز و روزه و غیر اینها هم چنانکه شرط صحت نیز هست لکن
استحضار فعلا لازم نیست بلکه اینقدر لازم است که در وقت احتیاج [illegible]
مانند مستعد یاد گرفتن که کسی که موضوع را بخاطر نیاورد و از آن سئوال
از حکمش نماید حکمش را تقلیدا یا اجتهادا دلیلا بداند که چه چیز است ٣
هرگاه جامه کسی نجس باشد بیکی از نجاسات که آنها بول و غایط و خون حیوان
ذی نفس سائله و منی و سگ و خوک و کافر و مسکرات و عرق جنب
بحرام و ... باشند بایستی علم حاصل شود به پاک شدن آن بشستن خود یا بشستن
غیر در صورتیکه از علم یا از علم بتطهیر شرعی حاصل شود مقدم شستن [illegible]
او خبر بدهد کافی نیست ٤ اصل در اشیاء طهارت است مگر در شحوم و دماء
من اللحوم و سایر اجزاء الحیوان الذی یجب فی حلیته من التذکیة الشرعیة
و مکوه و جلود که در این دو موضع اصل طهارت نیست بلکه بنا را بر نجاست
کذاشت مگر اینکه از دست مسلم گرفته شود چرا که در این صورت در اینها نیز
حکم بطهارت میشود و هم چنین بطهارت آنها نه هیچ بنا بر این اصل در حکم بطهارت

علم بآن شرط نیست بلکه مسلم علم بنجاست کافی است بلکه بالظن بنجاست نیز بنابر
بنای اصل کرده اند حکم بطهارت می شود نیست جماعت علما دلیل بر صلات
نز الفاظ ربا لو اگر چه امور است و تعیینات کرده ریبت کشف اسم مراد آنها
تعیینات علیه است بعضی داشتن نز تعیینات نعلیه که لازم باشد لفظ از اینها با
عند الشروع فی العبادة غناء نقلا او استماعا از جمله صغایر ذنوب است
و آن صوت مطرب است بر جمیع است که اگر اصحاب نیز غنا خواهد
بود مگر اینکه در طرفی بگوید که غنا و مخاصمه کی میکند غیبت از کبایر است
و آن اظهار عیبی مخصوص است اعم از آنکه آن غیبت در صورت باشد یا در
سیرت در گفتار و طریقه و خلقت آن باشد و بر وجهی باشد این اظهار را اگر
بشنود بدش بیاید اعم از اینکه این اظهار بقول باشد یا بفعل مثل تقلید کردن
در راه رفتن یا بکتابت این معنی غیبت است ولکن در چند موضع حرام
نیست اول شکایت متکلم است مثل اینکه کسی بدیگری ظلم کند و آن دیگری
بیاید در نزد قادر بر دفع ظلم و بگوید که فلان کس با من چنین و چنان کرده
و آن غیبت است ولکن جایز است شرعا نقلا و استماعا و اما ذکر آن عیب
کسی که قدرت بر دفع ظلم دارد حرام است استماع بی غیر متظلم الیه گویش
عهد ها و تظلم در نزد قادر محتاج بواسطه باشد یعنی مظلوم خود دست نی

بقادر

بقادر نرسد بواسطه بر واسطه نیز حلال است استماع پس اگر واسطه
محتاج الیها باشد یکی بیشتر نیست بر واسطه دیگر حرام است استماع و هکذا دوم
نصح مستشیر آن است مثل اینکه کسی بیاید در نزد دیگری و بگوید که
فلان شخص میخواهد با من در فلان امر مشارکت کند یا دختر مرا بگیرد یا فلان
دختر را میخواهم بگیرم و هکذا آیا صلاح میدانی یا نه مستمع در جواب بگوید
که صلاح تو را نمیدانم بجهت آنکه فلان عیب در آن هست مثل اینکه شریک دزد
و کج دست است و دختر بد است مثلا پس این بلا شک غیبت است لکن
جایز است شرعا سیم جرح شاهد است باظهار نمودن فسق و دروغ گفتن
را و مخبر چهارم تفصیل دادن بعض علما است بر بعض دیگر باعتبار علم
یا تقوی و امثال اینها تفصیل دادن صناع بعض بر بعض پنجم غیبت متجاهر
بفسق است که استنکاف و استنکار از فسق ندارد ششم ذکر وصف
کسی که مشهور بوصفی است که مشهور بر آن است مثلا اعور یا اعرج لکن باید
قصد انتخاب از احرام است هفتم ذکر مشتهر بمعنی وصفی است که در
نزد کسی که آنرا بآن وصف میشناسند دون غیر آن پس ذکر وصف کسی
در نزد کسی که او را میشناسند غیبت است لکن حلال است و الا در نزد
کسی که او را نمیشناسند حرام است هشتم بیشتر بر خطا و در رسانیدن است

علیه است پس هرگاه کسی در غیاب کسی گوید که فلان مجتهد چنین
حکم کرده است لیکن این خطاء است بجهت فلان وجه این غیبت ضرر
ندارد نقص شهادة است یعنی شهادت محمدی در مقدمه‌ای که
شرع که فلان شخص فلان کار را کرده یا آنکه فلان است بعد از طلب کردن
حاکم شرع شهادت را دهم نمی از غیبت است پس هرگاه مجتهد نمی از منکری غیب
کسی دیگر چونکه این غیبت و انتشار غیبت منتهی خواهد شد از منکر
کشتن که شرع می کنند از برای بلوای در نماز حرام
نیست بخصوص هم نیت   بکو وضو مطلق چه واجبی چه مستحبی هم
قصد نماز بخواهی می توان کرد پس هرگاه جهت نماز شب وضو ساخت
نماز صبح را بآن نمی توان کرد بلکه اگر تا شب وضو را نگاه دارد
نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را می توان کرد بوضوئی که بجهت قرائت
قرآن یا کون بر طهارت بسازی نماز واجبی و سنتی هم می توان کرد و وضو
قبل از وقت بجهت تاهب یعنی مهیا شدن ظهر یا عصر مثلا می توان نماز
واجب را کرد لکن بشرطیکه بیاد نزدیک نمانده باشد تا دخول وقت
و هرگاه بر ذمه کسی نماز واجب است مثل قضاء بجهت می تواند
بر نیت وجوب وضو بسازد اگر چه قصد نداشته که بآن وضو آن

قضا را

قضا را بکند   قربت معتبر در نماز و باین معنی که بعنوان که فلان
عبادت واجب است یا مستحب است لکن قصد وجوب یا
استحباب نمی کند بلکه بقربت تنها اکتفا می کنند و اما قربت مترددة
پس بر دو قسم است اول آنکه هم چنانکه در بیشتر از معین نیت
مترددة یعنی دو چیز باشد چیز است در واقع نیز نا بلد هر دو باطل
یعنی در واقع معین نباشد مثل اینکه بعد از دخول صبح می گوید
دو رکعت نماز می کنم قربة الی الله و دیگر نمی گوید که بجهت نماز واجب
صبح یا نافله صبح این نحو از قربت مبطل عبادت است بلکه تعیین
ضرور است دوم آنکه در واقع معین باشد و یک چیز بیشتر نباشد
با در نیامدن است یا ادا باشد در اینصورت بقربت تنها از جهت اداء
و قضاء می توان اکتفا نمود و بتعیین احدهما لازم نیست در صلوة
جهریه بعد از فراغ امام از حمد مستحب است که ماموم بگوید الحمد لله
رب العالمین   در صلوة اخفاتیه مستحب است که ماموم در حین
قرائت امام سبحان الله بگوید   هرگاه ماموم در رکعت ثانی
ملحق بامام شود مستحب است که در وقت قنوت خواندن امام او
نیز بخواند اگر چه منفرد می بود بنابر قنوت نخواند لکن قنوت

میخوانند که امام میخواند در قنوت دیگر عمل و همچنین در رکعت سیم
امام بعد از تمامی الحمد واجب تسبیحات را مستحب است که بخوانند اما
سلام ظلا [۳] وضو اشتغال به طهارت است بالخصوص که در وقت وضو
بر آن بسبب نماز قضا یا استحباب میتوان که قصد استحباب بسبب صلوة
مستحب و منوب بانه بی باید که تعیین نماید واجب یا مستحب را در قصد
قصد خود [۴] هرگاه شک داشته که ماموم که در مقدم امام ایستاده
نماز وی صحیحست بسبب صحت تقلید یا اجتهاد یا صحیح نیست اقتداء
آن صحیحست بعض علما فعل مسلم بر صحت آنها [۳] آیا عمل کنند عنها
کرده در کتاب مقیاس ملا محمد باقر مذکور است باشد [ع] بلی عمل
بمقتضای آن در بیع تعیین مبیع و مبیع نمیتوان مکیل بکیل
وهکذا موزون را بجز وزن اکتفا میشود که عبارت این است که مهر
علم و وزن مصالحه کنی و اگر چه موکیل کومت باشد مشتری ادا مصالحه
کردن اگرچه این مصالحه در ضمن مفارقت یا اراده تصرف در
بیع باشد بلکه هرگاه مشتری ببایع بگوید بوجهی که مرا وکیل
نما که هر وقت از تو فلان چیز را خریدم بدون وزن خود در حق تو
مصالحه کنم اصالة از جانب خود و وکالة از جانب تو با آنکه مرا

وکیل

وکیل کنم که از جانب تو با من مصالحه کنی نیز کافی است [ع] هرگاه
کسی در نشئ مجتهد عادل نرسد و مسئله او را مردی دهد جایز است که تقلید
یکی از مجتهدین معتمد را بکند لکن بهتر این است که احتیاط کند و بعد
از آن این است که در ضمن آن که عمل بقول اغلب مشهور بکند لکن هیچیک
لزوم ندارد [۳] گفتنش که در آنش تقلید و نحوه و امثال اینها
میکنند و میجوشند در طهارت آنش اشکالی نیست و همچنین در حلال
بودنش در وقتیکه انقدر بجوشد که دو ثلث آن برود آنش که اگر تقلید
یا تقلید بوده و یکثلث بماند و اما اگر دو ثلثش نرود پس در حلیت
و حرمتش اشکال است [۵] عمل در زاد المعاد جایز است بکن
در واجبات و مستحبات که باستحبات و در مکاتبت حکم بآنها کرده
بوده را د سیره مستحبات غیر چنین که از برای آنها روایتی وارد ضعیف
میباشد میتوان عمل نمود [۶] کثیر الشک در قرائت اعم
از اینکه شکش در اداء نمودن حرفی از مخرج باشد یا در رکعتی
اصل لفظ اعتبار بشک خود نمیکند یعنی با وجود شک در اداء شدن
حرفی از مخرج مثلا میکند و اگرچه شک در چنین گفتن آن بغیر حرف
مشکوک الاداء من المخرج باشد مثلا مشغول بگفتن غیر المغضوب است

وشک دارد که غیر المغصوب از مخرج اداء شده می‌کند رد و غیر المعضوب را
مکرر می‌کند و اما اگر علم یا ظن بعدم اداء از مخرج داشته باشد اشتباه
یک خود می‌کند یعنی می‌گوید ثانیا و اگر دفعه ثانی نیز علم یا ظن
بعدم اداء بهم رساند ثالثا می‌کند گوید و هکذا الی ان یحصل له العلم
او الظن بالاداء او الشک فی الاداء و مقصود اگر ظن یا علم باداء از مخرج
از برای شخص حاصل شد منع نمودید که نوبت شخص وسواسی در نیت اخطار
نکند و بمحض ما یخطر که موجود است قطعا اکتفا نماید و بمجرد اینکه ادنی
تکبیر بگوید بدون تامل بلکه فرمودند که حرام است اخطار اگر به بالاتر برای
وضو گرفتن در تیمم باران تعلیل ضرر ندارد   هرگاه موضع
از بدن یا جامه یا زمین و غیرها در زمانی پاک بوده بوجه قطع
در زمان دیگر آمده و دیدیم که نجاست بیکی از نجاسات متعدیه
ولکن نمی‌دانیم که زمان نجاست قبل از طلوع ما بعد بلا فصل یا قبل از آن ثم
بعد ازم انست که ان قبل بعد از زمان علم بطهارت باشد بلا فصل یا
یا مع فصل میتوان عمل باصالة تاخر حادث نمود یعنی بنا را بر این
گذاشت که زمان قبل از زمان طلوع بلا فصل حادث شد و قبل
از آن نبود پس زمان قبل را احکام طهارت جاری ساخت

می‌توان

می‌توان نماز ظهر را بالمعصر بعصر اقتدا نمود و عصر را بظهر و مغرب را بعشا و عکس
و هکذا و بالجمله اتحاد در صنف بین صلوة امام و ماموم شرط نیست
جایز است تصرف نمودن بوضوء و غسل و غسل و سایر اقسام تصرف در نهرها
مملوکه خواه مالک آن معین باشد یا نه متحد باشد یا متعدد لکن این
جواب چه مختص است به شخص مسافر که عبور بر آن نهر یا نزدیک آن
یا غیر این میکند خواه سفرش مبیح قصر در صلوة یا صوم باشد یا نباشد
پس اگر کسی سفرش بکه فرسخ یا بیشتر یا کمتر باشد مثل طهران و شاه عبد العظیم
میتواند نمود که در این انهار تصرف کند اگر چه سفرش حرام باشد مثل سفر گناه
والهذا میتواند نماز کرد در صورتیکه مانع ماده ازم و در بنا باشد و هم چنین
در زمینهای مباح مثل بیابانها   هرگاه حکمی بر موضوع مطلقی
نمودیم که چند صورت و رکعت الطلاق داخل است بر آن اطلاق میتواند
عمل نمود در صور دیگر این اطلاق متواطی باشد نه بین افراد و صور متعدده
خود اما اگر مشکک باشد پس عمل بان در حق فرد غیر شایع و نادر
نمیتوان دید اگر شایع گردان مجتهد در حین فتوی ملتفت باین فرد بود بحیث
لو التفت ثم یحکم بالنسبة الیه و امثاله در صورت تساوی طرفین احتمال انصراف
لفظ او افراد غیر شایعه و عدم آن مثل لحوط   هرگاه کسی یقین بکند که

نماز را ادا و فوت شده است و نمیدانند که چند نماز است اینقدر نماز باید بکنند که یقین بکنند
که دیگر نماز بر ذمه او باقی نیست   هرگاه بداند که نمازی که اوّل از آن فوت شده
چه نماز بوده ظهر بوده یا مغرب یا غیر آن ها در زمان قضا کردن از آن میگیرد اگر میداند
رانده از ظهر میگیرد   ه کافیست در صحت نماز دانستن آن مسائلی که در رسالت
مذکور است نماز شخص محکوم بصحت است کافیست پس اگر کسی اینقدر مسائل را نداند
و حکم بفساد او نمیتوان نمود بلی بعضی از مسائل است که علم بآنها واجب مستقل است نه شرط
صحت صلوة است مثل احکام شکوک پس اگر آنها را نداند و اینقدر مسائلی که در
اشارات مذکور است بداند نماز شخص صحیح است اگر ترک واجبی از واجبات الهی نکرده
بنظر اینکه ترک کند رد سلام را   استقراری که در قیام از شرایط معتبر او علامت مشی
است نه بنحوی که هیچ حرکت نکند پس خود را حرکت دادن در قیام و او نحوی که بسیار شود
و اگر کاسه آب در دست شخص میبود میریخت ضرر ندارد و بالجمله همینکه عرفا صادق باشد
که راه نمیرود کافیست در ادای واجب از استقرار باشد اگرچه خود را حرکت بدهد
هرگاه یقین بطهارت از حدث داشته و بعد شک کند که این طهارت مرتفع
شده یا اینکه بر حال خود است میتواند باستصحاب عمل نموده بنا را بر بقا گذاشته
و نماز با چنین طهارتی نموده فرق نیست در طهارت بین وضو و غسل جنابت
بلکه طهارت در صورت نگاه داشتن داشتن چنین نماز را میتوان کرد و اگر

الیها

[illegible]

آنکه صبح وضو گرفت میتوان در صورت بقاء شخص بآن نماز ظهر را و مغرب
را هم کرد   بوضوء مستحب مثل ساخته شده بجهة نماز شب یا کون بطهارت میتوان
نماز واجبی را کرد در صورت دخول وقتش   مراد سمت قبله همان جهتی است
که قبله در آن جهة است و عبارت اخری روی بکعبه بایستد و یکقدر قلیلی که منحرف
شدن از آن قبله که بشرع تعیین آن شده است بشرط اینکه مضر بصدق عرفی
نیز اینکه در عرف بگویند که رو بقبله ایستاده است منافی عیب و ضرر ندارد و شرح
در امر قبله وسعت داده ام   آخر وقت نماز عصر اوّل وقت نماز مغرب است
و زمانیکه تاخیر نماز عصر از آن زمان جایز نیست وقتی است که باقی مانده باشد
تا اوّل مغرب بقدر چهار رکعت از برای مختار و دیگر کعت از برای مضطر
هرگاه کسی تعیین کند که محتلم شده است واجب است غسل جنابت بر آن و اما
هرگاه تعیین نکند بلکه شک در آن داشته باشد مثل کسیکه خوابی دیده و بعد از
بیدار شدن علامتی از منی ندید پس غسل بر آن واجب نیست و هرگاه خواهد
احتیاط کرده باشد تا اینکه تعیین بطهارت خود داشته باشد پس میتواند غسل بکند
بقصد احتیاط بقصد اینکه لعلّ من الدّین و هرگاه بعد از این غسل بر او معلوم شد
که جنابت روی داده لازم است دوباره نیست که این غسلیکه بقصد احتیاط کرده است
کافی باشد و غسل دیگر بقصد وجوب واجب نبوده باشد و اما غسل کردن در صورت

نکند بقصد انّه من الدّین پس جایز نیست و بدعت و تشریع در دین است
هرگاه مسافری در جائی قصد اقامه کرده مثل کاظمین و طهران آیا در بین اقامه
میتواند بجائی برود که از آنجا تا موضع اقامه یکفرسخ یا قلیلی بیشتر یا کمتر رفت
است مثل بغداد و شاه زاده عبدالعظیم یا نه بلکه هرگاه رفت قصدش بر هم میخورد
نماز را باید تمام کند   اعتبار بحال اوست نه بحال وجوب   هرگاه غسل جنابت
و حیض یا مس میت و حیض یا جنابت بر ذمّه شخص باشد و خواهد که هر دو را بکند
مخیّر است در تقدیم هر یک بر دیگری لکن بهتر تقدیم جنابت است   غسل جمعه
مستحب است و در روز پنجشنبه قضا میتوان نمود و اگر قبل از جمعه بداند که در جمعه
غسل جمعه میسّرش نمیشود اگر بخواهد تقدیم میتواند بکند   و نماز عید مستحب است
نماز جمعه افضل فردی واجب تخییری است   و هرگاه شخص در طهارت از خبث یقین
بطهارت از برایش حاصل نشود هیچ وقت یا غالبا خلاصه کثیر الشک باشد
تحصیل تیقن بطهارت به بسیار آب ریختن از برایش ضرر نیست بلکه
رجوع میکند بعادت امثال خود میبیند که دیگران در این نحو از طهارت
از خبث چه قدر آب میریزند آن نیز آنقدر آب بریزد هر چند باشک در حصول   مثل
طهارت بکند و بالجمله کثیر الشک در طهارت کثیر الشک در صلوة است و اعتبار
بشکش نیست و با وجود شک خود را شرعا پاک بداند و اما اگر قسمی باشد که یقین

بربقاء

به بقاء نجاست داشته باشد پس این کافی نیست بلکه باید مطهّر نمود فرمودند که در
خصوص آب گذارده در خزانه تا رجوع بعلم خود بکنید اگر علم دارید که حق   خصوص آن
شرب و استعمال دارید بسبب معامله نمودن صاحبان سابق حق شرب بهر بودن
غیر بیک قسمی از اقسام پس استعمال نما صحیح است هر چند صاحبان الان از آب
تصریح بعدم رضا بکنند و اگر علم دارید که استعمالات استحقاقی نبوده بلکه
محض اباحه بوده است و الان صاحبانش منع میکنند پس تصرف جایز نیست
و همچنین اگر شک داشته باشید   هرگاه قطع بحکم الله داشته باشید تقلید
کردن جایز نیست عمل کردن   و هرگاه وضو بر شخص واجب نشده و خواهد که   ضرور نیست
مثلا نماز مستحب بکند میتواند که بقصد استحباب وضو بگیرد و حاصل آنکه
وضو اشتراک بردار است پس بعد از دخول وقت فریضه نیز بقصد مستحب
میتواند وضو بگیرد پس نیت وجه ضرور است   فرمودند که در اغتسال و نقض
محض نیت کافی نیست و تلفظ ضرور نیست هر چند احوط است   با صوم وصل نماز کردن
ضرر ندارد و حسب ... صحیح است هر چند علم بان داشته باشد و الله اعلم

سؤال شخصی در اداء نماز بسیار شک
میکنند که آیا ارجح اداشه یا خیر
و احتمال دارد که این جهت دولی
... اشتباه نکنند بجنبیون ...
... برامیع ...

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم
... در مدرسه
... ۱۲۵۹

دعای ... باقی ... شده ...
باری ... کار ... خطایا

بجهت وسعت رزق

اللهم صل على محمد وآل [محمد]

اللهم ان كان رزقى فى السماء فانزله وان
كان فى الارض فاخرجه وان كان بعيداً فقربه
وان كان قريباً فيسره وان كان حراماً فحلله
وان كان حلالاً فطيبه وان كان قليلاً فبارك لى فيه
وان كان كثيراً فكثره
وجنبنى عليه المعاصى والردى
برحمتك يا ارحم الراحمين

كتبه اقل الطلبة [illegible] الاعرج
ساكن قريه [illegible] بلد المذكور

فطره بچند جنس باید داد [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] جنس دیگر از قیمت [illegible]
[illegible] قیمت کنند لا قیمت کنند و [illegible]
یا جنس دیگر [illegible] قیمت کنند و بقیمت [illegible]
[illegible] محمد تقی [illegible]

در سجده سهو باید تشهد خفیف بخوانند ولیکن اگر [illegible]
تشهد را تمام بخوانند [illegible] بقول محمد تقی مدد [illegible]
[illegible] تشهد را تمام بخوانند و سلام اول [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible] قصد خروج را در سلام [illegible] بقول [illegible]
مدد محمد تقی [illegible]

مستحب است که در نماز فرادا
ذکر رکوع و ذکر سجود را بلند بخوانند
و [illegible] مستحب است که ذکر رکوع
ذکر سجود را آهسته بخوانند بقول مدد [illegible]

در نماز فرادا شخص مخیر است
بین بلند خواندن و آهسته خواندن ذکر رکوع و سجود و تشهد
ولیکن افضل بلند خواندن است و در نماز
جماعت امام مخیر است بین بلند خواندن
و آهسته خواندن ذکر رکوع و سجود و تشهد
ولیکن بهتر آهسته خواندن است که [illegible]
اما مخفف [illegible] بقول [illegible] مدد محمد تقی سلمه الله

التشهد ان علیا ولی الله جزء
در اذان و اقامت نیست بلکه
از جهت تیمن و تبرک باید گفت

آیة الکرسی
تا هم فیها خالدون
و باقی تا [illegible]
را بقصد قرآن بخوانند
[illegible] بقول
محمد تقی [illegible]

در رکعت سیم امام رکعت [illegible] اگر [illegible] بکوع [illegible]
[illegible] امام [illegible] رکوع بردارد باید قصد انفراد بکند بقول [illegible]
مدد محمد تقی [illegible] اکبر [illegible]

و لقوت نفوذ ...
بمعنى معانيها وانا كاتب الى الوالد
... الخليل محمد حسين ... خليل

در مجلس ... بخوانند

بسم الله الرحمن الرحيم
نجاة بينك يا بيتك الكريم
و نجنا وخلصنا ...
بسم الله الرحمن الرحيم